تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است

نردبان خوشبختى

نويسنده : رضا محبى راد (لاهيجى)

# پيش گفتار

سخنى در مورد اهميت دعا

دعا از نظر اسلام و كتاب انسان ساز آن ، يعنى قرآن فوق العاده حائز اهميت بوده و بر عكس ، دعا نكردن و با خدا رابطه نداشتن بسيار مورد مذمت واقع شده است . خداوند متعال در قرآن شريف مى فرمايد:

(ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ) (١)

بخوانيد مرا تا اجابت كنم شما را.

در حديثى از پيغمبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله آمده است كه :

الدعاء هو العباده (٢)

دعا عبادت است .

در حديث ديگرى از امام صادق عليه‌السلام وارد شده است كه : يكى از يارانش سؤ ال كرد:

ما تقول فى رجلين دخلا المسجد جميعا كان اءحدهما اءكثر صلاه ، و الاخر دعاء، فاءيهما اءفضل ؟ قال : كل حسن ؛

چه مى فرماييد درباره دو نفر كه هر دو وارد مسجد شدند، يكى نماز بيشترى بجا آورد، و ديگرى دعاى بيشترى ، كداميك از اين دو افضلند؟ حضرت فرمود: هر دو خوبند.

سؤ ال كننده مجددا عرض كرد: قد علمت ، ولكن اءيهما اءفضل ؟مى دانم هر دو خوبند، ولى كدام يك افضل هستند؟ امام عليه‌السلام فرمود:

اءكثرهما دعاء، اءما تسمع قول الله تعالى : (وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ۚ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ)

آن كس كه بيشتر دعا مى كند افضل است ، مگر سخن خداوند متعال را نشنيده ايد كه در قرآن كريم مى فرمايد: بخوانيد مرا تا اجابت كنم شما را؛ كسانى كه در زندگى شان دعا نيست ، حتما به جهنم مى روند، و در جهنم خوار و ذليل و سرافكنده هستند.

سپس افزودند: هى العباده الكبرى ؛ دعا عبادت بزرگ است . (٣)

در روايتى از امام باقر عليه‌السلام وارد شده است كه در جواب اين سؤ ال كه چه چيز نزد خدا افضل است و چه كسى مبغوض و منفور است ، فرمودند:

ما من شى ء اءفضل عندالله من ان يسئل و يطلب مما عنده ، و ما اءحد اءبغض الى الله (عزوجل) ممن يستكبر عن عبادته ، و لايسئل ما عنده (٤)

چيزى نزد خدا افضل از اين نيست كه از او تقاضا كنند و از آنچه نزد اوست بخواهند، و هيچ كس مبغوض تر و منفورتر نزد خداوند از كسى كه از عبادت او تكبر مى نمايد و از مواهب او تقاضا نمى كند نيست .

قرآن كريم مى فرمايد: اگر در زندگى شما دعا نباشد، پروردگار عالم به شما اعتنا ندارد و بدا به حال كسى كه خداوند به او اعتنا نداشته باشد. اگر دست عنايت خداوند بر سر كسى نباشد، او نمى تواند به جايى برسد و اگر خداوند كسى را به حال خود رها كند، دنيا براى او تاريك مى شود و وقتى دنيا براى او تاريك شد، قطعا آخرت نيز براى او تاريك خواهد شد؛ رسول خدا حضرت محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين باره مى فرمايد:

كما تعيشون تموتون و كما تموتون تبعثون و كما تبعثون تحشرون (٥)؛

آن گونه كه زندگى مى كنيد، مى ميريد و آن گونه كه مرديد مبعوث خواهيد شد.

خداوند مى فرمايد: اگر مرا بخوانيد جواب مى دهم به فرموده علامه بزرگوار سيد محمد حسين طباطبائى قدس‌سره در كتاب تفسير الميزان «اگر بخواند جوابش مى دهد؛ ديگر شرط هم ندارد؛ حالا هر كسى كه باشد».

محورهاى بحث حقير مدار پنج سؤ ال به نيت پنج تن آل عبا مى باشد:

١ - اصل دعا چيست ؟

٢ - آيا دعا مشروعيت دارد؟

٣ - آيا دعا در اديان ديگر هم بوده يا نه فقط در دين ما بوده است ؟

٤ - پيامبران الهى چگونه دعا كردن را به مردم آموختند؟

٥ - آيا خود انبيا و اولياى گرامى اسلام دعا مى كردند؟

كه ان شاء الله به حول قوه الهى بحث خواهد شد.

رضا محبى راد (لاهيجى)

# فصل اول : اهميت و ماهيت دعا

قال على عليه‌السلام :

الدعاء مفاتيح النجاح ، و مقاليد الفلاح ؛

دعا كليدهاى پيروزى و رشته هاى رستگارى است .

مستدرك نهج البلاغه ، ص ١٦٨

دعا چيست ؟ چگونه بايد دعا كرد؟

اسرار دعا و اهداف و حكمت هاى معينى كه دارد به قدرى مهم و حياتى هستند كه اگر انسان به آنها دست پيدا كند، گنج بزرگى را يافته است . معماى بزرگى كه چه بسا قبلا از آن هيچ نمى دانسته است .

امرى كه حلال مشكلات پيچيده ايى است كه انسان در زندگى به آنها مبتلا است و راه حلى است براى دشوارى هايى كه در مسير زندگى به او روى مى آورد و درمانى است براى دردهاى روحى و روانى و آلودگى هاى ناشى از تعاملات بى منطق فردى و اجتماعى جوامع بشرى و... .

انسان به هنگام برخورد با مشكلات در جستجوى راه حلى است و به درك فطرى مى داند كه اين راه حل در دست وجودى برتر است و اينكه هر امر مشكلى هر چند بزرگ هم باشد و هر چند انسان را به نااميدى فرا خواند، راه حلى به دست او دارد، اما او كيست و كجاست ؟ به كجا روى آوريم تا به او نزديك باشيم و رو به سويش سخن گوييم و از او درخواست نماييم ؟ آيا او در مسجد است ؟ آيا در دشت يا بر روى كوه هاست ؟ و بالاخره در كجا به او نزديك تريم ؟

اين سئوالات برخاسته از روح و جان همه مردم است و تنها، سؤ ال آنانى كه در روزگار پيامبران عليهم‌السلام و اوصياى آنان مى زيستند، نيست كه از او نشانى بجويند و از او بخواهند، ما نيز هر گاه با مشكلات مواجه مى شويم ، جايى را مى جوييم كه در آن به آن موجود برتر نزديك تر باشيم و او را در آنجا بخوانيم .

قرآن مجيد براى هدايت انسان سرگشته به او مى فرمايد:

(وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ ۖ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ۖفَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ )(٦)

و زمانى كه بندگان من از تو درباره من مى پرسند، بگو من نزديكم ، دعاى دعا كننده را به هنگامى كه مرا مى خواند پاسخ مى گويم ؛ پس بايد دعوت مرا بپذيرند تا راه يابند و به مقصد برسند.

بله او خداست خالقى هستى بخش و قادر متعال ؛ هستى لامكان ! پس ديگر انسان به واسطه اى و طريقى كه آن را طى كند تا به خداوند برسد، نياز ندارد؛ زيرا كه خداوند نزديك است و دعاى دعا كننده را، به هنگامى كه او را مى خواند پاسخ مى گويد. پس انسان بايد دعوت خدا را بپذيرد و به او ايمان بياورد، تا راه بيابد (و به مقصد برسد).

پس خداوند دعاى دعا كنندگان را اجابت مى كند، اما اجابت دعاى اهل دعا و مناجات در پيشگاه ربوبى شرايط خاصى دارد كه انسان با ايمان بايد در سدد احراز و به دست آوردن آنها باشد!

# شرايط اجابت دعا

اول : اينكه فقط او را بخوانند؛ پس واجب است كه فقط خدا را بخوانيم نه هيچ كس ديگرى را، گويى انسان در ظاهر خدا را مى خواند، اما به راستى خداى حقيقى اش را نمى خواند؛ بلكه روى دعايش به طرف شركايى است كه براى خداوند قرار داده است . او به زبان ، «يا رب» مى گويد و دست هايش را به دعا سوى آسمان ها بلند مى كند، اما دلش با خدا پيوند نمى خورد. زبان او در كار نيايش است ، در حالى كه دلش از خدا غافل است ؛ خداوند متعال در داستان مناجات موسى عليه‌السلام مى فرمايد:

(فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ ۖ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى) (٧)

كفش هايت را بيرون آور كه تو در وادى مقدس طوى هستى .

در متون معارف آمده است كه منظور از كفش ، دوستى زن و فرزند است ، يعنى زمانى كه بر من وارد مى شوى و مى خواهى مرا بخوانى ، بايد دلت پيوندى با دوستى زنان و فرزندان نداشته باشد؛ زيرا موسى عليه‌السلام در آن شب سرد و در آن بيابان تاريك ، آن هنگام كه تاريكى و سرما و گم گشتگى او را در خود پيچيده بود، به زنش كه در حال وضع حمل بود، مى انديشيد و به خاطر او در جستجوى آتش بود! پس تو نيز اگر به مسجد رفتى و نماز گزاردى و عرض نيازى نمودى و در اين ميان فكر و انديشه ات مشغول فرزندان و مشكلاتت بود، پس خدا را نخوانده ايى !

بنابراين از اين آيه كريمه در مى يابيم كه : آنگاه كه خواستى به دعا مشغول شوى ، ناچار بايد از پيوندهاى ديگر دور شوى و در توجه خود به خدا اخلاص ورزى ! پس به گوش جان نداى معبودت را در آغوش گير كه مى فرمايد:

و زمانى كه بندگان من از تو درباره من مى پرسند، بگو من نزديكم ، دعاى دعا كنندگان را هنگامى كه مرا بخوانند، اجابت مى كنم .

دوم : اين شرط را در قسمت دوم آيه مى يابيم ، آنجا كه مى فرمايد: «پس بايد دعوت مرا استجابت كنند و به من ايمان آورند تا شايد هدايت شوند»؛ پس زمانى خداوند دعاى تو را اجابت مى كند كه تو نيز به وسيله توجه خود فرمان خداوند را اجابت نمايى و به او ايمان آورى و همه شئون زندگى ات را بر طبق خواست خدا و بر حسب تعاليم او شكل بدهى .

آرى از اين راه است كه انسان به رشد مى رسد و رشد يافتن يعنى رسيدن به راه درست ، پس هنگامى كه انسان فرمان الهى را اجابت نمود و به او ايمان آورد، بدون شك رشد را در زندگى خود تضمين كرده است .

# مظان استجابت دعا

در اين مورد شاعر مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بيا تا برآريم دست دعا را |  | بخوانيم با آه و افغان خدا را |
| شفاى دل پر گنه چيست |  | بنالى به كويش كه بخشد خطا را |
| چو با گريه و سوز و آه و خلوصى |  | اگر دردمندى ، بيابى شفا را |
| بر اين در به زارى و اشك روان |  | به اخلاص زن درگه كبريا را |
| شفيع آر با چشم تر پيش |  | شهيدان عشق و شه كربلا را |
| توسل به سلطان توحيد |  | كند سهل مشكل ترين كارها را |

دعا كردن هم شيوه و طريقه اى مخصوص دارد:

اول : اينكه دعا همراه تضرع باشد.

دوم : دعا در نهان باشد، يعنى سرى باشد ميان بنده و خداوند.

سوم : براى دعا كننده شايسته است كه بداند با دعاى خويش با خداوند عهد مى بندد كه اگر او را از گرفتارى اش رهانيد، انسان نيكوكار و شكرگزارى باشد.

چهارم : هنگام دعا انسان بايد در حالتى ميان «بيم و اميد» باشد و به استجابت سريع دعاى خود مطمئن نباشد، همچنان كه نبايد از رحمت الهى نااميد باشد.

پنجم : خود را از نيكوكاران قرار بدهد؛ در اينجا لازم است اندكى درباره پيوند و رابطه ميان «دعا از سر بيم و اميد» و «نزديكى رحمت خداوند به نيكوكاران» بينديشيم ؛ اين پيوند چنين است كه انسان هرگاه گرفتار مصيبتى مى شود يا با مشكلى در زندگى خود رو به رو مى گردد، بايد خدا را بخواند و در همين هنگام به مردم نيز احسان نمايد! زيرا احسان ، انسان را به دعا برمى انگيزد و كليد استجابت دعا نزد خداوند مى باشد؛ خدايى كه رحمتش به احسان كنندگان نزديك است .

# دعا و روشن بينى

دعا بر روشن بينى و سعه صدر انسان مى افزايد و باعث بلند همتى او مى گردد. دعا باعث مى شود كه انسان خود را در چهار چوب هاى تنگ مادى محصور نكند؛ دعا انسان را به حقيقت خود باز مى گرداند و حقيقت انسان آن است كه وى با آنكه خود را موجودى كوچك مى پندارد، جهانى بزرگ است . امير بيان ، مولاى متقيان در كلامى حكمت نمون مى فرمايند:

اءيها الانسان ! اءتزعم اءنك جرم صغير؟ فيك انطوى العالم الاءكبر (٨)

انسان عالم اكبر است و عالم انسان اصغر؛ و دعا اين حقيقت را پيش روى انسان آشكار مى كند.

رابطه انسان با دعا و استجابت ، همانند رابطه زمين با باران است ، بارانى كه از آسمان فرو مى بارد، براى همه مردم است ؛ اما هر انسانى به اندازه زمينى كه دارد از اين باران استفاده مى كند. آنكه يك هكتار زمين دارد، از باران به اندازه يك هكتار، آنكه ده هكتار دارد، به اندازه ده هكتار، آيا چنين نيست ؟

رحمت خدا نيز چنين است ، بدون شك رحمت خداوند بر كل جهان هستى گسترده است ؛ اما شرط شمول آن ، بزرگى و شخصيت و اندازه گنجايش آدمى است . پس اگر ظرف وجودت تنگ و آرزويت محدود و روشن بينى و آگاهى ات ضعيف باشد، رحمتى كه به تو تعلق مى گيرد نيز محدود خواهد بود، نه براى آنكه رحمت خدا اندك است ، بلكه به دليل آنكه تو گنجايش و ظرفيت اندكى دارى !

پس دعا همت انسان را نيز بالا مى برد و بر روشن بينى انسان مى افزايد تا آنجا كه دنيا و آخرت را در بر مى گيرد. دعا موجب مى شود كه انسان نسبت به جهان هستى و جهان آخرت ديدى مثبت داشته باشد و همه چيز را زيبا ببيند، چون از طرف خداوند جميل آفريده شده است و هر چه را كه خداوند بيافريند - چون خودش زيباست - آن هم سراپا زيبايى خواهد بود.

خداوند دوست مى دارد كه دعاى انسان مؤمن را بشنود و پاداش دعاى او را بدهد، زيرا در دعا علاوه بر آنكه از استجابت الهى نتايجى براى او حاصل مى شود، تاءثيرات واقعى ديگرى نيز وجود دارد: دعا دل انسان را خاشع و روح او را پاك مى دارد، همچنان كه حسنات و ثواب او را چندين برابر مى كند.

پس از اين روست كه خداوند روزى مؤمن را از جايى كه خود گمانش را نمى كند، قرار مى دهد و بدون آنكه بگذارد بر منبع ثابتى براى روزى تكيه كند، من حيث لايحتسب ، به او مى رساند تا دستش پيوسته به دعا بلند باشد. پس براى اينكه او خاشع شده و از ديگران قطع اميد كرده است و دست خالى خود را به سوى خالق هستى به علامت تهى دستى بلند كرده است ، خداوند از اين راه او را روزى مى دهد و پاداشى عظيم به او عنايت مى نمايد.

# آداب دعا

دعا آداب بسيارى دارد:

اول : دعا بايد پنهانى باشد، دعاى آشكار و دعايى كه در نماز جماعت و پيش ديگران خوانده مى شود، بدون شك نيك است ، اما اگر مراسم دعا در دل شب ميان انسان و خدا برقرار شود، از جهت اخلاص و عمق ارتباط با خدا، با دعاى نوع اول تفاوت دارد، از اين رو پيامبر عظيم الشاءن اسلام محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

دعاى پنهانى برابر است با هفتاد دعاى آشكار (٩).

دوم : اينكه انسان نه فقط وقتى كه رنج ها و مشكلات او را در ميان گرفته اند، بلكه هنگام آسايش و رفاه نيز بايد دعا كند. پس وقتى انسان گرفتار هيچ مرض و مشكلى و سختى در زندگى اش نباشد و دعا كند، دعا به يقين به هدف استجابت خواهد رسيد، ان شاء الله .

سوم : دعا بايد قرين عمل صالح باشد. اگر دعا همراه عمل صالح نباشد سنتى ، خشك و بيهوده خواهد بود، پس عمل سكوى پرتاب و تكيه گاه صعود دعاست .

چهارم : انسان بايد دعايش را نخست با حمد و ثنا و شكر آغاز كند و بعد بر پيامبر و اهل بيتش عليهم‌السلام درود بفرستد، آنگاه خواسته هاى خود را بيان نمايد، اين روش بيشترين تضمين را براى استجابت دارد.

پنجم : انسان بايد هنگام دعا غرق خوارى و خشوع و خضوع در مقابل خداوند باشد، نه اينكه در حالت تكبر و غرور به دعا بپردازد و تا حالت حقيقى خشوع و خضوع برايش حاصل نشده ، بايد به اين حال تظاهر نمايد.

ششم : انسان به نيازهاى خود بسنده نكند و دعا را به ديگران نيز تعميم دهد بلكه مقدم داشتن چهل مؤمن در دعا، سپس ديدن نيازهاى ويژه خود يكى از عوامل استجابت دعا است .

هفتم : انسان روزه بگيرد، چون روزه به استجابت دعا كمك مى كند، روزه دارى كه در طول روز در برابر شهوات خود مقاومت مى كند، در پايان روز از روحى بسيار شفاف بهره مند مى شود، و اين بر عميق ساختن ارتباط او با خداوند كمك شايانى مى كند و رحمت خدا را بر او نازل مى سازد و دعايش مستجاب مى شود.

هشتم : اگر ميان انسان و خدا اعمال صالحى باشد، آن را واسطه قرار داده و بر اساس آن دعا نمايد و آن را وسيله تقرب به خدا قرار دهد. زيرا اعمال صالح بالطبع باعث ايجاد رابطه خوب و مثبت ميان خدا و انسان مى شود. پس وقتى بنده اعمال صالح خود را در پيشگاه خداوند عرضه بدارد و از او حاجت بخواهد، احتمال استجابت چند برابر خواهد بود.

نهم : انسان اعمال زشت و غفلت ها و كاستى هاى خود را كه در تمام مدت عمر مانع بندگى خالصانه او در برابر معبود و سد راه رسيدن او به محبوب بوده است ، در نظر آورده و با تمام ذلت و خارى عذر به درگاه بارى آورد و از تمام اعمال و رفتار و گفتار ناپسند خود توبه كند؛ پس عرض نياز كرده و از خدايش رفع گرفتارى و فزونى نعمت بخواهد.

دهم : ساير نعمت هاى خدا را هم در محضر او بيان كند و مراتب شكرگزارى خود را علام نمايد.

چرا دعا كنيم ؟!

براى اينكه خداوند مى خواهد ما راه را پيدا كنيم و به مطلوب برسيم ، لذا مى فرمايد: دعا كنيد تا رشد پيدا كنيد: (لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ) (١٠)؛

به قدرى درباره دعا سفارش شده كه در روايات مى خوانيم پروردگار عالم آه و ناله و راز و نياز كسى را كه دعا كند، بيشتر از همه چيز دوست دارد. اصلا سيره انبيا و اولياى گرامى ، دعا بود و دعا يعنى آنچه كه آدم مى سازد.

لذا دعا كردن يعنى صحبت بنده با خدا و قرآن خواندن يعنى محبت خدا با بنده و اين افتخارى بزرگ براى بنده است كه خداوند او را به محضرش ‍ پذيرفته است .

دعا يعنى توفيق دادن خداوند بنده اش را به اينكه «يا رب» بگويد و به در خانه او برود. آن خدايى كه دعوت كرده و مى گويد: بيا، بيا و هر چه هستى بيا! تو را دوست دارم ، بيا! خيلى هم دوست دارم . تازه تهديدش هم مى كند كه اگر نيايى با تو قهر مى كنم و بعد مى فرمايد: (لْيُؤْمِنُوا بِي) ؛ به اين دعوت ايمان داشته باش ! چه دعوتى بهتر و چه افتخارى بالاتر از اين .

در روايتى از امام صادق عليه‌السلام مى خوانيم كه حضرت فرمود: مقاماتى نزد خداوند است كه راه وصول به آن تنها دعاست .

ان عندالله (عزوجل) منزله لاتنال الا بمساءله ، و لو اءن عبدا سد فاه و لميسئل لميعط شيئا، فاسئل تعط، اءنه ليس من باب يقرع الا يوشك اءن يفتح لصاحبه (١١)

نزد خدا مقامى است كه جز با دعا و تقاضا نمى توان به آن رسيد و اگر بنده اى دهان خود را از دعا فرو بندد و چيزى تقاضا نكند، چيزى به او داده نخواهد شد، پس از خدا بخواه تا به تو عطا شود! چرا كه هر درى را بكوبيد و اصرار كنيد، سرانجام گشوده خواهد شد.

در روايتى مى خوانيم وقتى كه حضرت موسى عليه‌السلام به عزم مناجات حركت كرد، شخصى پيغام داد كه به خداوند بگو كه من چقدر گناه كنم و تو مرا عذاب نكنى ؟ من كه خيلى گناه مى كنم چرا عذابم نمى كنى ؟

حضرت موسى عليه‌السلام به مناجات رفت هنگامى كه قصد عزيمت كرد، خطاب آمد كه اى موسى ! چرا پيغام بنده ام را ندادى ؟ عرض كرد: خدايا خجالت مى كشم ، خودت مى دانى كه چه گفت . خطاب آمد يا موسى ! به او بگو كه :

من بالاترين عذاب را به تو دادم ولى تو متوجه نمى شوى . به او بگو كه تو از مناجات من و از راز و نياز با من لذت نمى برى ، همين مقدار كه شيرينى مناجات و دعا را از تو گرفتم ، براى تو بالاترين مصيبت و عذاب است و تو توجه ندارى !

گاهى اوقات در زندگى انسان دلهره ها و اضطراب هايى پيدا مى شود كه انسان به هيچ كس نمى تواند بگويد، اما آن را با آگاه به اسرار جهان هستى راحت مى شود در ميان گذاشت و با كلمه «يا الله» بهتر مى شود عرض ‍ نياز و رفع غصه ها نمود، عايشه مى گويد:

شبى پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از اول تا به صبح دعا كردند، اما مرتب مى فرمودند: خدايا به حق على ! عايشه مى گويد: به او گفتم : يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ! كس ديگرى نبود كه هميشه مى گويى به حق على عليه‌السلام ؟! پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: بهتر از على عليه‌السلام كسى را سراغ ندارم ، اين است معنى (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ).

از ذوات نازنين پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله ، و امام باقر عليه‌السلام و امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه فرموده اند:

الدعاء اءفضل من قرائت القرآن (١٢)؛

دعا كردن حتى از تلاوت قرآن نيز افضل تر است .

در يك تحليل كوتاه مى توان به عمق مفاد اين روايت دست پيدا كرد: چون دعا از يك سو انسان را به شناخت پروردگار، «معرفه الله»، كه برترين سرمايه هر انسان است دعوت مى نمايد، و از سوى ديگر سبب مى شود كه خود را نيازمند او ببيند و در برابرش خضوع نمايد و از مركب غرور و كبر كه سرچشمه انواع بدبختى ها است ، فرود آيد و براى خود در برابر ذات پاك او موجوديتى قائل نشود. از بعد سوم ، نعمت ها را از او ببيند، و به او عشق ورزد، و رابطه عاطفى او از اين طريق با ساحت مقدسش محكم گردد.

از بعد چهارم ، چون خود را نيازمند و مرهون نعمت هاى خدا مى بيند، موظف به اطاعت فرمانش مى شود.

از بعد پنجم ، چون مى داند استجابت اين دعا بى قيد و شرط نيست ، بلكه خلوص نيت و صفاى دل و توبه از گناه و برآوردن حاجات نيازمندان و دوستان از شرايط آن است ، خودسازى مى كند و در طريق تربيت خويشتن گام برمى دارد. و در آخر، دعا به او اعتماد به نفس مى دهد، و از ياءس و نوميدى باز مى دارد، و او را به تلاش و كوشش بيشتر دعوت مى نمايد. بنابراين اگر انسان دعا را جانشين تلاش و كوشش كند، قطعا مستجاب نخواهد شد.

روايتى است كه امام صادق عليه‌السلام در آن مى فرمايد: جدم پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

الدعاء سلاح المؤمن و عمود الدين و نور السماوات و الارض (١٣)

دعاء سلاح مؤمن و ستون دين و نور آسمان ها و زمين است .

اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمايد:

الدعاء مفاتيح النحاح و مقاليد الفلاح و خير الدعاء ما صدر عن صدر نقى و قلب تقى ، و فى المناجاه سبب النجاه و بالاخلاص يكون الخلاص فاذا اشتد الفزع فالى الله المفزع (١٤)

دعا كليدهاى نجات و كاميابى و گنجينه هاى رستگارى است و بهترين دعا آن است كه از سينه اى پاك و دلى پرهيزكار برآيد، و در مناجات سبب نجات است و با اخلاص خلاصى آيد و چون بى تابى سخت گردد، پناه جويى به درگاه خدا است .

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

الدعاء اءنفذ من السنان الحديد (١٥)؛

دعا نافذتر است از نيزه آهنين .

چرا دعاها مستجاب نمى شود؟

ابراهيم ادهم در جواب اين سؤ ال گفته است : چون كه دل ها به واسطه ده چيز مرده است :

اول : حق دستور خداوند را ادا نمى كنيم ، مثل بعضى كه واجبات را انجام نمى دهند و محرمات را ترك نمى كنند.

دوم : قرآن مى خوانيم ، ولى به آن عمل نمى كنيم ، يا بعضى را عمل مى كنيم و بعض ديگر را رد مى كنيم .

سوم : ادعاى تولى (يعنى دوستى و مودت و محبت به اهل بيت عليهما‌السلام را داريم ، ولى در عمل - خداى نكرده - دشمن آنها هستيم و با اعمال خود آنها را مى رنجانيم .

چهارم : با شيطان عداوت و دشمنى داريم و در ظاهر لعن و نفرين هم مى كنيم ، ولى در باطن او را قبول داريم و متابعت از او مى كنيم .

پنجم : مى گوييم مى خواهيم بهشت برويم و هدف آخر كارمان همان است ، ولى اسباب ورود و كليد آن را تهيه و آماده نمى كنيم ، فلذا به جهنم مى رويم .

ششم : از جهنم مى ترسيم و خوف داريم ، ولى اسبابش را فراهم مى كنيم .

هفتم : به عيوب مردم مشغول مى شويم ، ولى عيوب خود را نمى بينيم .

هشتم : مى گوييم كه دنيا پرست نيستيم ، ولى دو دستى به مال دنيا چسبيده ايم .

نهم : مى گوييم كه مرگ حق است ، اما ايمان به مرگ نداريم و خود را آماده مرگ نكرده ايم .

دهم : مرده ها را دفن مى كنيم ، ولى عبرت نمى گيريم و غافل هستيم و فراموش كرديم كه اين شتر عن قريب در خانه ما را هم مى زند و ما هنوز كارى نكرده ايم .

پس تا شرايط و اركان دعا درست نشود، دعا مستجاب نمى شود.

# شرايط مهم دعا

شرط اول ، شناخت مدعو: يعنى خدا را بشناسيم ، كه او ذات ازلى و ابدى و مستجمع جميع صفات جلاليه و كماليه است و رازق ، مدير، مدبر، قادر، حاكم ، حكيم و عليم اوست و تمام امور به خواست و اراده ذات اقدس ‍اوست و بايد همه كارها را اصلاح نمايد. زيرا خطاب شد:

يا موسى ! هر چه مى خواهى از من بخواه ، حتى نمك آش خود را هم از من بخواه .

شرط دوم ، خودشناسى : انسان كه خدا را مى خواند، بايد خود را بشناسد، كه بنده ايى ضعيف و فقير است و مخلوق الهى و بداند كه در جميع حالات بدون اراده الهى هيچ كارى نمى تواند انجام دهد.

شرط سوم ، معرفت نفس دعا: اينكه بداند چه مى گويد و چه چيزى را از خدا مى خواهد، البته اين غير از آداب و رسومات دعا كردن است ، مثل با طهارت بودن و به طرف قبله بودن .

شرط چهارم ، معرفت مدعو به : يعنى آن چيزى كه خدا را به آن مى خوانى و واسطه قرار مى دهى ، يعنى وسيله را اگر اهل بيت عليهم‌السلام و محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار دادى ، بايد آنها را بشناسى و آنان از تو متنفر نباشند و آنان وساطت و شفاعت كنند؛ اين شرط خيلى مهم است ، اگر كسى از در خانه اين ها بيرون نرفت و شيعه آنان شد، قولا و عملا و در همه ابعاد و شئون تابع محض آنها بود، مسئله اجابت دعا حل مى شود.

شرط پنجم ، توبه است : توبه از گناهان و خطاهاى گذشته ، كه بدون توبه حقيقى و با وجود معاصى و گناه ، دعا به جايى نمى رسد. در حديثى از امام صادق عليه‌السلام مى خوانيم :

اءربعه لاتستجاب لهم دعوه : رجل جالس فى بيته يقول : اللهم ارزقنى ، فيقال له الم آمرك بالطلب ؟

چهار گروهند كه دعاى آنها مستجاب نمى شود: اول كسى كه در خانه نشسته و مى گويد: خدايا! مرا روزى ده ، به او گفته مى شود: آيا به تو دستور تلاش و كوشش ندادم ؟

و رجل كانت له امراءه ، فدعا عليها، فيقال له : الم اجعل امرها اليك ؟

و كسى كه همسرى دارد (كه دائما او را ناراحت مى كند) و او دعا مى كند كه او از دستش خلاص شود، به او گفته مى شود: مگر حق طلاق را به تو ندادم ؟

و رجل كان له مال ، فافسده ، فيقول : اللهم ارزقنى ، فيقال له : الم امرك بالاقتصاد؟ الم آمرك بالاصلاح ؟

و كسى كه اموالى داشته و آن را بيهوده تلف كرده و مى گويد: خداوندا! به من روزى مرحمت كن ، اما به او گفته مى شود: مگر دستور اقتصاد و ميانه روى به تو ندادم ؟ مگر دستور اصلاح مال به تو ندادم ؟

و رجل كان له مال ، فادانه بغير بينه ، فيقال له : الك آمرك بالشهاده ؟ (١٦)

و كسى كه مالى داشته و بدون شاهد و گواه به ديگرى وام داده است .

پس در تمام اين موارد، انسان تلاش و تدبير لازم را انجام نداده و گرفتار پيامدهاى آن شده است و در برابر اين تقصير و كوتاهى و ترك تلاش ، دعاى او مستجاب نمى شود. پس از اين كلام نورانى علت عدم استجابت بسيارى از دعاها روشن مى شود، چرا كه گروهى از مردم مى خواهند دست از تلاش ‍ لازم بردارند و از انجام تكاليف خود شانه خالى كنند و به دعا پناه برند، در حالى كه چنين دعاهايى مستجاب نمى گردد و اين يك سنت الهى است .

از علاء بن كامل مى خوانيم كه مى گويد: امام صادق عليه‌السلام به من فرمود:

عليك بالدعاء فانه شفاء من كل داى (١٧)

بر تو باد دعا، زيرا دعا درمان هر دردى است .

سه تن در بيابان به سوى كوهى راه مى سپردند، باران گرفت و وادارشان كرد تا به غارى پناه ببرند. وارد غار شدند تا از باران در امان باشند، بالاى غار تخته سنگى بود كه بر كلوخى استوار بود، بر اثر باريدن باران اين كلوخ مرطوب گشته و نرم شد و سنگ غلتيد و در غار را پوشاند و آن را بست و آنجا را تاريك نمود. آنها به يكديگر گفتند: رد پاى ما از بين رفته و آشنايان از ما بى خبر هستند و نمى توانند ما را پيدا كنند، اگر هم از حال ما باخبر شوند، كارى نمى توانند بكنند، زيرا آدميان را توان گرداندن اين سنگ نيست ، به خدا سوگند كه اينجا گور ماست كه در آن خواهيم خفت و از آن در روز قيامت بيرون خواهيم آمد.

يك دفعه گفتند: آيا موسى بن عمران و پيامبران بعد از او به ما امر نكردند كه اگر گرفتار مصيبتى شديم خدا را به محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بخوانيم ؟ و مصيبتى از اين بزرگتر نيست ، پس دعا كنيم و هر كدام از ما يكى از كارهاى نيكش را كه با آن خدا را منظور داشته ذكر كند تا شايد فرجى حاصل شود.

يكى از آن سه نفر گفت : خدايا تو مى دانى كه من مردى ثروتمند بودم ، روزگار خوبى داشتم قصرها و خانه هايى بنا مى كردم و اجيرانى داشتم ، كه در ميان آنها مردى بود كه به اندازه دو نفر كار مى كرد، چون عصر شد اجرت يك نفر را به او دادم و او از گرفتن امتناع نمود و گفت من به اندازه دو نفر كار كردم و دو برابر اجرت مى خواهم ، به او گفتم من با تو به اندازه يك كارگر شرط كردم و اينكه به اندازه يك نفر ديگر هم كار كردى به دلخواه خودت بود و اجرتى ندارد.

مرد عصبانى شد و رفت و هيچ اجرتى دريافت نكرد، من هم با آن پول گندم خريدم و كاشتم و محصول آن را نيز سال ديگر كاشتم و همين طور تا چند سال ، تا اينكه مقدار زيادى شد كه با آن آب ، قصر، روستا، خانه ، گله هاى شتر، گاو، بز و چار پايان ديگر و بنده خريدم و صاحب درهم و دينار بسيار شدم .

بعد از چند سال همان مرد را ديدم كه حالش بد بود ضعيف و فقير شده و چشمش كم نور گشته بود. به من گفت : اى بنده خدا! من را مى شناسى ؟ من همان كارگر تو بودم و الآن فقير گشتم و اكنون راضى هستم همان اجرتم را به من بدهى .

به او گفتم : همه اين دارايى ام مال توست ، همه را بگير و بر تو مبارك باشد! مرد گريه كرد و گفت : اى مرد! حق مرا ندادى و حالا مسخره ام مى كنى ؟ به او گفتم : نه ! سخن من جدى است ، اينها همه ثمره اجرت توست ، پس از آن توست و همه را تسليم او كردم .

خدايا تو مى دانى كه اين را به اميد ثواب تو و ترس از عقاب تو انجام دادم ، به حق محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم افضل و سرور اولين و آخرين پيامبران كه خاندانش برترين خاندان هاى انبياست و اصحابش گرامى ترين اصحاب انبياست و امتش بهترين امت ها هستند و شرافتشان بخشيدى ، فرجى فرما.

امام مى فرمايد: يك سوم سنگ كنار رفت و نورى داخل غار شد.

دومى گفت : خدايا مى دانى كه من ماده گاوى داشتم كه شيرش را مى دوشيدم و آن را به مادرم و بعد باقى مانده را به اهل و عيالم مى نوشاندم . شبى مانعى پيش آمد و دير به خانه آمدم ، ديدم كه مادرم خوابيده است ، بر بالين او ايستادم تا بيدار شود و من بيدارش نكردم ، در همان حال فرزندانم سخت گرسنه و تشنه بودند و من همچنان بر بالين مادرم بودم و پيش آنها نرفتم ، تا اينكه مادرم بيدار شد و به او شير دادم تا سير شد، سپس باقى مانده را براى زن و فرزندانم آوردم .

دومى هم دعاى مذكور را تكرار كرد؛ امام مى فرمايد: يك سوم ديگر سنگ كنار رفت و اميدشان به نجات نيرو گرفت .

سومى گفت : خدايا مى دانى كه من زنى را در بنى اسرائيل دوست مى داشتم ، او را خواستم ، اما او خود را تسليم من نكرد، مگر در ازاى صد دينار و من هيچ چيز نداشتم . پس چهار سال در خشكى و دريا، دشت و كوه راه پيمودم و خطرها ديدم و زحمت كشيدم تا اين پول را فراهم كردم و به آن زن دادم و او خود را به من واگذاشت ؛ وقتى پيش او نشستم ، رگ هاى گردنش لرزيد و گفت : اى بنده خدا! من دوشيزه ام و آنچه باعث شد كه من به تو تمكين كنم ، نياز و سختى بود. پس من از كنار او برخاستم و او را رها كردم و صد دينار را به او بخشيدم ، او هم دعاى مذكور را قرائت نمود؛ امام مى فرمايد: همه سنگ كنار رفت و غلتيد، در حالى كه با صداى بلند و فصيح ندا داد:

به سبب حسن نيتتان نجات يافتيد و به سبب محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ افضل پيامبران و اولين و آخرين پيامبران كه به داشتن خاندانى كه گرامى ترين و برترين خاندان انبياست و به داشتن امتى كه بهترين امت است ، سعادت يافتيد و به بهترين درجات نايل شديد.

خداوند متعال دعاى اين سه مرد را اجابت نمود و آنان را به سبب اعمال صالحشان نجات داد.

با اين اوصاف مثل ساير ابعاد روحى و روانى مسائل علمى ، اقتصادى ، سياسى ، كه الگو و سرمشق شيعيان ، اهل بيت مكرم پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستند در زمينه اينكه چگونه و چرا دعا كنيم و چگونه آداب و شرايط آن را ادا كنيم و چه بخواهيم كه مايه سعادت و سلامت زندگى دنيوى و اخروى مان باشد هم بايد از آنها الگو بگيريم و چه الگويى در اين زمينه از ذات مقدس امام سجاد عليه‌السلام كه امام دعا كنندگان و سيد سجده كنندگان است بالاتر، كه اين مهم در دعاهاى ايشان مثل صحيفه سجاديه تجلى گشته است ، درى از صدف اين دعاهاى متين دعاى عاليه الضامين مكارم الاخلاق است كه ان شاء الله اين كتاب قصد دارد با تيمن و تبرك به اين دعاى ثمين و متين گوشه اى از معارف ناب آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ارائه دهد با اميد اينكه در جهت رسيدن به اين هدف توفيق خداوندى يار و امداد حضرات معصومين مددكار باشد.

# يك لطيفه

مى گويند خداوند به شخصى الهام نمود كه سه دعا كند تا او آن سه را اجابت كند، او اندكى در فكر فرو رفت و گفت : خدايا زنم را زيبا كن ! خداوند زنش را زيبا نمود، اما آن مرد ديد كه ديگر زنش به او اعتنايى نمى كند، گفت ! خدايا! زنم را زشت كن ! خداوند زنش را زشت نمود، اما ديگر خودش به زنش علاقه و رقبتى نداشت ؛ گفت : خدايا: زنم را به حالت اول خودش ‍ برگردان ! او سه دعا كرد اما...

پس طريقه دعا كردن خيلى مهم است و ما مى خواهيم اين مهم را از حضرت على بن الحسين عليه‌السلام بياموزيم .

# دعاى مكارم اخلاق

كامل ترين برنامه انسان سازى

دعاى مكارم الاخلاق برنامه اى انسان ساز است كه حضرت زين العابدين عليه‌السلام در آن خلقيات كريمه و سجاياى انسانى را بيان فرموده است . اگر اهل نياز آن طور كه بايد در كلام امام دقت نمايند، به عمق سخن ايشان واقف مى شوند و با تمرين مى توانند خويشتن را آن چنان كه ايشان فرموده ، بسازند و به آن خلقيات متخلق گردند و عملا آنها را به كار بندند تا به مقام انسانيت نايل گردند.

شرح فرازهاى نورانى دعا

به حول و قوه الهى و با كمك حضرت ولى عصر (عجل الله تعالى فرجه الشريف) و عنايات معصومين عليه‌السلام به اين دعاى با عظمت مى پردازيم .

اللهم صل على محمد و آله و بلغ بايمانى اكمل الايمان ؛

حضرت على بن الحسين عليه‌السلام در ابتداى دعا بر پيامبر گرامى اسلام و اهل بيت معظمش درود مى فرستد و در پيشگاه الهى عرض ‍ مى كند:

خداوندا! بر محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درود فرست و ايمان مرا به كامل ترين مدارج آن برسان .

در فراز نورانى اول (يعنى صلوات بر پيامبر اسلام) دو مطلب قابل بحث مى باشد:

١ - مشروعيت اصل دعا در آيين مقدس اسلام .

٢ - درود بر نبى مكرم اسلام قبل از آغاز دعا.

# مشروعيت اصل دعا از منظر شرع مقدس اسلام

دعا يكى از قطعى ترين امور دينى و از جمله ضروريات اسلام است . قرآن شريف و روايات پيامبر گرامى و امامان معصوم عليهم‌السلام اين مطلب را به مردم آموخته اند كه مسلمانان و پيروان قرآن بايد حوايج و مقاصد و حل مشكلات و گرفتارى هاى خود را به پيشگاه خداوند عرضه كنند و از ذات اقدس او بخواهند كه آن مشكلات را حل نمايد و آن گرفتارى ها را بر طرف سازد. بنابراين اصل مشروعيت دعا در اسلام قطعى و مسلم مى باشد.

جالب آنكه نه تنها در دين اسلام دعا امرى است قطعى و مسلم ، بلكه در اديان گذشته و نزد پيامبران سلف نيز مسئله دعا مطرح بوده است ، و پيشوايان الهى اين مطلب را به مردم گفته و آموخته اند.

علاوه بر اين خودشان در مواقع و موارد متعدد در پيشگاه خداوند دعا كرده اند و خداوند بعضى از آن دعاها را در قرآن مجيد آورده است ، يك مورد در قضيه حضرت شيخ الانبياء و المرسلين جناب ابراهيم خليل الرحمن است ؛ موقعى كه هاجر و اسماعيل را به سرزمين بى آب و گياه مكه آورد و آنان را در آنجا مستقر نمود، عرض كرد:

(رَّبَّنَا إِنِّي أَسْكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِندَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ ) (١٨)

پروردگارا! من كسانى از اهل بيت و ذريه خود را در اين سرزمين بى آب و گياه در كنار بيت المقدست اسكان داده ام ، براى آنكه اقامه نماز كنند و دينت را بر پا دارند.

آنگاه در ادامه آيه و دعا مى گويد:

(فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ) (١٩)

بارالها! تفضل كن و (در مقابل اين خدمت دينى) دل هاى مردم را به آنان متمايل بنما.

دعاى ديگرى كه خداوند در قرآن مجيد آورده از حضرت زكرياى پيغمبر مى باشد. او در ايام پيرى و شكستگى خود و در ايام پيرى همسرش به پيشگاه الهى عرض مى كند:

(وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِن وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا) (٢٠)

و من از بستگانم بعد از خودم بيمناكم (كه حق پاسدارى از آيين تو را نگاه ندارند)؛ و همسرم نازا و عقيم است ، تو از نزد خود جانشينى به من ببخش .

زكرياى پيامبر از خدا مى خواهد: خداوندا! من بعد از خود در امر دين تو از كسان و بستگانم خائفم . پروردگارا! در اين سنين پيرى خودم و همسرم به لطف و كرمت به ما فرزندى عنايت كن كه جانشين من شود و مسائل مربوط و متناسب به من را انجام دهد. و خداوند دعاى او را مستجاب كرد و حضرت يحيى را به آنها عنايت فرمود. اما دعاى سوم كه خداوند در قرآن شريف آورده است ؛ دعاى حضرت موسى عليه‌السلام است ؛ موقعى كه از طرف پروردگار ماءمور مى شود كه نزد فرعون برود و او را به دين حق دعوت كند، اين امر بزرگ و خطير الهى را مى پذيرد، ولى دعا مى كند و عرضه مى دارد:

(رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿[٢٥](http://tanzil.net/?locale=fa_IR#20:25)﴾ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿[٢٦](http://tanzil.net/?locale=fa_IR#20:26)﴾ وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي ﴿[٢٧](http://tanzil.net/?locale=fa_IR#20:27)﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي) (٢١)

بارالها! تو به من در اين كار بزرگ ، شرح صدر عنايت فرما و مشكلات مرا در اين راه آسان كن و زبان مرا گويا نما تا آنان سخنان مرا بفهمند و به دين تو متوجه شوند.

اگر توجه داشته باشيم مى بينيم كه هر سه دعا براى خدا بود و هيچ نفع شخصى در آن وجود نداشت .

آيات ديگرى نيز در قرآن شريف هست كه خداوند در آنها از دعاى پيامبران ياد فرموده و قضاياى آنها را نقل نموده است و مقصود ما از ذكر چند آيه ، توضيح اين مطلب بود كه مسئله دعا نه فقط در دين مقدس اسلام است و نه فقط پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان معصومين عليهم‌السلام خودشان دعا كرده اند، بلكه دعا در اديان سلف هم مشروعيت داشته و جزء تعاليم الهى بوده و پيامبران خدا و پيشوايان دين هم مشكلات و تمنيات خود را در پيشگاه خدا عرضه مى كردند و دعا مى نمودند و از او اجابت مى خواستند.

چرا دعاها با «ربنا» شروع مى شود؟

با مطالعه آيات قرآن مجيد مشاهده مى شود كه اوليا الله اعم از پيامبران و فرشتگان و بندگان صالح خدا به هنگام دعا كردن ، سخن را با «ربنا، رب ، ربى» شروع مى كردند. حضرت آدم عليه‌السلام مى گويد:

(رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا )(٢٢)

پروردگارا! من و همسرم بر خود ستم كرديم .

(رَبَّنَا  اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ) (٢٣)

پروردگارا! من و پدر و مادرم را بيامرز.

حضرت ابراهيم عليه‌السلام عرضه مى دارد:

(رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ )(٢٤)

پروردگارا! من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را در روزى كه حساب برپا مى شود ببخش .

حضرت يوسف عليه‌السلام مى گويد:

(رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ) (٢٥)

پروردگارا! بهره ايى از حكومت به من مرحمت فرما!

حضرت موسى عليه‌السلام عرضه مى دارد:

(قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ )(٢٦)

پروردگارا! به خاطر نعمتى كه به من داده ايى پشتيبان مجرمان نخواهم بود.

حضرت سليمان عليه‌السلام مى گويد:

(رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَّا يَنبَغِي لِأَحَدٍ مِّن بَعْدِي ) (٢٧)

خداوندا! حكومتى به من ببخش كه شايسته كسى بعد از من نباشد.

حضرت عيسى عليه‌السلام عرضه مى دارد:

(رَبَّنَا أَنزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِّنَ السَّمَاءِ) (٢٨)

پروردگارا! بر ما مائده ايى از آسمان فرو فرست .

و پيامبر عظيم الشاءن اسلام محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به درگاه الهى عرضه مى دارد:

(وَقُل رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ) (٢٩)

پروردگارا! من از وسوسه هاى شياطين به تو پناه مى برم .

و مؤمنان چندين بار اين تعبير را تكرار مى كنند، از جمله مى گويند:

(رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَـٰذَا بَاطِلًا) (٣٠)

خداوندا! اين آسمان ها و زمين پهناور را بيهوده نيافريده ايى .

از اين تعبيرات به خوبى استفاده مى شود كه بهترين دعا آن است كه از مسئله ربوبيت پروردگار آغاز شود، درست است كه نام مبارك «الله» جامع ترين نام هاى خداوند است ، ولى از آنجا كه تقاضا از محضر پرلطف او تناسب با مسئله ربوبيت دارد، ربوبيتى كه از نام خداوند از نخستين لحظات وجود انسان آغاز مى شود و تا پايان عمر انسان و بعد از آن ادامه دارد، و انسان را غرق الطاف الهى مى كند، خواندن به اين نام در آغاز دعاها از هر نام ديگر مناسب تر و شايسته تر است .

# صلوات بر محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله

در اولين جمله ايى كه حضرت على بن الحسين عليه‌السلام در دعاى مكارم الاخلاق آورده : درود بر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است : اللهم صل على محمد و آله ؛ اين جمله داراى دو وجه مى باشد:

وجه اول : دعا مشروعيت دارد، خواه موضوع دعا درود بر پيغمبر اسلام باشد و خواه موضوع آن مسائل و مطالب ديگر كه انبياى گذشته نيز اين برنامه را داشتند.

اما مسئله درود بر پيغمبر مكرم اسلام در آغاز دعا، مطلب ديگرى را هم در بردارد و آن اينكه تمنيات و تقاضاهاى مردم به علل متعدد گاهى قابل استجابت است و گاهى هم قابليت پذيرفتن را ندارد. آنجايى كه مقبول درگاه الهى است ، عمل مى شود؛ اما آنجايى كه مورد قبول واقع نمى شود؛ علل و عوامل متعددى دارد و موانعى بر سر راه آن خواسته ها است كه بدان سبب قابل قبول درگاه الهى نمى شود.

# دعاهاى مردود

دعاهايى كه بر خلاف نظام عالم و قضاى قطعى الهى باشد، دعاهاى مردود ناميده مى شود؛ مثلا اگر كسى دعا كند كه : پروردگارا! من هميشه زنده باشم و هرگز از دنيا نروم ، دعايش پذيرفتنى نيست ، زيرا( كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) ؛ هر نفسى مرگ را مى چشد.

يا اينكه بگويد: بارالها! جوانى من هميشه ثابت بماند و من هرگز به پيرى و فرسودگى مبتلا نشوم .

اين دعا نيز قابل عمل و استجابت نخواهد بود، زيرا قضاى قطعى الهى اين است كه انسان از طفوليت به نوجوانى و جوانى ، سپس به ميان سالى و اگر عمر داشته باشد، به پيرى برسد و آن چنان فرسوده شود كه تمام قوا و نيروى خود را از دست بدهد و معلومات خود را فراموش كند. اين برنامه ها را خداوند به قضاى خود مقرر فرموده و در قرآن شريف آورده است .

گاهى افراد از روى عدم توجه و بى علمى دعاهايى مى كنند كه از نظر حفظ نظام عالم عملى نيست و ائمه معصومين عليهم‌السلام در مواقعى به افراد تذكر داده اند.

در حديثى از امام صادق عليه‌السلام مى خوانيم كه حضرت مى فرمايد: دعا كننده نگويد:

اللهم لا تحوجنى الى احد من خلقك فانه ليس من احد الا هو محتاج الى الناس بل يقول اللهم لاتحوجنى الى شرار خلقك (٣١)

بارالها! مرا محتاج به هيچيك از مخلوقين خود منما! زيرا انسانى نيست ، مگر آنكه به مردم محتاج است . بلكه بگويد: خداوندا مرا به اشرار خلق خود محتاج نكن .

و يا كسى نگويد:

و لايقول اللهم انى اعوذ بك من الفتنه بل يقول من مضلات الفتن (٣٢)

خدايا! از فتنه و امتحان به تو پناه مى برم ، زيرا آزمايش مردم قطعى است و حتما همه افراد در زندگى بايد مورد آزمايش قرار گيرند، بلكه بگويد: خدايا از آن امتحانى كه موجب لغزش مى شود و باعث گمراهى و كجروى انسان مى گردد به تو پناه مى برم .

و باز ايشان توصيه مى كنند به اينكه :

و ان لايسال فوق قدره فانه يستحق الحرمان (٣٣)

و هيچ كس از خداوند بالاتر از قدر و منزلت و ارزش خود تقاضا نكند، زيرا چنين انسانى كه تقاضاى بى مورد و فوق مقدار كند، سزاوار محروميت است كه به آن دعا دست نيابد و آن دعا از او پذيرفته نشود.

در حديث ديگرى امير بيان اميرالمؤمنان اسدالله الغالب على بن ابى طالب حضرت على عليه‌السلام درباره شخصى كه درباره دوست خود دعا مى كرد مى فرمايد:

سمع عليه‌السلام رجلا يدعو لصاحبه فقال : لااءراك الله مكروها، فقال عليه‌السلام انما دعوت له بالموت ، ان من عاش فى الدنيا لابد ان يرى المكروه (٣٤)

مردى در حضور حضرت درباره دوست خود دعا كرد و گفت : خداوندا! هيچ ناملايم و مكروهى را براى او پيش نياور و درباره او روا مدار. حضرت كه اين دعا را شنيد به او فرمود: شما براى دوستت دعا به مرگ كرده ايى ، يعنى مى گويى كه خدايا دوستم را از دنيا ببر و به حيات او خاتمه ببخش ! زيرا انسان زنده لابد و به ناچار بايد به ناملايمات و مكروهات دچار گردد.

اين چند نمونه از نحوه دعاهاى معصومين عليه‌السلام ، روشنگر اين حقيقت است كه چرا اغلب دعاهايمان مستجاب نمى شود. يك قسمت بى اثر ماندن دعاها مستند به اين است كه برخلاف نظام آفرينش است . اما علل و عوامل ديگرى هم هست كه موجب عدم استجابت است و دعا در پيشگاه الهى مورد قبول واقع نمى شود.

در بين تمام دعاها يك دعا كه قطعا و جزما هميشه پذيرفته درگاه الهى است ، دعاى اللهم صل على محمد و آل محمد مى باشد، اين دعا تمنايى است كه قطعا پذيرفته درگاه الهى است و هر دعا كننده ايى تقاضاى درود براى پيغمبر و آل او كند، خداوند دعاى او را مستجاب مى كند و به پيغمبرش درود مى فرستد.

# فوايد صلوات

اينجا بر خود واجب مى دانم كه چهارده فائده از فوائد صلوات بر محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به نيت چهارده معصوم عليهم‌السلام عرض كنم :

١ - صلوات بر محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله ، معادل است با تسبيح ، تمجيد، تهليل و تكبير.

٢ - صلوات بر محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله ، موجب استجابت دعا مى باشد.

٣ - صلوات بر محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله ، موجب حصول رضاى حق تعالى است .

٤ - صلوات بر محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله ، موجب آمرزش گناهان است .

٥ - صلوات بر محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله ، موجب راحتى جان كندن است .

٦ - صلوات بر محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله ، موجب ايمنى از خطرات دنيوى است .

٧ - صلوات بر محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله ، موجب ايمنى از عذاب اخروى است .

٨ - صلوات بر محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله ، موجب ثقل ميزان يوم القيامه است .

٩ - صلوات بر محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله ، موجب نورانيت صراط آخرت است .

١٠ - صلوات بر محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله ، موجب نجات از دوزخ است .

١١ - صلوات بر محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله ، موجب ايمنى از هول قيامت است .

١٢ - صلوات بر محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله ، موجب محشوريت با محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است .

١٣ - صلوات بر محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله ، موجب دخول در دارالسلام و جنت است .

١٤ - صلوات بر محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله ، موجب وجوب شفاعت حضرت ختمى مرتبت است .

حضرت صادق عليه‌السلام فرمودند:

چون نام حضرت نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برده شود، بسيار بر آن بزرگوار صلوات بفرستيد، زيرا هر كس يك صلوات بر آن حضرت فرستد، خداوند هزار بار در هزار صف از ملائكه بر او صلوات فرستد.

فلذا سفارش شده است كه قبل از دعا كردن به رسول مكرم اسلام و اهل بيتش صلوات بفرستيد و سپس تقاضا و دعايتان را مطرح كنيد، زيرا صلوات بر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و آلش مورد قبول حتمى است و درخواست دعا كننده هم كه در كنار صلوات به درگاه الهى عرضه مى شود، مورد پذيرش حق تعالى واقع مى شود. از امام صادق عليه‌السلام مروى است كه مى فرمايد:

لايزال الدعاء محجوبا حتى يصلى على محمد و آل محمد (٣٥)

هميشه دعاها در پشت پرده است تا بر محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صلوات فرستاده شود (يعنى نمى تواند آزادانه به درگاه الهى راه پيدا كند تا زمانى كه مشتمل بر درود به پيغمبر باشد).

وجود نازنين اميرالمؤمنين حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

كل دعاء محجوب عن السماء حتى يصلى على محمد و آله (٣٦)

همه دعاها محروم از وصول به مقامات عاليه هستند تا زمانى كه درود بر محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرستاده شود.

در روايتى از امام صادق عليه‌السلام است كه فرمود:

عن اءبى عبدالله عليه‌السلام قال : اذا دعا احدكم فليبدء بالصلواه على النبى فان الصلواه على النبى مقبوله و لم يكن الله ليقبل بعض الدعاء و يرد بعضه ؛

وقتى يكى از شما در پيشگاه الهى دعا مى كند، البته تقاضاى خود را با صلوات بر پيامبر آغاز كند كه درود بر پيامبر مقبول درگاه خداوند است و خداوند چنين نمى كند كه دعايى را كه شامل چند مطلب است و با صلوات آغاز شده ، قسمتى را بپذيرد و قسمت ديگر آن را رد كند.

و مجددا از امام صادق عليه‌السلام در شرح كلمه دعا آمده است كه مى فرمايد:

و اءن يختم دعاءه بالصلواه على محمد و آل محمد (٣٧)

در آخر دعا نيز با درود بر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و آل او دعا را خاتمه دهيد.

چهارده كلام نورانى از امير بيان على بن ابى طالب عليه‌السلام در مورد دعا

١ - سلاح المؤمن الدعا (٣٨)

اسلحه مؤمن دعاست .

٢ - الدعاء مفتاح الرحمه (٣٩)

دعا كليد رحمت و عنايت است .

٣ - الداعى بلاعمل كالرامى بلاوتر (٤٠)

دعا كننده بدون عمل مانند تيرانداز بدون وتر (زه كمان) است .

٤ - ادفعوا اءمواج البلاء بالدعاء (٤١)

موج هاى بلا را با دعا (از خود) دور سازيد.

٥ - بالدعاء تصرف البليه (٤٢)

با دعا، بلاها برگردانده مى شود.

٦ - الدعاء سلاح الاءولياء (٤٣)

دعا اسلحه اولياى خداست .

٧ - اءعجز الناس من عجز عن الدعاء (٤٤)

عاجزترين مردم كسى است كه از دعا كردن عاجز باشد.

٨ - ماالمبتلى الذى قداشتد به البلاء باءحوج الى الدعاء من المعاضى الذى لاياءمن البلاء (٤٥)

آنكه سخت گرفتار بلاست از آن شخص سالمى كه از بلا ايمن نيست ، به دعا محتاج تر نمى باشد. (بنابراين همه محتاج دعاييم).

٩ - خير الدعاء ما صدر عن صدر نقى ، و قلب تقى (٤٦)

بهترين دعا آن است كه از سينه اى پاك و قلبى پرهيزگار برآيد.

١٠ - الدعاء ترس المؤمن ، و متى تكثر قرع الباب يفتح لك (٤٧)

دعا سپر مؤمن است ، زمانى كه درگاه او را زياد بكوبى برايت گشوده مى شود.

١١ - لايقنطنك ان اءبطات عليك الاجابه ، فان العطيه على قدير المساءله (٤٨)

اگر دعايت دير اجابت شد نااميدت نكند، زيرا عطا و بخشش الهى به اندازه سؤ ال و درخواست است .

١٢ - ماكان الله ليفتح على عبد باب الشكر، و يغلق عنه باب الزياده ، ولاليفتح على عبد باب الدعاء، ويغلق عنه باب الاجابه (٤٩)

چنين نيست كه خداوند، باب شكر را بر بنده ايى بگشايد و باب فراوانى را بر او ببندد و چنين هم نيست كه باب دعا را بر كسى بگشايد اما باب اجابت را به رويش ببندد.

١٣ - ان الدعاء بعد المدحه ، فاذا دعوت الله فمجده . قيل له عليه‌السلام : فكيف نمجد؟ قال عليه‌السلام تقول : يا من هو اءقرب الى من حبل الوريد، يامن يحول بين المرء وقلبه ، يامن هو بالمنظر الاءعلى ، يامن ليس كمثله شى ء (٥٠)

همانا دعا بعد از مدح (خداوند) باشد، پس هنگامى كه خدا را خواندى او را به بزرگى ياد كن . پرسيده شد: چگونه او را تمجيد كنيم ؟ فرمود: بگو: اى كسى كه به من از رگ گردن نزديك ترى ، اى كسى كه بين مرء و قلبش قرار مى گيرى ، اى كسى كه در افق بالاى و اى كسى كه مانند او چيزى نيست .

١٤ - ان الله سميع دعوه المضطهدين (٥١)

به راستى كه خداوند شنونده دعاى ستمديدگان است .

# فصل دوم : ايمان و مراتب آن

عن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قال :

الايمان ما وقرته القلوب و صد قته الاعمال

رسول گرامى فرموده است : ايمان عبارت از آن است كه دل ها آن را با تعظيم و تكريم فرا گيرد و اعمال مردم آن را گواهى دهد.

سفينه البحار، ج ١، ص ٦٤٣

## كامل ترين مدارج ايمان

امام سجاد عليه‌السلام بعد از ذكر صلوات ، اولين درخواستى كه از خداوند مى كند اين است كه مى گويد:

و بلغ بايمانى اكمل الايمان

بارالها! ايمانم را به كامل ترين مدارج آن برسان .

درباره ايمان سخن بسيار است ، اما بحث و سخن ما اين است كه اصل ايمان يعنى چه ؟ جمعى از بزرگان مى گويند: ايمان از ماده «اءمن» است و آن حالت آرامش و اطمينان خاطرى است كه در باطن انسان محقق مى شود.

ايمان عبارتست از حالت باور معنوى و آرامش نفس ؛ روايتى از امام باقر عليه‌السلام ، كه مى فرمايد:

از اميرالمؤمنين على عليه‌السلام پرسيده شد از ايمان ، حضرت در پاسخ فرمودند: به راستى خداوند عزوجل ايمان را بر چهار ستون نهاده است : اول بر صبر؛ دوم بر يقين ؛ سوم بر عدالت ؛ و چهارم بر جهاد.

صبر از اين ميان بر چهار قسم است ؛ ١. شوق ؛ ٢. نگرانى ؛ ٣. زهد؛ ٤. مراقبت . هر كس شوق بهشت دارد، از هوسرانيها خوددارى كند و هر كه از دوزخ نگران است ، از هر چه حرام است ، رو برگرداند و هر كه در دنيا بى رغبت است ، گرفتارى ها بر او آسان است و هر كه مراقب مرگ است ، به كارهاى خوب شتابد؛

اما يقين نيز بر چهار قسم است : ١. هوش تيز؛ ٢. سنجش درست آينده ؛ ٣. فهم عبرت ؛ ٤. توجه به روش پيشينيان ؛ هر كس هوش تيز دارد، سنجش ‍ درست را مى فهمد و هر كس نسبت به آينده سنجش درستى دارد، عبرت گيرد و هر كس عبرت گيرد، روش گذشتگان را بشناسد و هر كس روش‍ گذشتگان را بشناسد، گويا با آنان زندگى كرده است و رهبرى شود به آنچه درست باشد و نگاه كند هر كه نجات يافته ، به چه وسيله نجات يافته و هر كس هلاك شده ، براى چه هلاك شده و همانا خدا هر كس را هلاك كرده براى گناه او بوده است و هر كس را كه نجات داده ، براى طاعت او نجات بخشيده است .

و اما عدالت نيز بر چهار قسم مى باشد: ١. فهم عميق ؛ ٢. موج دانش ؛ ٣. شكوفه حكم ؛ ٤. بستان بردارى ؛ هر كس بفهمد همه علم را، مى تواند تفسير كند و هر كس بداند و علم داشته باشد، دستورهاى صدور حكم را بشناسد، و هر كس بردبار باشد، در كار خود كوتاهى نكند و ميان مردم ستوده زندگى كند.

و اما جهاد نيز بر چهار قسم مى باشد: ١. جهاد بر امر بر معروف ؛ ٢. جهاد بر نهى از منكر؛ ٣ جهاد و پايدارى در جبهه ها؛ ٤. جهاد بر بغض فاسقان ؛ هر كس كه امر به معروف كند، پشت مؤمن را نيرو بخشيد و هر كس نهى از منكر كند، بينى منافق را به خاك ماليده است و از نيرنگش آسوده شود و هر كس ‍ در جبهه ها مراقب باشد، آنچه به عهده دارد انجام دهد و هر كس كه فاسقان را دشمن دارد، براى خدا خشم كند، اين است ايمان و ستون ها و اقسام آن (٥٢).

## جواب يك سؤ ال

آيا ايمان عقد قلبى صرف است و بس ؟ يا اينكه متضمن اقرار و شهادت به زبان و عمل به وسيله بدن نيز هست ؟ پاسخ : به اعتقاد عده ايى از بزرگان ، ايمان فقط عقيده قلبى است و بس ! و شهادت به زبان و عمل به بدن از شرايط ايمان نيست و اين گروه به آياتى استشهاد مى كنند:

(كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ) (٥٣)

ايمان را در دلهاى آنان نوشته است .

و همچنين متمسك شده اند به آيه شريفه كه مى فرمايد:

(قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا ۖ قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَـٰكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ) (٥٤)

كسانى از اعراب گفتند: ما ايمان آورديم ، بگو ايمان نياورديد، بلكه اسلام آورديد و هنوز ايمان در دلهاى شما داخل نشده است .

در مقابل اين ها كسانى هستند كه مى گويند: ايمان هم عقد قلب است و هم اقرار به لسان ! و استشهاد نمودند به آيه شريفه كه مى فرمايد:

(وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا) (٥٥)

و با آنكه پيش نفس خود به يقين دانستند (معجزه خداست) باز از كبر و نخوت و ستمگرى انكار آن كردند.

معجزات حضرت موسى را ديدند و در دل يقين داشتند كه موسى عليه‌السلام پيغمبر خداست ، اما به زبان انكار كردند.

پس معلوم مى شود اگر انسان در دل به نبوت حضرت موسى عليه‌السلام يقين داشته باشد، اما آن را به زبان نياورد، ايمان نياورده است .

يا بر فرض مثال ، داستان ابليس در جريان سجده كردن بر حضرت آدم عليه‌السلام ، از آيات استفاده مى شود كه او به خدا ايمان داشت ؛ آن چنان ايمانى كه در صف فرشتگانش قرار داشت و آن را هم به زبان بيان مى نمود و حتى در مواقعى نام حضرت حق را با احترام بسيار بر زبان جارى مى كرد تا جايى كه وقتى مطرود درگاه الهى شد و از قضيه حضرت آدم عليه‌السلام رنجيده خاطر شد گفت :

(فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) (٥٦)

به عزت و جلال تو قسم كه خلق را تمام گمراه خواهم كرد.

آنقدر در مقام بيان به خداوند احترام كرد كه به عزت او قسم ياد نمود. اما اين شيطانى كه ايمان باطنى دارد و به زبان هم اقرار مى كند، در مقام عمل و اطاعت از فرمان الهى سركشى كرد و طغيان نمود و از امر خداوند روى گردان شد؛ آن جايى كه خداوند به فرشتگان فرمود آدم را سجده كنند.

(وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) (٥٧)

و چون فرشتگان را فرمان داديم كه بر آدم سجده كنند، همه سجده كردند مگر شيطان كه ابا كرد و تكبر ورزيد و از فرقه كافران گرديد.

ابليس از اطاعت امر الهى ابا كرد و در مقابل فرمان الهى استكبار نمود و زير بار اطاعت از فرمان خالق جهان نرفت و خداوند تصريح مى كند به اينكه ابليس با اين عمل به كفر گراييد و تمام اعمال گذشته اش بر باد رفت . پس بنا بر فرموده اميرالمؤمنين حضرت على عليه‌السلام :

الايمان معرفه بالقلب و قول باللسان و عمل بالاركان (٥٨)

ايمان عبارتست از: معرفت قلبى و عقيده باطنى و همچنين گفتارى است به زبان و عملى به اركان و جوارح .

ايمان تنها لفظ و حرف جارى بر زبان نيست ، بلكه حقيقت ايمان ، اول معرفت و شناسايى خداست به قلب و به باطن ذات كه : قلب المؤمن عرش الرحمان (٥٩) و اين آن است كه خدا را با قلب مشاهده مى كند.

پس ايمان ، اول معرفت و شهود است به چشم قلب و مطابق قلب بر زبان نيز جارى مى شود تا خلق را هم به ايمان دعوت كند كه اگر زبان با قلب مطابق شود، سخن مؤ ثر خواهد افتاد.

الكلمه اذا خرجت من القلب وقعت فى القلب و اذا خرجت من اللسان لم تجاوز الاذان (٦٠)

سخن كز دل برون آيد لاجرم بر دل نشيند، و اگر به زبان تنها بود از گوش ‍ تجاوز نمى كند.

و آنگاه كه قلب و زبان مطابق شد؛ باز عمل به اركان هم شرط ايمان است . يعنى با مطابقت قلب و زبان ، عمل نيكى هم كه به جسم يا به مال او مربوط است لازم است ، مانند: نماز، روزه ، انفاق مال و جهاد در راه خدا، تا به مقام ايمان ، راستى و حقيقت ، نائل شود.

اگر ايمان در قلب نبود، منافق است و اگر در قلب بود، ولى در زبان و در عمل و در اركان نبود، مؤمن است ، اما فاسق و مقامش در ايمان ضعيف است .

از وجود نازنين امام صادق عليه‌السلام درباره اينكه آيا ايمان قول همراه با عمل است يا قول است بدون عمل ، سؤ ال شد. حضرت در پاسخ فرمود: تمام ايمان عمل است و اقرار قسمتى از آن است كه از طرف خدا واجب شده است . آنگاه فرمود: پس از آنكه نبى مكرم اسلام در نماز از بيت المقدس متوجه كعبه شد و قبله تغيير كرد، مسلمانان گفتند: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وضع ما در نمازهايى كه به طرف بيت المقدس خوانده ايم چه مى شود و همچنين وضع گذشتگان ما كه نمازهايشان را به سوى بيت المقدس خوانده اند چه مى شود؟ اين آيه نازل شد:

(وَمَا كَانَ اللَّـهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ) (٦١)

خداوند ايمان شما را ضايع نمى كند.

آنگاه حضرت فرمود: پروردگار نماز را ايمان خوانده است .

پس نتيجه بحث اين شد كه ايمان ، مجموعه عقد قلب و اقرار به زبان و عمل به جوارح مى باشد. ان شاء الله خداوند همه ما را جزء مؤمنين درگاه خودش قرار بدهد. (آمين)

جواب دو سؤ ال

ممكن است دو سؤ ال در اينجا مطرح شود:

اول اينكه : فرق بين ايمان و اسلام چيست ؟

دوم اينكه : درجات ايمان چيست ؟

امام صادق عليه‌السلام رساله ايى خطاب به اصحاب خود نوشته اند كه تمام آن نقل شده و در ضمن آن اين جمله آمده است :

و اءعلموا ان الاسلام هو التسليم و التسليم هو الاسلام ، فمن سلم فقد اسلم و من لم يسلم فلا اسلام له (٦٢)

بدانيد كه اسلام عبارتست از تسليم و تسليم نيز اسلام است ، پس كسى كه (از صميم دل) تسليم خدا شد، او اسلام واقعى دارد و آن كس كه تسليم نشود، داراى اسلام واقعى نيست .

بنابراين اسلام قبل از ايمان ، تسليم ظاهرى است و ارزش معنوى ندارد. اما تسليم بعد از ايمان يكى از بهترين و عالى ترين نشانه هاى ايمان واقعى مى باشد.

اما راجع به گروه اول كه اسلام قبل از ايمان دارند، قرآن مى فرمايد:

(قالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا ۖ قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَـٰكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ) (٦٣)

اما درباره گروه دوم كه اسلام آنها بعد از ايمان است ، قرآن مى فرمايد:

(وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّـهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ) (٦٤)

دين و آيين چه كسى بهتر است از آن كس كه خود را تسليم خدا كند و نيكوكار باشد.

كدام مسلمانى دينش بهتر است از آن انسان شريفى كه ذات خود را تسليم خداوند سبحان (سبحانه و تعالى) نموده و به تمام معنا مطيع حضرت حق باشد و در مقام عمل محسن و نيكوكار گردد؟!

از امام صادق عليه‌السلام روايت است كه مى فرمايد:

ان الاسلام قبل الايمان و عليه يتوارثون و يتناكحون و الايمان عليه يثابون (٦٥)

اسلام قبل از ايمان است و به اسلام بين مردم مسلمان توارث برقرار مى شود (يعنى از يكديگر ارث مى برند) و امر ازدواج واقع مى شود و به طور خلاصه ظواهر جامعه بر اساس اسلام است .

اما در ادامه روايت حضرت مى فرمايد: و عليه يثابون ؛ اما بر اساس ‍ ايمان واقعى و عقد قلبى و تسليم بر اثر ايمان ، ثواب الهى و اجر خداوند به آنان مى رسد.

ممكن است كسى بپرسد: آنان كه ايمان واقعى و قلبى به دين نداشتند، چرا اسلام آوردند و از چه رو در مقابل مسلمين تسليم شدند؟ در پاسخ مى توان گفت : تسليم اين گروه ممكن است دو علت داشته باشد: ١. ترس ؛ ٢. طمع ، اما ترس از اين نظر كه اگر در صف مشركين و كفار باقى بمانند، ممكن است جنگى پيش آيد و ناچار شوند به نفع كفار بجنگند و بر اثر حملات قوى و نيرومند سربازان اسلام كشته و يا اسير گردند. اما طمع ، از آن جهت كه مى ديدند ريشه دولت اسلام ثابت گرديده و بيت المالى وجود دارد و پيروان پيامبر درآمدها و منافعى در اين دولت دارند، گاهى از بيت المال استفاده مى كنند و موقعى هم از غنائم جنگ بهره مى برند، پس اگر اينان بروند و به ظاهر قبول اسلام كنند، پيغمبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنان را قبول مى كند و از منافع و درآمدهايى كه عايد مسلمانان مى گردد، بهره مند مى شوند.

اينان به ظاهر مسلمان بودند و در باطن دشمن اسلام و مسلمين . قرآن كريم اين گروه را به منافق تعبير مى كند و مى فرمايد:

(وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ) (٦٦)

اين ها وقتى به مسلمانان و مؤمنين مى رسند، مى گويند: كه ما ايمان آورديم ، اما وقتى با شياطين خود خلوت مى كنند، مى گويند: كه ما همچنان با شما هستيم و مسلمانان را مسخره مى كنيم .

پس اولين تفاوت بين ايمان و اسلام آن است كه : مؤمنين در مقام اول داراى عقد قلبى و اطمينان خاطرند و در مقام دوم ، آن را به زبان اظهار مى دارند؛ اما منافقين ، عقد قلبى ندارند و به اسلام و كتاب الهى معتقد نيستند، بلكه به ظاهر و به منظور جلب منفعت يا دفع ضرر پيش آمده قبول اسلام مى كنند تا از قتل و اسارت مصون و محفوظ بمانند و از منافع بيت المال و غنائم جنگى بهره مند گردند.

اما تفاوت دوم : در مكتب پيامبران الهى ، مؤمن واقعى كسى است كه به تمام آنچه از طرف خداوند نازل شده ايمان بياورد و عملا طبق آن رفتار نمايد. اما گاهى اوقات اتفاق مى افتد كه بعضى از افراد در مقابل پيغمبر خودشان چنين نبودند و به جميع ما انزل الله ؛ ايمان نمى آوردند، يا اينكه بعضى را مى پذيرفتند و بعض ديگر را رد مى كردند. قرآن شريف اين مطلب را در دو مورد متذكر مى شود: اول ، در كارهاى ناروا و عهدشكنى هايى كه بنى اسرائيل نموده بودند:

(أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ) (٦٧)

آيا به قسمتى از كتاب الهى ايمان مى آوريد و به بعض ديگر كافر مى شويد؟ دوم ، درباره مسلمانان اخلال گر است كه خداوند مى فرمايد:

(وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلً )(٦٨)

اينان مى گويند: ما به پاره ايى از آنچه بر پيغمبر نازل شده ايمان داريم و به قسمت هاى ديگر ايمان نداريم .

اين گروه كه در صدر اسلام بودند، اكنون نيز وجود دارند؛ اينان نيز مسلمانند ولى فاقد ايمان هستند.

ارزش مهم براى آن تسليمى است كه يك نفر آگاهانه به خداوند و تعاليم الهى داشته باشد و از صميم قلب بجوشد و وقتى چنين حالتى پيدا شد، آن وقت بى قيد و شرط مطيع اوامر الهى مى گردد؛ به عنوان مثال :

عبدالله بن اءبى يعفور صحابه امام صادق عليه‌السلام است كه به حضرت عرض مى كند: اگر شما انارى را به دو نيم كنيد و بفرماييد كه : نيم آن حلال و نيم ديگر آن حرام است ، من بى قيد و شرط مى پذيرم .

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام مى فرمايد:

لاايمان افضل من الاستسلام (٦٩)

ايمانى نيكوتر از تسليم فرمان خدا بودن نيست . (نيكوتر از مقام تسليم در درجات ايمان و مقامات عرفان مقامى نيست).

وجود نازنين على بن موسى الرضا عليه‌السلام مى فرمايد:

واعلموا ان راس طاعه الله سبحانه التسليم لما عقلناه و ما لم نعقل (٧٠)

سرآمد تمام شرايط اطاعت و فرمانبردارى از خداوند اين است كه ، ما تسليم بى قيد و شرط خداوند باشيم ؛ چه در امورى كه عقل ما آنها را درك مى كند و چه آن امورى كه عقل ما به عمق آنها راه ندارد و حقيقت آن را نمى تواند درك كند.

براى آنكه معناى تسليم و اطاعت بى چون و چرا در امورى كه حاوى مصلحت است بهتر روشن شود، حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين مورد مى فرمايد:

يا عباد الله ! انتم كالمرضى و رب العالمين كالطبيب فصلاح المرضى فيما يعلمه الطبيب و تدبيره به لا فيما يشتهيه المريض و يقترحه ، الا فسلموا الله امره تكونوا من الفائزين (٧١)

اى بندگان خدا! شما همانند بيماران هستيد و خداوند همانند طبيب معالج ، صلاح مريض ها در آن چيزى است كه طبيب مى داند و تدبير درمان خود را بر آن استوار مى سازد، نه آن چيزى كه هواى نفس مريض طلب مى كند و خواهش غريزى خود را درخواست مى كند. پس تسليم امر خداوند باشيد تا به فوز و پيروزى موفق گرديد و از خطرات و مهالك نجات يابيد.

مريض كه به طور طبيعى داراى حب ذات و عشق به زندگى است ، براى اينكه خود را از گرفتارى بيمارى برهاند و درد خود را درمان كند، بى قيد و شرط خود را تسليم طبيب مى كند و با تمام وجود، مطيع فرمان او مى شود؛ اگر مثلا نياز به جراحى دارد و بايد عضوى از اعضاى او عمل شود، خود را كاملا در اختيار طبيب قرار مى دهد و هر چه بگويد عمل مى كند، چون مى داند دستور طبيب به صلاح اوست . روز عمل كه فرا مى رسد، با ميل و رغبت روى تخت جراحى مى خوابد، با اينكه در دل مضطرب است ، اما يك قدم از اطاعت طبيب سرباز نمى زند و به آنچه پزشك مى گويد عمل مى كند.

بعد از عمل باز هم مطيع مطلق پزشك است و هرچه بگويد اطاعت مى كند و تمام داروها را طبق دستور پزشك مرتب و سر وقت مى خورد، به اميد اينكه در پى اين اطاعت ها به سلامتى نايل گردد و بيمارى اش درمان شود.

اين است مقام تسليم و رضاى يك بيمار در مقابل طبيب ، رسول مكرم اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: مردم ! شما مانند مريض ‍ هستيد و خداوند مانند طبيب ؛ همان طورى كه بيمار از پزشك معالج خود بدون چون و چرا اطاعت مى كند، انسان هاى با ايمان هم بايد بدون چون و چرا از امر الهى اطاعت كنند و تسليم فرامين الهى باشند تا به صلاح و سعادت برسند.

با توجه به اينكه مريض مى داند پزشك معالج با اينكه درس خوانده و انسان داراى فضيلتى است و كوچك ترين انحرافى را (عمدا از مسير علم پزشكى) مرتكب نمى شود، باز در عمق جان احتمال مى دهد كه در اين مورد اشتباه كرده باشد و در نتيجه بيمار به آن مصلحتى كه بايد برسد دست نيابد؛ اما مؤمنين واقعى در اوامر الهى چنين احتمالاتى را نمى دهند و مى دانند كه خداوند به تمام حقايق آگاه است و يقين دارند كه تمام مصلحت هاى مردم را مى داند و مطمئن هستند كه خداوند طالب سعادت انسانها و تعالى و تكامل آنان است ، فلذا با اطمينان خاطر تسليم امر الهى مى شوند و بى چون و چرا اوامرش را اطاعت مى كنند و در نتيجه به سعادت ابدى و كمال واقعى نايل مى گردند.

پس تسليم قبل از ايمان ناشى از ترس است ، يا طمع . اما تسليم بعد از ايمان ناشى از معرفت خداوند و به منظور نيل به صلاح و سعادت است و گردن نهادن به اوامر الهى است .

در كتاب اصول كافى روايتى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است به اين مضمون :

ابو عمرو زبيرى مى گويد: خدمت حضرت صادق عليه‌السلام شرفياب شدم ، عرضه داشتم : اى دانا! مرا خبر بده كه كدام عمل نزد خداوند برتر است ؟ فرمود: آنچه خدا چيزى را بدون آن نمى پذيرد. گفتم : آن چيست ؟ فرمود: ايمان به خدا كه جز او سزاوار پرستشى نيست ، از همه اعمال بالاتر است و از همه شريفتر، و در بهره مندى آدمى از آن از همه عالى تر... فرمود: ايمان حالت ها و درجه ها و مرتبه هايى دارد: گونه ايى از آن تمام تمام است و گونه اى ناقص كه نقص آن آشكار است و گونه اى برجسته كه رجحان و برجستگى زياد دارد.

گفتم : آيا ايمان هم تمام و ناقص و زايد دارد؟ فرمود: بله .

گفتم : چگونه چنين مى شود؟ فرمود: براى آنكه خدا ايمان را بر اندام هاى فرزندان آدم واجب نموده است و آن را بر آن پخش كرده است و براى هر يك بخشى قرار داده است .

پس هيچ اندام و عضوى نيست جز اينكه براى آن ايمانى است و در ايمان به كارى ماءمور است .

ايمان و عمل دل : ايمانى كه خدا بر قلب واجب كرده است اعتراف ، شناخت اعتقاد، رضا و تسليم است به اينكه خدايى جز الله نيست ، او يگانه است و بى شريك ، و سزاوار پرستش ، و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بنده و فرستاده اوست و اقرار كردن به همه پيامبران و كتاب هايى كه از جانب خدا آمده است .

پس ماءموريت قلب اقرار و معرفت است ، كه راءس ايمان است .

ايمان و عمل زبان : خدا بر زبان واجب كرده كه آنچه را قلب به آن معتقد و معترف است ، بگويد و ابراز نمايد، چنان كه خداوند مى فرمايد:

(وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا) (٧٢)

با مردمان سخن نيكو بگوييد،

و اين عملى است كه خدا بر زبان واجب نموده است .

ايمان و عمل گوش : خداوند بر گوش واجب نموده كه از گوش دادن به آنچه خدا حرام كرده است ، خوددارى و اجتناب كنند و از آنچه كه خداوند نهى نموده است ، دورى نمايند؛ مثلا مى فرمايد:

(وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا) (٧٣)

چون به لغو برخورد مى نمايند، از آن بزرگوارانه مى گذرند.

اين عمل و ايمان گوش است .

ايمان و عمل چشم : خداوند بر چشم واجب كرده كه آنچه ديدنش را حرام نموده است ، ننگرد و اين عمل و ايمان چشم است ، كه خداوند مى فرمايد:

(قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ )(٧٤)

به مؤمنان بگو كه چشم هاى خود را فرو گيرند و فروج خويش را نگاه دارند.

ايمان و عمل دست : بر دست ها واجب نموده است كه آدمى با آنها آنچه خدا حرام كرده است را انجام ندهد و مقرر داشته است تا براى صدقه دادن و صله رحم و جهاد در راه خدا و پاكيزه كردن بدن براى نماز به كار افتد. چنانكه مى فرمايد:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ)(٧٥)

اى مؤمنان ! چون خواهيد به نماز بايستيد، رو و دست هاى خود را تا آرنج بشوييد و سر و پاهاى خود را تا برآمدگى پا مسح نماييد.

و اين است عمل و ايمان دست .

ايمان و عمل پا: بر پاها واجب كرد كه با آنها در راه نافرمانى خدا قدم بر ندارد و فقط براى رضاى خداوند گام بردارند؛ چنانكه در قرآن مجيد آمده است كه :

(وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا) (٧٦)

به كبر و ناز در زمين راه مرو.

ايمان و عمل چهره : و بر چهره سجده كردن براى خدا در شب و روز در هنگام نماز واجب است ، اين است كه خداوند فرموده است :

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (٧٧)

اى ايمان آورندگان ! ركوع و سجود كنيد و پروردگار خود را بپرستيد و كار نيكو كنيد، شايد رستگار شويد.

و اين ركوع و سجود، فريضه ايى جامع براى صورت ، دست و پا مى باشد.

پس هر كسى خداوند سبحان را با اندام هاى نگاه داشته شده از گناه ملاقات نمايد و هر اندام آنچه را كه خداوند بر او واجب كرده است به انجام رسانيده باشد، چنين كسى با ايمان كامل خداوند را ملاقات مى نمايد و از فردوسيان خواهد بود، اما اگر كسى در بخشى از اين وظايف خيانت و يا كوتاهى كرده باشد، با ايمان ناقص با خداوند رو به رو خواهد شد.

ايمان كامل سبب ورود اهل ايمان به بهشت مى شود و زيادتى و برترى مراتب ايمان باعث تفاوت درجات مؤمنان در نزد خداوند مى گردد؛ اما ايمان ناقص و ناچيز موجبات دخول و خلود در دوزخ را فراهم مى نمايد.

## ايمان سبب محبوبيت

خداوند متعال در قرآن مجيد مى فرمايد:

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَـٰنُ وُدًّا) (٧٨)

كسانى كه ايمان آورند و عمل صالح انجام دادند، خداوند رحمان محبت آنان را در دلها مى افكند.

بعضى از مفسران ، اين آيه را مخصوص اميرالمؤمنين على عليه‌السلام و بعضى شامل مؤمنان دانسته اند.

بعضى گفته اند: منظور اين است كه خداوند محبت آنان را در دلهاى دشمنانشان مى افكند و اين محبت رشته ايى مى شود در گردنشان كه آنها را به سوى ايمان مى كشاند.

بعضى ديگر آن را به معنى محبت مؤمنان نسبت به يكديگر در آخرت دانسته اند و مى گويند: آنها آن چنان به يكديگر علاقه پيدا مى كنند كه از ديدار هم برترين شادى و سرور به آنان دست مى دهد.

البته همه اين مفهوم ها در آيه جمع شده است ، ولى نكته اصلى اين است كه ايمان و عمل صالح ، جاذبه و كشش فوق العاده ايى دارد، اعتقاد به يگانگى خداوند و دعوت پيامبران الهى كه بازتابش در فكر، گفتار و كردار انسان به صورت اخلاق عاليه انسانى ، تقوا، پاكى ، درستى ، امانت ، شجاعت ، ايثار، و گذشت تجلى مى يابد، باعث مى شود افراد ناپاك و آلوده هم از وجود و ديدار انسان هاى پاك لذت مى برند، البته اين نخستين پاداشى است كه خداوند به مؤمنان و صالحان مى دهد كه دامنه اش از دنيا به سراى ديگر كشيده مى شود.

وجود نازنين پيغمبر خاتم محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: هنگامى كه خداوند كسى از بندگانش را دوست بدارد به فرشته بزرگش جبرئيل مى گويد: من فلانى را دوست دارم ، شما نيز او را دوست داشته باشيد، جبرئيل او را دوست خواهد داشت و سپس در آسمان ها ندا مى دهد كه : اى اهل آسمان ! فلانى را دوست بداريد، چونكه خداوند او را دوست دارد و به دنبال آن همه اهل آسمان او را دوست مى دارند و سپس ‍ پذيرش اين محبت در زمين منعكس مى شود.

اين حديث پرمعنا نشان مى دهد كه ايمان و عمل صالح بازتابى دارد به وسعت عالم هستى و شعاع محبوبيت حاصل از آن پهنه آفرينش را فرا مى گيرد، ذات پاك خداوند چنين كسانى را دوست دارد، و مؤمنين حقيقى نزد همه اهل آسمانها محبوبند و اين محبت در قلوب انسانهايى كه در زمين هستند پرتوافكن مى شود و چه لذتى از اين بالاتر كه انسان احساس كند محبوب همه بندگان و نيكان عالم هستى است ؟

## درجات و مراتب ايمان

امام سجاد عليه‌السلام به درگاه الهى عرضه مى دارد:

بارالها! ايمان مرا به كامل ترين مدارج آن برسان ! براى آنكه كامل ترين مراتب و درجات آن را بشناسيم .

لازم است در رواياتى كه از اولياى گرامى اسلام راجع به كمال ايمان رسيده ، دقت نماييم تا به وسيله آن بتوانيم به بالاترين مراتب ايمان دست پيدا كنيم .

وجود نازنين پيغمبر خاتم محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

ثلاثه من كن فيه يستكمل الايمان : رجل لايخاف فى الله لومه لائم و لايرائى بشى ء من عمله و اذا عرض عليه امران ، احدهما للدنيا و الآخر للآخره اختار امر الآخره على الدنيا (٧٩)

سه چيز است كه اگر در كسى باشد، ايمان خود را كامل نموده است :

اول ، آن مردى كه در راه خدا و براى اعلاى حق از ملامت هيچ ملامت كننده ايى نترسد. دوم ، آنكه اعمال خود را به ريا آلوده نكند. سوم ، وقتى دو امر به او عارض شد كه يكى مربوط به دنياست و ديگرى مربوط به آخرت ، آن را كه مربوط به آخرت است برگزيند و بر امر دنيا مقدم دارد.

در روايتى از حضرت باقر عليه‌السلام است كه مى فرمايد:

ثلاث من كن فيه استكمل الايمان : من اذا رضى لم يدخله رضاه فى الباطل و اذا غضب لم يخرجه غضبه من الحق و من اذا قدر لم يتعاط ما ليس ‍ له (٨٠)

سه چيز است كه اگر در كسى باشد، ايمان خود را كامل نموده است :

انسانى كه چون به امرى راضى شد، رضاى او، او را در باطل وارد نكند.

وقتی خشمگين گرديد، خشم ، او را از حق منحرف نكند.

و زمانى كه قدرت پيدا كرد، به چيزى كه شايسته او نيست دست نگشايد.

شخصى به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كرد: دوست دارم ايمانم كامل شود؛ حضرت فرمود: اخلاق خود را نيكو و پسنديده كن ، كه بر اثر اين عمل ايمانت كامل مى شود.

ان اكمل المومنين ايمانا احسنهم خلقا (٨١)

با ايمان ترين مردم خوش اخلاق ترين آنهاست .

ان شاء الله همه ما بتوانيم با عنايت پروردگار عالم به دين و ايمان خودمان عمق ببخشيم و پيرو واقعى امامان معصوم عليهم‌السلام باشيم .

## ايمان كامل و ارزش يقين

راه رسيدن به ايمان كامل چيست ؟ و يقين در اسلام چقدر ارزش و منزلت دارد؟

ما معتقديم كه مطالعه در آيات الهى و دقت در نظام آفرينش ما را به وجود خداوند عليم و حكيم رهنمون مى سازد؛ ولى بايد توجه داشت كه تنها با اعتقاد به وجود خداوند، ايمان ما كامل نمى شود؛ بلكه لازم است انديشه و افكار ما و همچنين گفتار و رفتار ما نيز بر وفق رضاى حضرت حق باشد، تا به مقام شامخ ايمان برسيم .

پس براى شناخت رضاى او بايد نسبت به تمام آنچه رسول گرامى اش از راه وحى الهى فرا گرفته و به مردم ابلاغ نموده است ، اعتقاد قلبى داشته باشيم و بر طبق آن عمل كنيم .

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام در جاى ديگر مى فرمايند:

ثلاث من كن فيه فقد اكمل الايمان : العدل فى الغضب و الرضا، و الاقتصاد فى الفقر و الغنى ، و اعتدال الخوف و الرجا (٨٢)

سه وصف در انسان دليل كمال ايمان است : يكى آنكه غضب و خوشنودى ، او را از عدالت بيرون نبرد؛ دوم آنكه در حال فقر و غنا اقتصاد و ميانه روى را رعايت نمايد و سوم اينكه خوف و اميدوارى اش از خدا معتدل و مساوى باشد.

توضيح بيشتر اينكه : ايمان انسان زمانى كامل مى شود كه :

اولا: با خلق اگر دوست و يا دشمن است ، حب و بغض شخصى نداشته باشد و ملكه عدالت و انصاف را حفظ كند كه جور به دشمن و طرفدارى از دوست به حكم هواى نفس ، نقص ايمان و خلاف وجدان و دور از طريق خداپرستى است .

ثانيا: در حال فقر و غنا معتدل باشد؛ نه فقر او را به دنائت بيافكند و نه غنا و ثروت او را به اسراف و عياشى و شهوترانى كشاند.

و ثالثا: خوف و اميدش با خدا مساوى باشد، نه خوفش از اميدش افزون باشد و نه اميدش از خوفش كمتر، كه اگر خوفش كمتر از اميدوارى به خدا شد، چه بسا نفس جراءت پيدا مى كند خصوصا در دوران جوانى كه شهوت و غضب قوى است و تجرى نفس و تمسك به قول معروف خدا ارحم الراحمين است و عفو خدا بيشتر از جرم ماست او را به ورطه عصيان و گناه مى كشاند.

و اگر خوفش بيشتر از اميد باشد، چه بسا نفس از راه شدت خوف او را از توجه به رحمت واسعه الهى غافل مى كند و به حال نااميدى و ياءس از رحمت الهى - كه بزرگ ترين گناه است - مى كشاند؛ در صورتى كه اميد به رحمت الهى موجب شوق و رغبت به كار نيكو مى گردد و روح انسان را شاد مى كند.

پس بايد اهل ايمان در خوف و رجاء اعتدال داشته باشند. در روايتى وارد است كه رسول مكرم اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

لايكمل عبد الايمان بالله ، حتى يكون فيه خمس خصال : التوكل على الله ، و التفويض [الامور] الى الله ، و التسليم لامرالله ، و الرضا بقضاءالله ، و الصبر على بلاءالله ؛ وابغض فى الله ، و اعطى لله ، و منع لله ، فقد استكمل الايمان (٨٣)

ايمان بنده به خدا كامل نمى شود، مگر اينكه در او پنج خصلت باشد: توكل بر خدا، واگذارى امور به خدا، تسليم در برابر مقدرات خدا، رضايت به قضاى خدا، شكيبايى بر آزمايش خدا؛ چرا كه هر كس دوستى و دشمنى اش ‍ و عطا و منع عطاى اش ، خدايى باشد، ايمان را كامل كرده است .

پيامبر عظيم الشاءن اسلام در اين حديث ، مراتب كمال ايمان را بيان مى فرمايد و علماى اخلاق نيز، در مراحل سير و سلوك اين مراتب و مراحل را مطرح كرده اند.

چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام

١ - الايمان اءمان (٨٤)

ايمان به خدا، امان از نگرانى هاست .

٢ - النجاه مع الايمان (٨٥)

نجات ، در پرتو ايمان است .

٣ - بالايمان تكون النجاه (٨٦)

در سايه ايمان ، نجات و رستگارى است .

٤ - ثمره الايمان الفوز عندالله

ثمره ايمان ، رستگارى در پيشگاه خداوند است .

٥ - فرض الله الايمان تطهيرا من الشرك (٨٧)

خداوند براى پاكيزگى دل ها از زنگار شرك ، ايمان را واجب كرده است .

٦ - شرف المؤمن ايمانه ، و عزه بطاعته (٨٨)

شرافت مؤمن به ايمان او، و عزت و بزرگى اش به اطاعت و فرمانبردارى او از خداوند متعال است .

٧ - زين الايمان طهاره السرائر، و حسن العمل فى الظاهر (٨٩)

زينت ايمان به پاكيزگى باطن ها و كار نيك در ظاهر است .

٨ - لاايمان كالحياء و الصبر (٩٠)

هيچ ايمانى مانند حياء و صبر نيست .

٩ - سوسوا ايمانكم بالصدقه (٩١)

ايمانتان را با صدقه دادن پاس داريد.

١٠ - ثلاث من كنوز الايمان : كتمان المصيبه ، و الصدقه و المرض (٩٢)

سه چيز از گنج هاى ايمان است : پنهان ساختن مصيبت ، صدقه پنهان و مخفى كردن بيمارى .

١١ - صدق الايمان و صنائع الاحسان من اءفضل الذخائر (٩٣)

از بهترين اندوخته ها، ايمان راستين و به كار بستن خوبى هاست .

١٢ - سئل عن الايمان ؟ فقال : الايمان على اءربع دعائم : على الصبر، و اليقين ، و العدل ، و الجهاد (٩٤)

درباره ايمان سؤ ال شد، حضرت فرمود: ايمان بر چهار پايه استوار است : صبر، يقين ، عدالت و پيكار در راه خدا.

١٣ - الايمان سبيل اءبلج المنهاج ، اءنور السراج ، فبالايمان يستدل على الصالحات ، و بالصالحات يستدل على الايمان ، و بالايمان يعمر العلم (٩٥)

ايمان ، روشن ترين راه و نورانى ترين چراغ است ، پس انسان در پرتو ايمان به سوى اعمال شايسته راهنمايى مى شود و با اعمال شايسته به ايمان استدلال مى شود، و با ايمان ، كاخ علم و دانش آباد مى گردد.

١٤ - الايمان شجره : اءصلها اليقين ، و فرعها التقى ، ونورها الحياء، و ثمرها السخاء (٩٦)

ايمان درختى است كه ريشه اش يقين و شاخه اش تقوا و شكوفه اش شرم و حياء و ميوه اش بخشندگى و سخاوت است .

# فصل سوم : توكل و مراتب آن

قال الله تعالى :

(وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّـهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَاوَعَلَى اللَّـهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ)

و چرا بر خدا توكل نكنيم ، با اينكه ما را به راههاى (سعادت) رهبرى كرده است ؟! و ما بطور مسلم در برابر آزارهاى شما صبر خواهيم كرد (و دست از رسالت خويش برنمى داريم). و توكل كنندگان ، بايد فقط بر خدا توكل كنند.

## توكل به خدا

اولين مرحله دعا توكل به خداست ؛ در حقيقت مؤمن مى گويد: چون به علم و قدرت ، رحمانيت و رحيميت او ايمان و علم دارم ، او را در كارها وكيل خود قرار مى دهم ؛ در دعاى روز دهم ماه مبارك رمضان مى خوانيم :

اللهم اجعلنى فيه من المتوكلين عليك

خدايا! در اين روز مرا از توكل كنندگان بر خودت قرار بده .

قرآن مجيد در موارد متعددى توكل را از ويژگى هاى افراد با ايمان مى داند و مى فرمايد:

(وَعَلَى اللَّـهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ) (٩٧)

بر خدا توكل كنيد اگر ايمان داريد.

اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمايد:

من وثق بالله توكل عليه (٩٨)

هر كس به خدا وثوق و يقين دارد، بر او در كارها توكل مى كند.

## توكل چيست ؟

پيامبر گرامى اسلام حضرت محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تفسير توكل را از جبرئيل سؤ ال كرد، جبرئيل در جواب ايشان عرض ‍ كرد:

معناى توكل اين است كه انسان يقين كند به اينكه سود و زيان و بخشش و حرمان به دست مردم نيست و بايد از آنها نااميد بود و اگر بنده ايى به اين مرتبه از معرفت برسد كه جز براى خدا كارى نكند و جز او به كسى اميدوار نباشد و از غير او نهراسد و از غير خدا از كسى چشم داشت نداشته باشد، اين همان توكل بر خداست .

شخصى به نام حسن بن جهم مى گويد: خدمت امام رضا عليه‌السلام رسيدم و عرض كردم : جانم به فدايت ، حد و مرز توكل چيست ؟ ايشان در جواب فرمودند:

لاتخاف مع الله احدا (٩٩)

توكل آن است كه با اتكاى به خدا از هيچ كس نترسى .

همان طور كه از كلمات معصومين عليهم‌السلام پيداست ، توكل ، بريدن از غير خدا و پيوستن به اوست . در حقيقت هر چه انسان مسلمان به سمت و سوى «انقطاع الى الله» پيش رود و ارتباط ظاهرى و باطنى خويش را با خداوند خود مستحكم نمايد، حقيقت توكل را بهتر در نفس خويش اجرا نموده است .

## تعريف توكل از علامه طباطبايى

ايشان مى فرمايند: حقيقت مطلب اين است كه نفوذ اراده و رسيدن به مقصود در عالم ماده نيازمند به يك سلسله اسباب و عوامل طبيعى و يك سلسله عوامل روحى و نفسانى است .

هنگامى كه انسان وارد ميدان عمل مى شود و كليه عوامل طبيعى مورد نياز را آماده مى كند، تنها چيزى كه ميان او و هدفش فاصله مى اندازد، همانا تعدادى از عوامل روحى (از قبيل سستى اراده و تصميم ، ترس ، غم و اندوه ، شتاب زدگى و عدم تعادل ، سفاهت و كم تجربگى و بدگمانى نسبت به تاءثير علل و اسباب و امثال آن) مى باشد.

در چنين وضعى اگر انسان بر خداوند سبحان توكل داشته باشد، اراده اش ‍ قوى و عزمش راسخ مى گردد و موانع و مزاحمات روحى در برابر آن خنثى مى شود، زيرا انسان در مقام توكل ، با مسبب الاسباب پيوند مى خورد و با چنين پيوندى ديگر جايى براى نگرانى و تشويش خاطر باقى نمى ماند و با قاطعيت ، با موانع دست و پنجه نرم مى كند تا به مقصود برسد.

علاوه بر اين ، خداوند متعال شخص متوكل را با امدادهاى غيبى من حيث لايحتسب ؛ از آنجايى كه به گمانش نمى رسد، مدد مى رساند كه اين امدادها از حوزه اسباب عادى و طبيعى فراتر و در رديف علل مادى قرار دارد.

اميرمؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

من توكل على الله ذلت له الصعاب و تسهلت عليه الاسباب و تبوء الخفض و الكرامه (١٠٠)

هر كس بر خدا توكل كند، سختى ها بر او آسان مى شود و وسايل و اسباب برايش فراهم مى شود و در راحتى و وسعت و كرامت قرار مى گيرد.

## آثار توكل

بى ترديد توكل آثار مفيد و سازنده ايى دارد كه بر كليه شئون فردى و اجتماعى انسان تاءثير مى گذارد.

آثار توكل به حدى عظيم است كه تا انسان در اين وادى گام ننهد، نمى تواند به كنه حقيقتش برسد. براى نمونه به چند اثر، كه از قرآن مجيد برداشت مى شود، اشاره مى كنيم :

١ - قدرت تصميم گيرى

خداوند متعال در قرآن مجيد مى فرمايد:

(فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّـهِ إِنَّ اللَّـهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) (١٠١)

هنگامى كه تصميم گرفتى ، قاطع باش و بر خداوند توكل كن ، زيرا خداوند متوكلان را دوست مى دارد.

و در آيه اى ديگر خداوند مى فرمايد:

(فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّـه إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ) (١٠٢)

پس بر خدا توكل كن كه تو بر جايگاه حق آشكار قرار دارى .

يعنى با توجه به اين پايگاه ، بر خدا توكل كن و با عزمى راسخ و تصميمى قاطع به كار خود ادامه بده .

٢ - شجاعت

خداوند متعال در قرآن مجيد مى فرمايد:

(وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّـهِ ۚ وَكَفَىٰ بِاللَّـهِ وَكِيلً )(١٠٣)

و از كافران و منافقان پيروى مكن و به آزارهاى آنها بى اعتنا باش و بر خدا توكل كن و همين بس كه خدا حامى و مدافع تو باشد.

و در آيه اى ديگر مى فرمايد:

(فَعَلَى اللَّـهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً) (١٠٤)

من تنها بر خدا توكل مى كنم ، شما هم به اتفاق بتان و خدايان باطل خود هر مكر و تدبيرى داريد همه را فراهم آوريد و هيچ چيز از اسباب و وسايل بر شما مستور نماند.

يعنى شما هرچه در بساط داريد به ميدان بياوريد و من هم با توكل بر خدا يك تنه و ميدان شما و خدايان شما مى آيم و از هيچ چيز باكى ندارم .

٣ - عدم سلطه شيطان بر متوكلين

خداوند متعال در قرآن مجيد مى فرمايد:

(إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ) (١٠٥)

چرا كه او (شيطان) بر كسانى كه ايمان دارند و بر خداوند توكل مى كنند، تسلطى ندارد.

پس هر اندازه ايمان و توكل داشته باشى از زير سلطه شيطان بيرون خواهى بود و در نتيجه از آلودگى و انحراف مصون خواهى ماند.

## نمونه ها و اسوه هاى توكل

يكى از بهترين نمونه هاى اعتماد و توكل بر خدا، حضرت ابراهيم خليل الرحمن عليه‌السلام است كه در آن شرايط حساس به پروردگار خود اعتماد نمود؛ آنگاه كه بت پرستان تصميم گرفتند او را در ميان آتش ‍ بسوزانند و از بين ببرند.

قرآن كريم جريان را چنين بازگو مى كند:

(قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ) (١٠٦)

گفتند: او را بسوزانيد و خدايان خود را يارى كنيد، اگر كارى از شما ساخته است .

آنقدر براى جمع آورى هيزم كوشش مى كردند و به آن اهميت مى دادند كه مرحوم طبرسى مى نويسد:

حتى اءن الرجل منهم ليمرض فيوصى بكذا و كذا من ماله ، فيشترى به حطب و حتى اءن المراءه لتغزل ، فتشترى به حطبا (١٠٧)

كسانى كه بيمار بودند و به زنده بودن خود اميد نداشتند، وصيت مى كردند كه مقدارى از مالشان را هيزم بخرند تا ابراهيم را بسوزانند و حتى برخى از زنان كه كارشان پشم ريسى بود، از درآمد آن هيزم تهيه مى كردند.

فخر رازى مى نويسد:

حتى ان المراءه ، لو مرضت قالت : ان عافانى الله لاءجعلن حطبا لابراهيم و نقلوا له الحطب على الدواب اءربعين يوما (١٠٨)

اگر زنى مريض مى شد، نذر مى كرد چنانچه شفا يابد، مقدارى هيزم براى سوزاندن ابراهيم تهيه نمايد.

به هر حال تا آنجا كه توان داشتند، هيزم روى هم انباشتند و آنگاه كه هيزم ها را آتش زدند و خواستند حضرت ابراهيم را در ميان آتش بيفكند، از شدت حرارت نمى توانستند نزديك آتش بروند تا اينكه شيطان منجنيقى براى آنان ساخت و ابراهيم را بر بالاى آن نهادند و او را داخل آتش پرتاب كردند.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

لما اجلس ابراهيم فى المنجنيق و اءرادوا ان يرموا به فى النار، اءتاه جبرائيل فقال : السلام عليك يا ابراهيم و رحمه الله و بركاته ، الك حاجه ؟ فقال : اءما اليك فلا؛ فقال جبرئيل فاسئل ربك ؛ فقال : حسبى من سؤ الى علمه بحالى (١٠٩)

وقتى كه ابراهيم را بالاى منجنيق گذاشتند و مى خواستند او را در آتش ‍ بيفكند، جبرئيل به ملاقاتش آمد و پس از سلام گفت : آيا نيازى دارى كه به تو كمك كنم ؟ حضرت فرمود: آرى ، اما به تو نه ! جبرئيل به حضرت ابراهيم پيشنهاد كرد (حال كه از من كمك نمى طلبى) پس از خدا نيازت را بخواه ! ابراهيم گفت : همين مقدار كه از حال من آگاه است ، كافى است .

و سرانجام براى اينكه كار خود را به خدا واگذاشت و به او اعتماد كرد، آتش ‍ بر او گلستان شد و خداوند در ادامه اين داستان مى فرمايد:

(قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ) (١١٠)

و ما گفتيم : اى آتش ! بر ابراهيم سرد و سالم باش .

صاحب علل الشرايع مى فرمايد:

لو لم يقل «سلاما» لاءهلكه بردها (١١١)

اگر خداى متعال به آتش نمى فرمود: بر ابراهيم سالم باش ! و تنها مى فرمود: سرد باش ، جان ابراهيم از سرما به خطر مى افتاد.

آرى كسى كه تا اين حد بر خدا توكل كند، خداوند متعال نيز او را از گرفتارى ها و سختى ها نجات مى دهد و آتش را براى او تبديل به گلستان مى كند.

## چند سال زندان براى توسل به غير خدا

حضرت يوسف عليه‌السلام با آن مقام و عظمت كه خداى متعال درباره او مى فرمايد:

انه من عبادنا المخلصين (١١٢)

او از بندگان مخلص ما بود.

هنگامى كه احساس كرد يكى از آن دو نفرى كه در زندان با او به سر مى برند آزاد خواهد شد، گفت : وقتى از زندان رهايى يافتى ، نزد سلطان مصر كه رفتى به ياد من نيز باش ! قرآن مى فرمايد:

(وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِندَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ) (١١٣)

و به يكى از آن دو كه مى دانست رهايى مى يابد، گفت : مرا نزد اربابت يادآور، ولى شيطان يادآورى او را نزد صاحبش از خاطر او برد و به دنبال آن ، چند سال در زندان باقى ماند.آن مرد بعد از مدتى يادش آمد كه يوسف از او خواسته بود نزد سلطان او را ياد كند، كه تا آن موقع يوسف سال ها در زندان مانده بود.

در ادامه داستان مى خوانيم :

جاء جبرئيل فقال : يا يوسف ! من جعلك اءحسن الناس ؟

جبرئيل نزد يوسف آمد و گفت : چه كسى تو را زيباترين مردم قرار داد؟

قال : ربى گفت : پروردگارم .

قال : فمن حببك الى اءبيك دون اخوانك ؟

چه كسى فقط تو را از ميان برادرانت محبوب پدرت قرار داد؟

قال : ربى

گفت : پروردگارم .

قال : فمن ساق اليك السياره ؟

چه كسى كاروان را به سراغ تو فرستاد تا تو را از چاه نجات دهد؟

قال : ربى

گفت : پروردگارم .

قال : فمن صرف عنك الحجاره ؟

چه كسى سنگ را (كه از بالاى چاه افكنده بودند) از تو دور كرد؟

قال : ربى

گفت : پروردگارم .

قال : فمن انقذك من الجب ؟

چه كسى تو را از چاه نجات داد؟

قال : ربى

گفت : پروردگارم .

قال : فمن صرف عنك كيد النسوه ؟

چه كسى مكر و حيله زنان مصر را از تو دور نمود؟

قال : ربى

گفت : پروردگارم .

قال : فان ربك يقول : ما دعاك الى اءن تنزل حاجتك بمخلوق دونى البث فى السجن بما قلت بضع سنين (١١٤)

پروردگارت مى گويد: چه چيز سبب شد كه حاجتت را نزد مخلوق ببرى و نزد من نياورى ؟ به همين جهت بايد چند سال در زندان بمانى .

نتيجه توسل به غير و اعتماد كردن به مردم و روى گرداندن از خدا را با حديثى از امام صادق عليه‌السلام بيان مى كنيم :

شخصى به نام حسين بن علوان مى گويد: در مجلسى كه براى كسب دانش ‍ شركت كرده بوديم ، نشسته بوديم و هزينه سفر من تمام شده بود؛ يكى از كسانى كه در آن مجلس بود گفت :

براى اين گرفتارى به چه كسى اميدوارى ؟

گفتم : به فلانى .

گفت : به خدا سوگند حاجتت برآورده نمى شود و به آرزوى خود نمى رسى و مقصودت حاصل نخواهد شد.

گفتم : از كجا مى دانى خدا تو را رحمت كند؟

گفت : من از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه فرمود:

در يكى از كتاب ها خواندم كه خداى متعال فرموده است : به عزت و عظمت و شرف و بزرگوارى و سلطه ام بر جميع ممكنات سوگند كه آرزوى هر كس را كه به غير من اميد ببندد، نااميد خواهم كرد و لباس ذلت و خوارى بر او خواهم پوشاند و او را از پيش خود مى رانم و از فضل خويش دور مى كنم . آيا در گرفتارى ها غير از من را مى طلبد در حالى كه رفع تمام گرفتارى ها به دست من است !؟ آيا به غير من اميد دارد و در خانه غير مرا مى كوبد با آنكه كليدهاى همه درهاى بسته نزد من است و در خانه من به روى كسى كه مرا بخواند باز است ؟! كيست كه در گرفتارى هاى خود به من اميد بسته و من اميد او را قطع كرده باشم ؟! آيا كسى كه به غير من اميدوار است ، نمى داند كه اگر براى او حادثه ايى پيش آيد، چه كسى غير از من مى تواند بدون اذن من گرفتارى او را برطرف سازد؟ پس چرا از من روى گردان است با اينكه از فضل و كرم خود چيزى به او داده ام كه از من نخواسته بود، سپس آن را از او مى گيرم و برگشت آن را از من نمى خواهد و از غير من مى طلبد؟

او درباره من چه انديشه ايى دارد؟ من كه بدون تقاضا و سؤ ال به او عطا مى كنم ، آيا هنگامى كه از من بخواهد به او پاسخ نمى دهم ؟ آيا من بخيلم كه بنده ام مرا بخيل مى پندارد؟ آيا هر جود و كرمى از من نيست ؟ آيا عفو و رحمت در دست من نيست ؟ مگر من محل آرزوها نيستم ؟

بنابراين چه كسى جز من مى تواند آرزوها را قطع كند؟ اگر همه اهل آسمان ها و زمين به من اميد بندند و به هر يك از آنها به اندازه اميدوارى همه آنها بدهم ، به اندازه عضو مورچه ايى از فرمانروايى و قدرت و ملك من كاسته نمى شود.

پس بدا به حال آنها كه از رحمتم نااميدند و بدا به حال آنها كه مرا معصيت كرده و از من پروا ندارند.

بنابراين انسان فقط بايد به خدا اعتماد كند و از ديگران چشم بپوشاند كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود:

من توكل عليه كفاه (١١٥)

هر كس بر او توكل كند، خدا او را كفايت مى كند.

## تفويض

دومين مرحله ، مرحله تفويض است ؛ در مرحله قبل ، گويى مؤمن خط مشى خدا را در مورد خود تعيين مى نمايد؛ اما در اين مرحله ، مؤمن در حقيقت به خدا عرضه مى دارد:

خدايا! تو خود بهتر مى دانى ، من همه چيز را به تو واگذار كردم .

فرق بين توكل و تفويض اين است كه : در توكل انسان به تمام منافع خود اهميت مى دهد؛ از اين رو، همه حد و حدود منافع خويش را مى بيند، اما در تفويض مى داند كه منافعى دارد، ولى مرز آن را نمى بيند و همه را به خداى تعالى واگذار مى كند؛ چرا كه به خدا اعتماد كامل پيدا كرده است .

## تسليم

سومين مرحله ، مرحله تسليم بر امر الهى است ؛ ديگر منفعت معنا و مفهومى ندارد و ديگر خواسته من مطرح نيست .

سؤ ال مى شود، اگر اينطور باشد، ديگر دعا چه معنايى دارد؟

در جواب مى گوييم : تسليم اين نيست كه از خدا درخواستى نكنيم و او را نخوانيم ، بلكه تسليم به اين معناست كه اگر حاجت خواستيم و اجابت نشد، تسليم باشيم .

## رضا

چهارمين مرحله ، مرحله رضاست ؛ اين مرحله از مرحله قبل نيز بالاتر است . در مرحله تسليم ، گويا انسان منافعى دارد، ولى از آن چشم مى پوشد و دندان روى جگر مى گذارد، اما در مرحله رضا، حتى در درون نفس هم مقاومتى نسبت به خواسته ها و تمايلات نيست و همين امر تفاوت مرحله تسليم با رضاست .

اين چهار مرحله ، مراحل سير به سوى خدا و قرب به اوست . بيان آن با الفاظ آسان است ، ولى چه بسا، بين هر كدام از اينها، فرسنگ ها راه است . از اين مرحله گاهى به «فناء فى الله» نيز تعبير مى كنند.

البته فنا دو معنا دارد كه يكى معقول است و آن فنا، همان رسيدن به مرحله رضاست . در اين مرحله ، انسان خواسته هاى خود را به كلى در مقابل ذات پاك الهى فراموش مى كند، و اين معناى صحيح «فناء فى الله» است كه با شرع و عقل نيز سازگار است . البته اين ها هيچ منافاتى با دعا و طلب حاجت از خدا ندارد و كسى كه به آخرين مرحله كمال ايمان ؛ يعنى ، مرحله رضا برسد، باز به دعا محتاج است .

## صبر

پنجمين مرحله ، مرحله صبر است ؛ تمام اين مقامات را با صبر و شكيبايى مى توان به دست آورد. اصولا صبر و استقامت ، ريشه همه سعادت هاست .

در نهج البلاغه نيز، وقتى اميرالمؤمنين عليه‌السلام وصيت مى كند، سفارش پنجمش را صبر قرار مى دهد كه ضامن اجراى چهار مرحله قبلى است و در آخر حديث ، جمله ايى است كه همان مفهوم جمله هاى قبلى است ؛ يعنى : حب و بغضش در راه خدا و عطا و منعش براى خدا باشد، چنين شخصى ايمانش به مرتبه كمال رسيده است ؛ يعنى آن كس كه از ميل و هواى خود به كلى خالى شده است ، كسى است كه متخلق به اخلاق الله است ، بلكه فانى فى الله و عطا و منع و حب و بغضى از خود ندارد.

شخصى خدمت امام صادق عليه‌السلام رسيد و عرض كرد: يابن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ! مى ترسم ، در صف مؤمنان نباشم !

امام فرمودند: چرا؟

آن شخص گفت : زيرا هنگامى كه بر سر دو راهى انتخاب برادر مؤمن و پول و ثروت قرار مى گيرم ، منافع شخصى خودم را ترجيح مى دهم ؛ امام فرمودند:

شما مؤمن هستيد؛ ولى ايمان شما كامل نيست !... به خدا قسم در اطراف و اكناف زمين مؤمنانى وجود دارند كه تمام دنيا در نظر آنها به اندازه بال مگس ‍ ارزش ندارد!

آرى ! مؤمنانى كه مراحل تكامل ايمان را پيموده اند و به قله ايمان رسيده اند، به گونه ايى هستند كه امام صادق عليه‌السلام در روايتى آرزوى ديدار آنها را مى كند و به كسانى كه توفيق درك آنها را پيدا مى كنند، سفارش مى كند كه از نور آنها استفاده نمايند.

خداوندا! ما را در پيمودن مدارج ايمان و رسيدن به اوج قله اين كوه با عظمت موفق بدار.

## مطلبى در مورد ايمان

از ايمان به آرامش و سكينه نيز تعبير شده است ، كه در اصل از سكون به معناى يك نوع حالت آرامش و اطمينان است ، ايمان هر گونه شك ، دودلى ، ترس و وحشت را از انسان دور مى سازد و او را در برابر حوادث سخت و پيچيده روزگار ثابت قدم مى كند، «سكينه» با «ايمان» رابطه نزديكى دارد، يعنى زائيده ايمان است ، افراد با ايمان هنگامى كه به ياد قدرت بى پايان خداوند سبحان (جل واعلى) مى افتند و لطف و مرحمت او را در نظر مى آورند، موجى از ايمان در دلشان پيدا مى شود، خداوند در قرآن مجيد مى فرمايد:

(هُوَ الَّذِي أَنزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَّعَ إِيمَانِهِمْ) (١١٦)

او كسى است كه سكينه را در دلهاى مؤمنان فرو فرستاد، تا ايمانى بر ايمان آنها افزوده شود.

در هر حال اين حالت فوق العاده روانى ، موهبتى است الهى و آسمانى كه در پرتو آن ، انسان مشكل ترين حوادث را در خود هضم مى كند و يك دنيا آرامش و ثبات قدم در درون خويش احساس مى نمايد و اين موهبت تنها نصيب افراد با ايمان مى شود.

## راه رسيدن به ايمان كامل

در حديثى از امام موسى بن جعفر عليه‌السلام وارد شده است كه مى فرمايد:

وجدت علم الناس فى الاربع : اولها ان تعرف ربك ، و الثانى ان تعرف ما صنع بك ، و الثالث ان تعرف ما اراد منك ، و الرابع ان تعرف ما يخرجك من دينك (١١٧)

حضرت فرمود: من علم مردم را در چهار چيز يافته ام :

اول : آنكه خدايت را بشناسى .

دوم : آنكه بدانى در تو چه صنعتى و صنايعى را به كار برده .

سوم : آنكه بدانى از آفرينش تو چه اراده ايى داشته و اينكه آيا تو را عبث و بيهوده آفريده است ، يا اينكه خداوند از خلقت من و شما اهدافى داشته است ؟

چهارم : اينكه بدانى چه چيز تو را از دينت خارج مى كند، تا اينكه بتوانى خروجى ها را ببندى .

پس علم اول ، معرفت خداوند حكيم است كه شناخت خداوند به صورت معرفت فطرى با سرشت تمام انسانها آميخته است .

ممكن است سؤ ال شود كه : آيا اين ايمان فطرى كفايت مى كند؟ آيا اين ايمان همان ايمان مورد نظر پيامبران الهى و اولياى الهى است ؟ و اگر چنين است ، پس چرا خداوند ١٢٤ هزار پيغمبر را براى هدايت ما انسانها فرستاده است و حيات اين پيامبران را در خطر انداخته ، در حالى كه همه ما انسانها فطرتا خداشناس و موحد بوده ايم ؟

در پاسخ مى گوييم : اين ايمان ، ايمان مورد نظر پيامبران نيست ، بلكه ايمان مورد نظر پيامبران الهى آن ايمانى است كه حس مسئوليت را در نهاد انسان ها بيدار مى كند و آنان را بر نيك و بد اعمال خويش مكلف و مؤ اخذ مى سازد. ايمانى كه رسول معظم اسلام ، محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى آن مبعوث گرديد و ماءموريت يافت تا مردم را بر طبق آن ايمان بسازد، ايمانى است كه قرآن شريف درباره كسانى كه به آن گرويداند، فرموده است :

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّـهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ) (١١٨)

مردمان با ايمان كسانى هستند كه وقتى نام خدا ذكر مى شود، از ابهت و عظمت خداوند دلهاى آنان مى لرزد و دچار حالت خشيت درونى مى گردند.

اين ايمان است كه مردم را از گناه و سرپيچى باز مى دارد و آنان را به صراط مستقيم سوق مى دهد و وادارشان مى سازد كه اوامر الهى را بى چون و چرا اطاعت نمايند. براى نيل به ايمان انسان ساز و دست يافتن به چنين عقيده مقدسى ، انسان بايد از مرحله اول از علوم چهارگانه ايى كه امام موسى كاظم عليه‌السلام بيان فرموده ، بگذرد و به مرحله دوم آن برسد و در اين مرحله عقل خود را به كار اندازد و در خويشتن مطالعه نمايد.

و الثانى ان تعرف ماصنع بك (١١٩)

علم دوم ؛ اينكه انسان بداند آفريدگار بى همتا در وجود او چه صنايعى را به كار برده است .

يعنى اينكه بداند ساختمان بدن او از چه ابزارهايى تشكيل يافته است . اين علم ، انسان را از خواب غفلت بيدار مى كند و پرده ناآگاهى را از او زائل مى كند و انسان را وادار مى كند كه در كتاب خلقت خود دقت كند.

در علم دوم انسان به اين نتيجه مى رسد كه : من و جميع حيوانات و كليه جهان هستى مخلوق آفريدگار حكيم هستيم و خداوند به من و همه حيوانات صفات حيوانى بخشيده است ؛ ولى در كنار اين صفات حيوانى به من عقل و هوش سرشار هم داده ، وجدان اخلاقى و تمايلات عاليه انسانى عطا فرموده ، آزادى عمل و قدرت تكامل و نامحدود بخشيده است ، نطق و بيان براى شرح افكار خود به من ارزانى داشته است و اين جهان با عظمت و تمام محتويات كره زمين را محكوم و مقهور و مسخر من ساخته است .

اين انسان قدرى كه تفكر نمايد؛ از خودش مى پرسد كه آيا اين همه سرمايه را بى حساب به من داده است ؟ آيا خداوند لغو و بيهوده اينقدر مرا مهم ساخته است ؟ آيا ممكن است در اين جهان منظم ، من يك عضو زائد و بى حسابى باشم كه در خلقت من دقت نشده است ؟ هرگز! بلكه او داراى عقل و تفكر است و خداوند درباره انسانى كه داراى خرد است و تعقل مى كند، فرموده است :

(إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿[١٩٠](http://tanzil.net/?locale=fa_IR#3:190)﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّـهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَـٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ) (١٢٠)

در آفرينش آسمان و زمين و اختلاف شب و روز آياتى است براى صاحبان عقل و خرد، آنان كه در حال قيام و قعود و در حالى كه به پهلو دراز كشيده اند و به ياد خدا هستند، در خلقت آسمانها و زمين مى انديشند و مى گويند: بارالها! اين ساختمان عظيم خلقت را باطل و بيهوده نيافريدى .

انسان عاقلى كه مى گويد: خلقت آسمان ها و زمين بى حساب نيست ، همين انسان عاقل چگونه مى تواند بگويد كه خلقت من با اين مزايا و با اين سرمايه هاى با ارزش بى حساب است !؟ خداوند مى فرمايد:

(خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا) (١٢١)

من تمام محتويات زمين را براى شما آفريده ام .

در آيه اى ديگر مى فرمايد:

(وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا) (١٢٢)

همه آنچه را كه در آسمانها و زمين است براى شما مسخر ساخته ايم .

هرگز اين سرمايه گرانبها بيهوده به وى داده نشده است . بايد قدم به قدم روى همه سرمايه ها دقت كنيم و روى هر يك از ودايع الهى فكر كنيم و به دنبال هر فكرى به مسئوليتى متوجه گرديم و خود را براى شناخت صراط مستقيم و پيمودن راه سعادت آماده نماييم .

و الثالث ان تعرف ما اراد منك

و علم سوم اين است كه : آدمى بداند خداوند از خلقت انسان چه اراده فرموده است و از او چه مى خواهد.

اگر مقصود خداوند را درك نمايد و به هدف حكيمانه ذات اقدس الهى (جل واعلى) پى ببرد؛ آن وقت وارد شاءنيت انسانى مى شود، خود را در اعمال خويش مسئول مى داند. پس بايد آن خطى را بپيمايد كه خداوند اراده فرموده و از او خواسته است . اما شناخت اراده الهى در مورد انسان جز به طريق وحى امكان پذير نيست .

پس بايد براى شناخت اراده الهى به انبياى الهى مراجعه كنيم و از طريق آنان به اراده خداوند پى ببريم و دستورهاى خداوند را از آنان فرا بگيريم .

و الرابع ان تعرف ما يخرجك من دينك

چهارمين علمى كه آموختن آن ضرورت دارد اين است كه : بدانى چه چيز تو را از دين خدا خارج مى كند (و آن خروجى ها را ببندى تا دينت از بين نرود).

چون خداى ناكرده انسان اگر بى دين از دنيا برود، بى دين نيز در قيامت محشور خواهد شد.

## چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام

١ - التوكل اءفضل عمل (١٢٣)

توكل بهترين عمل است .

٢ - التبرى من الحول و القوه و انتظار ما ياتى به القدر (١٢٤)

توكل بيزارى جستن است از حول و قوت و خود را خالص دانستن از آن ، و انتظار كشيدن آنچه را بيايد به آن قضا و تقدير خداوند.

٣ - اءقوى الناس ايمانا اءكثرهم توكلا على الله سبحانه (١٢٥)

محكم ترين مردم از روى ايمان بيشترين اينان است از روى توكل به خداوند سبحان (يعنى هر كس ايمانش محكم تر توكلش بيشتر است).

٤ - ان حسن التوكل لمن صدق الايقان (١٢٦)

بدرستى كه نيكويى توكل از راستى يقين داشتن است .

٥ - حسن توكل العبد على الله على قدر ثقته به (١٢٧)

نيكويى توكل بنده بر خداوند بر قدر اعتماد اوست بر خداوند.

٦ - لاتجعلن لنفسك توكلا الا على الله ولايكن لك رجاء الا الله (١٢٨)

مگردان براى خودت توكلى مگر بر خداوند و براى تو به جزء خداوند اميدى نباشد.

٧ - ينبغى لمن رضى بقضاء الله سبحانه اءن يتوكل عليه (١٢٩)

سزاوار است از براى كسى كه راضى و خشنود به قضا خداوند سبحان باشد اينكه كه بر او توكل كند.

٨ - اجعلوا كل رجائكم لله سبحانه و لا ترجوا اءحدا سواه فانه مارجا اءحد غير الله تعالى الا خاب (١٣٠)

بگردانيد تمام اميد خود را از براى خداوند و اميد ندارد كسى را غير از او، پس بدرستى كه اميد نداشت هيچ كسى غير خدا را مگر اينكه نوميد شد.

٩ - استخر ولاتتخير، فكم من تتخير اءمرا كان هلاكه فيه (١٣١)

استخاره كن و خود اختيار مكن پس بسا كسى كه اختيار كرده باشد كارى را كه هلاك او در آن بوده باشد.

١٠ - التوكل كفايه شريفه لمن اعتمد عليه (١٣٢)

توكل بر خداوند يعنى اظهار عجز خود كردن و اعتماد بر او نمودن كارگزارى بلند است از براى كسى كه اعتماد كند بر آن .

١١ - اياك اءن تتخير لنفسك فان اءكثر النجج فيما لايحتسب (١٣٣)

دورى كن از اينكه برگزينى از براى خود، پس به تحقيق پيروزى در چيزى است كه گمان داشته شده نباشد.

١٢ - توكل على الله سبحانه فانه قدتكفل المتوكلين عليه (١٣٤)

توكل كن بر خداوند، پس به درستى كه او بر خود گرفته كارگزارى توكل كنندگان را.

١٣ - اءصل قوه القلب التوكل على الله (١٣٥)

اصل قوت و نيروى دل ، توكل بر خداست .

١٤. بحسن التوكل يستدل على حسن الايقان (١٣٦)

به نيكويى توكل استدلال كرده مى شود بر خوبى يقين داشتن (يعنى هر كس ‍.توكلش بر خداوند نيكو باشد تمام امور را به او وامى گذارد.)

# فصل چهارم : يقين و مراتب آن

قال على عليه‌السلام :

ثبات الدين بقوه اليقين

پايدارى دين به نيروى يقين است .

غررالحكم ، ص ٣٢٨.

## قدر و منزلت يقين در دين مقدس اسلام

در فرازى ديگر امام سجاد عليه‌السلام به درگاه الهى عرضه مى دارد:

واجعل يقينى افضل اليقين

بارالها! يقين مرا از برترين و بالاترين يقين ها قرار بده .

يقين نقطه مقابل شك است و به مرحله عالى ايمان ، يقين گفته مى شود؛ امام باقر عليه‌السلام فرمود: ايمان يك درجه از اسلام بالاتر است و تقوا يك درجه از ايمان بالاتر است و يقين يك درجه از تقوا بالاتر است (١٣٧).

در جاى ديگر مى فرمايند:

ولم يقسم بين الناس شى ء اءقل من اليقين (١٣٨)

در ميان مردم چيزى كمتر از يقين تقسيم نشده است !

راوى سؤ ال مى كند، يقين چيست ؟ مى فرمايد:

التوكل على الله ، و التسليم لله ، و الرضا بقضاء الله ، و التفويض الى الله (١٣٩)

حقيقت يقين توكل بر خدا و تسليم در برابر ذات پاك او و رضا به قضاى الهى و واگذارى تمام كارهاى خويش به خداوند است .

در اسلام روايات بسيار زيادى در مورد قدر و منزلت يقين آمده است . به عنوان مثال از اميرمؤمنان حضرت على بن ابى طالب عليه‌السلام نقل شده است كه مى فرمايد:

واساءلوا الله اليقين و ارغبوا اليه فى العاقبه و خير ما دار فى القلب اليقين (١٤٠)

از خداوند يقين را بخواهيد و راغب باشيد كه خداوند پرونده زندگى شما را با يقين ببندد، چون يقين بهترين سرمايه معنوى است كه در قلب دوران پيدا مى كند.

در رابطه با اين مطلب رسول مكرم اسلام حضرت محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

خير ما القى فى القلب اليقين (١٤١)

بهترين ذخيره و سرمايه ايى كه در قلب افكنده مى شود، يقين و اطمينان خاطر است .

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام هم مى فرمايد:

الايمان شجره ، اصلها اليقين و فرعها التقى و نورها الحياء و ثمرها السخاء (١٤٢)

ايمان به خدا در مثل درختى است كه ساقه آن يقين است و شاخه اش تقوا و شكوفه اش حياء و ميوه اش سخاوت است .

حضرت ، ايمان به خدا را به درختى مثل زده و اصل آن (يعنى ساقه و ريشه و ذات آن درخت) مقام يقين به مبداء و معاد است ؛ به اين معنا كه بى هيچ شك و ريبى به خدا و قيامت معتقد باشد به گونه اى كه هيچ تشكيكى او را از اين عقيده بيرون نبرد.

(الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّـهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ) (١٤٣)

به يقين كسانى كه گفتند: پروردگار ما خداوند يگانه است ، سپس استقامت كردند، فرشتگان بر آنان نازل مى شوند.

و تمثال ثبات در ايمان را فرمود:

المؤمن كالجبل الراسخ لاتحركه العواصف (١٤٤)

مؤمن مانند كوهى استوار است و هيچ باد فتنه و حوادث عالم ، او را از جاى خود نمى تواند حركت بدهد.

اما در مورد شكوفه آن درخت كه زينت و جمال اوست ، فرموده است : حياء از خود و خدا و خلق است ، كارى كه انسان آن را بالوجدان زشت مى داند، انجام ندهد و از آنچه خدا نهى كرده ، شرم نمايد و كار بد خود را از خلق مستور دارد و از تجاهر به عصيان شرم كند كه اگر فسق و گناه پنهان را آشكار نمايد، موجب پرده درى و خرابى جامعه و فساد و جراءت مردم به عصيان مى شود.

اما در مورد ميوه درخت ايمان فرمود: سخاوت نفس ، كه عالى ترين مرتبه سخاوت است كه ؛

انما نطعمكم لوجه الله (١٤٥)

مى گويند ما شما را به خاطر خدا اطعام مى كنيم .

يعنى با وجود احتياج خود به چيزى آن را براى خدا به خلق عطا نمايد. وفقنا الله تعالى ان شاء الله .

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام مى فرمايد:

يستدل على الايمان الرجل بلزوم الطاعه و التحلى بالورع و القناعه (١٤٦)

دليل بر ايمان مرد ملازمت در طاعت خداست و آراستگى به صفت ورع و عفت نفس و قناعت است .

انسان با ايمان وقتى خدا را به عظمت و اوصاف كمال يافت و به رحمت ، راءفت و مهربانى ، جود و عطاى بى حد، حسن و جمال بى نهايت ، جلال بى مثل و مانند را شناخت ، تنها به او عشق ، اشتياق و انس دارد؛ از خلق براى آنكه او را از خدا باز مى دارند، مى گريزد و جز با عاشقان و دوستان خدا ابدا با كسى انس نمى گيرد.

امام صادق عليه‌السلام به جابر جعفى مى فرمايد:

يا اخا جعفى ! ان اليقين افضل من الايمان و ما من شى ء اعز من اليقين (١٤٧)

اى جابر! يقين از ايمان برتر و بالاتر است و چيزى گرانقدرتر و ارزشمندتر از يقين نيست .

به قدرى يقين در پيشگاه الهى اهميت دارد كه در همين كتاب آمده است كه :

اذا اراد الله بعبد خيرا فقهه فى الدين و الهمه اليقين (١٤٨)

وقتى خدا به بنده ايى اراده نيكى كند و بخواهد او را مشمول خير و رحمت خود قرار دهد، اولا او را دين شناس مى كند (و به مقررات اسلام آگاه مى نمايد) و ثانيا؛ يقين را به او الهام مى كند (و دل او را از اين نعمت مهم برخوردار مى سازد).

يقين مقامى رفيع تر و بالاتر از ايمان دارد، به همين جهت امام سجاد عليه‌السلام اول از درگاه الهى درخواست مى كند: بارالها! ايمان مرا به كامل ترين مدارج آن برسان ، سپس عرض مى كند: بارالها، يقين مرا از بهترين يقينها قرار بده . اينكه يقين را بعد از ايمان آورده ، مبين اين است كه يقين تقاضاى بالاترى است و اخبار هم مى گويند: يقين از ايمان بالاتر است .

سؤ ال ؛ با اينكه ايمان حالت باور معنوى است كه در آن ترديد وجود ندارد، پس چگونه يقين از آن بالاتر است ؟ مگر حالت روانى ايمان با يقين چه تفاوتى دارد؟

در جواب مى گوييم : زمينه اين مطلب در سخن حضرت ابراهيم خليل الرحمن عليه‌السلام است كه در قرآن آمده : جناب ابراهيم عليه‌السلام به خداوند عرض مى كند:

(رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ) (١٤٩)

پروردگارا! به من بنمايان كه چگونه مردگان را زنده مى كنى .

- خطاب آمد: او لم تومن ؟

. آيا به احياء موتى از ناحيه من ايمان ندارى ؟ قال بلى

.گفت : بله ، ايمان دارم ، ولكن ليطمئن قلبى ؛ اما مى خواهم اطمينان خاطر پيدا كنم .

از اين جمله حضرت ابراهيم عليه‌السلام استفاده مى شود كه يقين و اطمينان خاطر هر دو در يك مرحله در روان انسان وجود دارد. صاحبان يقين اطمينان دارند و صاحبان اطمينان خاطر يقين دارند و قرآن هم وقتى درباره مؤمنين صحبت مى كند، مى فرمايد:

(وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ) (١٥٠)

اى پيغمبر! مژده بده به آنان كه ايمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند؛ كه براى آنان جنات و بهشتهايى آماده و مهياست .

اما وقتى درباره صاحبان اطمينان سخن مى گويد؛ مى فرمايد:

(يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴿[٢٧](http://tanzil.net/?locale=fa_IR#89:27)﴾ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿[٢٨](http://tanzil.net/?locale=fa_IR#89:28)﴾ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي﴿[٢٩](http://tanzil.net/?locale=fa_IR#89:29)﴾ وَادْخُلِي جَنَّتِ) (١٥١)

اى صاحبان نفس مطمئن و اى كسانى كه واجد مقام مقدس يقين هستيد! برگرديد به سوى خدا و رجوع كنيد به حضرت حق (جل واعلى)، در حالى كه شما از خداوند راضى هستيد و خداوند هم از شما راضى و خشنود است .

اى گروه مطمئن ! در عباد من وارد مى شويد (يعنى در گروه بندگان عالى مقام كه مراقب تمام دقايق و وظايف عملى خود بوده اند) و علاوه بر آنكه در گروه عباد مخلص من وارد مى شويد، به بهشت من وارد شويد.

بنابراين مؤمنين داراى عمل صالح به بهشت مى روند، اما آن كسانى كه نفس ‍.مطمئن دارند به بهشت خدا مى روند؛ تمام بهشت ها متعلق به خداوند است ، اما اينكه بهشت افراد مطمئن را به خودش منتسب مى كند، اين نمونه و نشانه مقام عالى تر و بالاتر آنان است .

در سوره واقعه هم خداوند سبحان وقتى در مورد سابقين سخن به ميان مى آورد، مى فرمايد:

(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿[١٠](http://tanzil.net/?locale=fa_IR#56:10)﴾ أُولَـٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿[١١](http://tanzil.net/?locale=fa_IR#56:11)﴾ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿[١٢](http://tanzil.net/?locale=fa_IR#56:12)﴾ ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ ﴿[١٣](http://tanzil.net/?locale=fa_IR#56:13)﴾ وَقَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ﴿[١٤](http://tanzil.net/?locale=fa_IR#56:14)﴾ عَلَىٰ سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ ﴿[١٥](http://tanzil.net/?locale=fa_IR#56:15)﴾ مُّتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ) (١٥٢)

و سومين گروه پيشگامان پيشگامند، آنها مقربانند، در باغهاى پرنعمت بهشت (جاى دارند). گروه زيادى از آنها از انتهاى پيشين هستند، و اندكى از انتهاى آخرين ، آنها بر تختهايى كه صف كشيده و به هم پيوسته است قرار دارند، در حالى كه بر آن تكيه زدند و رو به روى يكديگرند.

مى رسد تا به آيه ٢٠ و بعد مى فرمايد:

(وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿[٢٠](http://tanzil.net/?locale=fa_IR#56:20)﴾ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿[٢١](http://tanzil.net/?locale=fa_IR#56:21)﴾ وَحُورٌ عِينٌ﴿[٢٢](http://tanzil.net/?locale=fa_IR#56:22)﴾ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ) (١٥٣)

و ميوه هايى از هر نوع كه انتخاب كنند، و گوشت پرنده از هر نوع كه مايل باشند. و همسرانى از حورالعين دارند، همچون مرواريد در صدف پنهان .

اما وقتى سخن از انسان هاى اهل يمين مى كند، مى فرمايد:

(وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ﴿[٣٢](http://tanzil.net/?locale=fa_IR#56:32)﴾ لَّا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ )(١٥٤)

و ميوه هاى فراوان ، كه هرگز قطع و ممنوع نمى شود.

نعمت ها متفاوت مى شود، آنجا هر چه اشتها داشتند بود، اما اينجا ميوه هاى زيادى است . فرق دنيا با آخرت با مراتب بهشت با همديگر در اينجاست كه يك وقت انسان يكى از دوست هاى بسيار نزديك خود را دعوت مى كند و به او مى گويد: از هر ميوه ايى كه دوست دارى بگو تا برايت فراهم كنم . اما در جاى ديگر مهمانى مى آيد، او هم با دو با سه نوع ميوه ايى كه دارد از او پذيرايى مى كند. روايتى از حضرت على عليه‌السلام وارد شده است كه مى فرمايد:

ان الاسلام هو التسليم و التسليم هو اليقين (١٥٥)

اسلام عبارت است از تسليم و تسليم همان يقين واقعى و اطمينان خاطرى است كه در ضمير مسلمانان راستين پديد مى آيد.

در جاى ديگر مى فرمايد:

اءصل الايمان [حسن ] التسليم لاءمرالله (١٥٦)

اصل و اساس ايمان به خدا تسليم امر خدا شدن است .

يعنى اينكه حقيقت ايمان به خداوند اين است كه : انسان در اثر عبادات و طاعات و مجاهدات با نفس به مقام تسليم و رضا نائل گردد. لذا حضرت در حديث كميل بعد از فنا و بقا كه عالى ترين مقامات نفس است ، مى فرمايد:

لها خاصيتان : الرضا و التسليم (١٥٧)

مقام رضا و تسليم خاصيت نفس كليه الهيه است .

كه اين نفس الهيه اشرف و اعلاى نفوس قدسيه است ، پس بنابراين اصل ايمان در اينجا مراد كمال و حقيقت ايمان است كه براى نفوس كليه الهيه حاصل مى شود و ملازم مقام رضا و تسليم است كه انسان عارف پس از طى جميع مقامات سلوك به مقام رفيع رضا و تسليم مى رسد. برخى چون حكيم سبزوارى مقامات كلى سلوك را به ترتيب چنين ذكر كرده اند:

١ - مقام ايمان ؛

٢ - مقام توبه ، (توبه عام ، توبه خاص و توبه اخص) توبه از گناه ، توبه از ترك اولى و توبه از توجه به غير خدا؛

٣ - مقام تقوا؛ كه سه مرتبه دارد: تقواى از حرام ، تقواى از لذات مباح و تقواى از غير لذات شهود حق ؛

٤ - مقام صدق و انابه ؛

٥ - مقام مراقبه ؛

٦ - مقام محاسبه ؛

٧ - مقام توكل ؛

٨ - مقام رضا

٩ - مقام تسليم ؛ كه عارف در اين مقام ابدا بر خود يا بر غير چيزى از حق نخواهد و هرگز اعتراض بر فعل حق ندارد و به هرچه پيش آيد، خوش ‍ است ؛ چون كه در كار حكمت ازلى ، چون و چرا، خلاف مقام است .

در ابتداى سوره بقره خداوند مى فرمايد:

(وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ) (١٥٨)

مؤمنين راستين كسانى هستند كه به تمام آنچه از طرف خدا بر تو نازل شده ، ايمان دارند و به آنچه قبل از تو بر ديگر پيغمبران نازل شده ، مؤمن و معتقد هستند.

و بعد درباره آخرت مى فرمايد: اين افراد با ايمان به آخرت يقين و اطمينان قلبى دارند. خداوند امر معاد را با يقين آورده است ، براى اينكه عامل مؤ ثر در بازداشتن مردم از گناه و واداشتن آنان به اطاعت اوامر الهى همان يقين به معاد و مطمئن بودن به پاداش و كيفر الهى در روز حشر است .

اين حالت است كه اگر در دنيا براى كسى پديد آمد، تمام اعمالش منظم مى گردد و كوچك ترين تخلفى از امر الهى نمى كند.

اين حالت اگر پديد آمد، آن انسان سرمايه هاى خود را در راه خدا انفاق مى كند، براى اينكه به سعادت و خوبى برسد. خداوند متعال در قرآن مجيد در اين باره فرموده است :

(لَن تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ) (١٥٩)

هرگز به مقام بر و نيكوكارى نمى رسيد، تا وقتى كه انفاق كنيد در راه خدا، آن چيزهايى كه خود به آنها علاقه داريد.

انجام چنين عمل مقدسى ناشى از يقين درونى و اطمينان خاطر است . اصلا نشانه ايمان همين است ، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

لايستكمل عبد الايمان حتى يحب للغير ما يحب لنفسه (١٦٠)

ايمان بنده كامل نمى گردد تا اينكه براى ديگران همان پسندد كه براى خود مى پسندد.

براى يقين هم مراتبى وجود دارد كه خداوند متعال مى فرمايد:

(إِنَّ هَـٰذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ) (١٦١)

اين مطلب حق و يقين است .

كه اشاره به مراحل يقين دارد.

## مراحل يقين

مرحله اول ؛ علم اليقين است ؛ و آن اين است كه انسان از دلايل مختلف به چيزى ايمان مى آورد، مانند كسى كه با مشاهده دود ايمان به وجود آتش ‍ پيدا مى كند.

مرحله دوم ؛ عين اليقين است ؛ و آن در جايى است كه انسان به مرحله مشاهده مى رسد و با چشم خود مثلا آتش را مشاهده مى كند.

مرحله سوم ؛ حق اليقين است ؛ و آن همانند كسى است كه وارد در آتش شود و سوزش آن را لمس نمايد و به صفات آتش متصف گردد و اين بالاترين مرحله يقين است .

در حقيقت مرحله اول جنبه عمومى دارد و مرحله دوم ، براى پرهيزكاران است و مرحله سوم مخصوص خاصان و مقربان است .

اميرالمؤمنين حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

و قوه باليقين (١٦٢)

دلت را به يقين (و باور به خدا و رسول و قيامت) توانا كن .

در مصباح الشريعه امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: يقين ، بنده را به حال روشنى و مقام عجيبى مى رساند، وقتى كه نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ذكر شد از بزرگى شاءن يقين كه به وسيله آن حضرت عيسى بن مريم عليه‌السلام بر روى آب راه مى رفت ، حضرت فرمودند:

اگر يقينش زياد بود، هر آينه در هوا راه مى رفت .

پس اين خبر دلالت دارد كه كرامات انسان با زياد شدن يقين زياد مى شود.

سؤ ال : چگونه ايمان خود را تقويت كنيم تا به يقين برسيم ؟

راه هاى متعددى براى تقويت ايمان وجود دارد كه به برخى از آنها اشاره مى كنيم :

اول : آشنايى با قرآن

هر چه بيشتر با قرآن آشنا شويم ، ايمانمان قوى تر مى شود و هرچه از اين منبع نور و سعادت فاصله بگيريم ، ايمانمان ضعيف تر مى شود.

قرآن مجيد، در بر دارنده معارف و احكام و فرامينى است كه به كارگيرى آنها سعادت دنيا و آخرت انسان را تضمين مى كند.

قرآن ، كتاب زندگى است و انسان چيزى را از نظر راهنمايى در تمام زواياى حيات نياز ندارد، مگر اينكه در آن بيان شده است .

قرآن ، انسان را به پا برجاترين و استوارترين راه هدايت مى كند و عمل كننده به آياتش را به اجر كريم بشارت مى دهد.

توجه باطنى به قرآن و انديشه در آيات اين كتاب ، بيمارى خطرناك جهل را معالجه و قلب را تبديل به كانون معرفت مى كند.

عمل به قرآن ، انسان را به همه حسنات آراسته مى كند و از همه سيئات دور نگه مى دارد و در برابر خطرات دنيايى و آخرتى به انسان مصونيت مى دهد.

دانش گذشته و آگاهى نسبت به آينده و دواى دردها و نظم امور زندگى در قرآن است .

پيامبر ختمى مرتبت ، حضرت محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به وسيله قرآن از بدترين مردم ، بهترين مردم را ساخت و عرب جاهلى و عجم دور از حقيقت را از لبه پرتگاه جهنم نجات داد و به مرزهاى خوشبختى و سعادت و بهشت آخرت رساند.

آمده است كه حضرت رسول خاتم ، محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

فاذا التبست عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن ، فانه شافع مشفع و ماحل مصدق و من جعله امامه قاده الى الجنه ، و من جعله خلفه ساقه الى النار (١٦٣)

هنگامى كه فتنه ها چون پاره هاى شب تاريك ، امور را بر شما مشتبه ساخت ، بر شما باد به قرآن ، زيرا قرآن شفاعت كننده اى است كه شفاعتش ‍ پذيرفته مى شود، و هر كس آن را پشت سر اندازد، او را به دوزخ سوق مى دهد.

وجود نازنين حضرت زين العابدين و الساجدين ، على بن الحسين عليه‌السلام مى فرمايد:

لومات من بين المشرق و المغرب ، لما استوحشت بعد اءن يكون القرآن معى (١٦٤)

اگر همه كسانى كه بين مشرق و مغربند بميرند، بعد از اينكه قرآن با من است ، دچار وحشت نمى شوم .

آرى ، براى حضرت على بن الحسين عليه‌السلام كه آيات توحيد در وجودش تحقق داشت و به اين خاطر خدا را با چشم دل مشاهده مى كرد و با محبوب ازلى و ابدى انس داشت و آيات اخلاق از مشرق باطنش طلوع داشت و غرق نور بود و آيات احكام را مو به مو اجرا مى كرد و در زمينه اجرا، كمال اخلاص را رعايت مى كرد و آن چنان با آيات مربوط به قيامت انس داشت كه گويى خود را در قله رفيع نجات مى ديد، جايى براى وحشت در عين تنهايى نبود.

حضرتش مى فرمايد: آيات قرآن جايگاه گنج هاست ؛ پس هر گاه جايگاهى گشوده شد، سزاوار و شايسته است آنچه را در آن است با تاءمل بنگرى .

كسى كه در آيات قرآن انديشه كند و مفاهيم ملكوتى آيات را بيابد، سپس ‍ آنها را عمل نمايد و همه حركات ظاهر و باطن خود را با قرآن هماهنگ نمايد، قدرت و نيروى حركت به سوى مقام قرب را پيدا مى كند و به سبب قرآن ، كه ذكر خداست در عرصه گاه قرب محبوب قرار مى گيرد و چشم دل از تماشاى جمالش تا ابد برنمى دارد، و به زبان حال مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا مرا نور در بصر باشد |  | به جمال وى ام نظر باشد |
| نظرى را كه او كند نظرى |  | آن نظر كيمياى اثر باشد |
| كافرم گر به جنب رخسارش |  | نظرم جانب ديگر باشد |
| شكر از قهر او بود حنظل |  | حنظل از لطف او شكر باشد |
| دوست دارم ز سينه سوزان |  | ناله ايى را كه با اثر باشد |
| اثر ناله سحر خيزان |  | در شبانگاه بيشتر باشد |
| سرنپيچد ز تيغ بيدادش |  | مگر آن كس كه خيره سر باشد |
| غمزه اش را كه تير دل دوزاست |  | نور خونين جگر باشد |

دوم : دقت در اسرار آفرينش

دنيايى كه ما در آن زندگى مى كنيم مملو از آيات و نشانه هاى الهى است ، دقت در اين آيات و نشانه ها، باعث افزايش ايمان مى شود.

سوم : تقوى و پرهيزكارى

اجتناب از گناهان و حركت در مسير مستقيم اسلام ، از عوامل ديگر تقويت ايمان است ؛ هر چه تقوى و پرهيزكارى شخص مؤمن بيشتر شود، هر چه انسان از محرمات ، بلكه از مكروهات اجتناب ورزد، قلب او نورانى تر مى گردد و شعله ايمانش فروزان تر مى شود. از حضرت صادق عليه‌السلام از معنى تقوا سؤ ال شد، حضرت فرمود:

اءن لايفقدك الله حيث امرك ، و لايراك حيث نهاك (١٦٥)

تقوا يعنى هر جا كه خدا امر كرده است حاضر باشى ، و جايى كه خداوند نهى نموده است حاضر نباشى .

يعنى : اوامر را بجا آور، و نواهى او را ترك كن .

چهارم : توسلات و دعا

دست زدن به دامان لطف خداوند و معصومين عليهم‌السلام يكى ديگر از عوامل مهم تقويت ايمان است كه نبايد از اين مسير غافل شويم .

به ياد دوست عزيز و اهل دل و مداح اهل بيت عصمت و طهارت ، شهيد بزرگوار، (طلبه شهيد: محمد باقر خسروى رحمه‌الله) افتادم كه در دعاى ندبه ، و در ادعيه هاى ديگر، دائما اين دو بيتى را با اشك و با تمام وجود و اعتقاد مى خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يارب از دلهاى ما درد محبت را مگير |  | اين تجمع ، اين توسل ، اين ارادت را مگير |
| هستى ما بستگى دارد به عشق اهل بيت |  | هر چه مى خواهى بگير، اما ولايت را مگير |

اينكه عرض كردم با اعتقاد كامل و عاشقانه مى خواند، به اين دليل بود كه ثمره اش را در شب قدر ديد و بعد از برنامه احياء (قرآن به سر) به شهادت رسيد و در روز شهادت حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام در شهر قم تشيع شد. ان شاء الله با اهل بيت محشور باشد، روحش شاد و راهش گرامى .

در اين مسير بايد با حضور قلب و از روى واقعيت و در حالى كه خود را واقعا فقير و دست خالى بدانيم به سوى حق تعالى حركت نماييم و خطاب به خداوند عرض كنيم : «ما از تو به غير تو تمنايى نداريم».

همه چيز بر محور يقين به خداوند سبحان (جل واعلى) دور مى زند؛ بنابراين هر قدر اعتقاد و ايمان انسان به قدرت مطلقه الهيه بيشتر گردد، اشياى جهان هستى به همان نسبت در برابر او مطيع و منقاد خواهد شد.

ان شاء الله خداوند به همه ما باور و يقين درونى عنايت بفرمايد. (آمين !) پروردگارا! قلب ما را به نور ايمان و يقين ، و تمام وجود ما را به نور عمل صالح روشن فرما، ما را دوستدار مؤمنان و صالحان ، مخصوصا امام المتقين مولى الكونين اسدالله الغالب اميرالمؤمنان على بن ابيطالب عليه‌السلام قرار بده ، و محبت ما را نيز در دلهاى مؤمنان بيفكن ، و ما را دوست دار خداوند و خداوند را دوستدار ما قرار بده .

## سخنى پيرامون تكميل يقين

اما جمله دوم امام سجاد عليه‌السلام مى فرمايد:

وصحح بما عندك يقينى

بارالها، يقين مرا با آنچه از علم و قدرت در احاطه ذات اقدس توست ، تكميل بفرما.

رسول مكرم اسلام ، محمد بن عبدالله عليه‌السلام مى فرمايد:

الا ان الناس لم يؤ تو فى الدنيا شيئا خيرا من اليقين و العافيه ، فاساءلوهما الله (١٦٦)

آگاه باشيد! كه مردم دنيا از چيزى بهتر از يقين و عافيت برخوردار نشده اند، پس همواره آن دو نعمت را از خداوند درخواست نماييد.

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

افضل الايمان حسن الايقان (١٦٧)

برترين و بالاترين مراتب ايمان ، حسن يقين مؤمنين است .

يعنى اگر افراد با ايمان داراى يقين باشند، واجد عالى ترين مقام ايمان هستند.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

ما من شى ء اعز من اليقين (١٦٨)

هيچ چيزى عزيزتر و گرانقدرتر از يقين مؤمنين نسبت به مراتب ايمان نيست .رسول مكرم اسلام محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از جبرئيل امين سؤ ال كرد كه تفسير يقين چيست ؟ جبرئيل در پاسخ ، گفت : افرادى كه داراى يقين هستند، خدا را عبادت مى كنند و براى ذات اقدس او عمل مى نمايند، به طورى كه گويى خداوند را مى بينند و معبود بزرگشان مشهود آنان است .

بين دنيا و آخرت حجاب هاى متعددى وجود دارد كه اهل دنيا تا در اين جهان هستند، عالم آخرت را نمى بينند؛ موقعى كه پرده مرگ و پرده برزخ كنار برود و قيامت برپا شود، عالم آخرت مشهود مى گردد، بنابراين افراد با ايمان در اين جهان هر قدر به آخرت يقين داشته باشند، با مشاهده قيامت بر يقينشان افزوده مى شود، ولى حضرت على عليه‌السلام در مقام يقين نسبت به جميع شئون دينى ، از آن جمله قيامت ، آنقدر نيرومند و قوى است كه مى فرمايد:

وكشف الغطاء ما ازددت يقينا (١٦٩)

اگر تمام پرده ها از مقابل من كنار برود و تمام حقايق پنهان آشكار شود، چيزى بر يقين من افزوده نخواهد شد.

## علائم يقين

براى يقين علائمى در كتب اسلامى ذكر شده است ، از جمله پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام مى فرمايد:

يا على ! ان من اليقين الا ترضى بسخط الله احدا (١٧٠)

از جمله علائم يقين اين است كه خداوند را براى راضى كردن و خشنود نمودن يك انسان ، به غضب نياورى .

يعنى افراد با ايمان و يقين ، رضاى مخلوق را با غضب خالق معامله نمى كنند و خويشتن را در معرض عذاب عظيم قرار نمى دهند.

و از علائم ديگر يقين ؛ ناچيز شمردن امور مادى و رهايى از قيد و بندهايى است كه دنياپرستان خود را اسير آنها كرده اند و از درك كمالات واقعى محروم مانده اند، امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

اصل الزهد اليقين و ثمرته السعاده (١٧١)

زهد در دنيا و بى اعتنايى به ماديات به منزله درختى است كه ريشه آن يقين است و ميوه آن سعادت .

يعنى اگر انسانى داراى يقين واقعى و معتقد به اجر الهى در قيامت است ، خود را اسير امور مادى نمى كند، به حداقل زندگى قناعت مى كند و عمر خود را در تعالى و تكامل معنوى صرف مى كند و اين معناى زهد واقعى است ؛ ريشه اصلى آن يقين است و ميوه آن سعادت .

امام سجاد عليه‌السلام براى مصون ماندن از خطرات يقين ، متوجه حضرت حق (جل واعلى) مى شود و از ذات اقدسش استمداد مى كند و به زبان دعا مى گويد:

وصحح بما عندك يقينى

بارالها! با علم و قدرتى كه نزد توست ، يقين مرا تصحيح فرما.

## چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام

١ - لاتجعلوا علمكم جهلا، و يقينكم شكا، اذا علمتم فاعملوا، و اذا تيقنتم فاءقدموا (١٧٢)

دانشتان را جهل قرار ندهيد، و يقينتان را شك نپنداريد، هرگاه دانستيد به دنبال عمل باشيد و چون به يقين رسيديد، اقدام كنيد.

٢ - اءحى قلبك بالموعظه ، و اءمته بالزهاده ، و قوه باليقين ، و نوره بالحكمه (١٧٣)

دلت را با موعظه ، زنده دار و با زهد و بى اعتنايى به دنيا بكش و با يقين نيرو ببخش و با حكمت درخشان گردان .

٣ - و ما على المسلم من غضاضه فى اءن يكون مظلوما ما لم يكن شاكا فى دينه ، و لامرتابا بيقينه (١٧٤)

براى يك مسلمان ، مظلوم واقع شدن عيب و نقص نيست ، مادامى كه در دين خود شك نياورد و به يقين خود ترديد نكند.

٤ - اطرح عنك واردات الهموم بعزائم الصبر و حسن اليقين (١٧٥)

غم و اندوه هايى كه بر دلت وارد شود، با صبرى پايدار و يقينى نيكو از خود دور ساز.

٥ - باليقين تدرك الغايه القصوى (١٧٦)

با يقين به بالاترين درجه مقصود مى توان رسيد.

٦ - راءس الدين صحه اليقين (١٧٧)

باور صحيح ، راءس ديندارى است .

٧ - لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا (١٧٨)

اگر پرده ها بالا رود، بر يقين من افزوده نشود.

٨ - اليقين عنوان الايمان (١٧٩)

يقين به مبداء و معاد، علامت ايمان است .

٩ - اءصل الزهد اليقين ، و ثمرته السعاده (١٨٠)

ريشه زهد يقين است و ثمره آن نيك بختى است .

١٠ - عليكم بلزوم اليقين و التقوى ، فانهما يبلغانكم جنه الماءوى (١٨١)

بر شما باد به پاى بندى به يقين و پرهيزكارى ، زيرا اين دو شما را به بهشت برين مى رساند.

١١ - كن موقنا تكن قويا (١٨٢)

به خدا يقين داشته باش تا نيرومند باشى .

١٢ - من لم يوقن بالجزاء اءفسد الشك يقينه (١٨٣)

كسى كه به روز جزاء يقين نداشته باشد، شك ، يقين او را تباه خواهد كرد.

١٣ - من يؤ من يزدد يقينا (١٨٤)

كسى كه ايمان مى آورد، به يقين خود مى افزايد.

١٤ - من حسن يقينه ، حسنت عبادته (١٨٥)

كسى كه باورش خوب شود عبادتش خوب خواهد شد.

# فصل پنجم : تقوا و مراتب آن

قال على عليه‌السلام :

لاكرم كالتقوى

هيچ بزرگوارى ، مثل تقوا نيست .

نهج البلاغه ، حكمت ١١٣.

## معناى تقوا

تقوا در عرف شريعت به معنى نگهدارى نفس است از آنچه كه انسان را به گناه مى كشاند.

مراتب تقوا

١ - تقواى بدن : كه پاك كردن و مبرا نمودن آن است از كثافات و نجاسات ظاهرى .

٢ - تقواى نفس : كه پاك كردن و مبرا نمودن آن است از صفات رذيله و اوصاف خبيثه و وسوسه هاى شيطانى .

٣ - تقواى قلب : كه تخليه و پاك كردن آن است از غير حضرت حق ، كه صاحب اين خانه است . و بدين جهت است كه عرفا، قلب را به كعبه تعبير مى كنند، زيرا كعبه خانه ظاهرى و دل خانه باطنى خداوند است .

پس هر جا اين تقواى سه گانه حاصل شود، از الطاف خاص و عنايات مخصوص حضرت حق خواهد بود.

## انواع تقوا

١ - تقواى روحى : انسان بايد روح خود را به اندازه ايى تقويت نمايد كه تقوا در آن به صورت يك ملكه در آيد و آن را از آلودگى ها حفظ نموده و چنان روح قوى و پاكى داشته باشد كه بتواند به وسيله آن به خداوند نزديك شده و راه تكامل را طى كند.

٢ - تقواى مغزى و فكرى : تقوايى است كه انسان را از هر گونه مخاطره مغزى دور نموده و نمى گذارد مغز او به افكار نامتناسب آلوده گردد. كسى كه داراى تقواى مغزى است ، نه تنها با اعضا و جوارحش گناه نمى كند، بلكه فكر انجام گناه را هم به مغز خود راه نمى دهد.

٣ - تقواى اعضاء: اين است كه تمام قواى بدن و جوارح ، در اختيار و كنترل خود انسان باشد. چشم نتواند بدون اجازه به هر جا كه مى خواهد نگاه كند. گوش براى شنيدن هر نغمه ايى آزاد نباشد و همچنين اسفل اعضاء و... بايد با نيروى باطنى تقوا، همه اعضاى بدن را نگهدارى و در تحت مراقبت و كنترل قرار داد.

٤ - تقواى قلبى : خداوند عالم از تقواى قلبى به «شعائر الله» يعنى (علامت هاى خداوند) ياد كرده است و مى فرمايد:

(وَمَن يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّـهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ) (١٨٦)

كسى كه بزرگ بشمارد و بشناسد علامت هاى خدا را، پس بدرستى كه تقوا در قلب او برقرار است .

٥ - تقواى علمى : يعنى حفظ و نگهدارى مشاعر، از كج انديشى و اعتقاد باطل ؛ فرموده اند: اشرفيت علم موقوف است به اهميت موضوع آن علم ؛ بنابراين هر كسى كه طالب علم است ، بايد آن علمى را طلب كند كه با تقوا سنجيده شده و انسان را به راه حق بكشاند.

٦ - تقواى سياسى : تقوايى است كه بايد همه در آن را نظر داشته باشند، چون هيچ جامعه ايى بدون سياست پيش نمى رود. هرگاه در جامعه ايى سياست واقعى پياده نشود، آن جامعه رو به انحطاط مى رود و مستعمره جوامع ديگر مى شود؛ بنابراين بر همه افراد با تقواى جامعه لازم است كه آگاه باشند و نگذارند ابر قدرت هاى عالم بر آنها تسلط پيدا كنند.

٧ - تقواى اقتصادى : كه بر دو نوع است :

# ۶ - فصل ششم : نيت و مراتب آن

يكى اينكه : انسان به وسيله اين نوع تقوا، از خوردن مال مردم و به يغما بردن دسترنج ديگران و احتكار اموال عمومى مردم و امثال آن اجتناب كند و به حق ديگران تجاوز ننمايد.

و دوم آنكه : اگر توزيع حقوق مردم به دست او افتاد، عادلانه تقسيم نمايد (به يكى بيشتر و به يكى كمتر ندهد)؛ بنابراين تقواى اقتصادى در هر زمان براى مسلمانان ضرورى است .

٨ - تقواى جنسى : يكى از ضرورى ترين تقواهاست ، كه اگر رعايت نشود، فسادى خانمان سوز زندگى بشرى را تهديد خواهد كرد! اين موضوع نياز به بحث و توضيح زياد دارد كه مجال آن نيست .

٩ - تقواى طبى : در اين باره خداوند عالم دستورى دارد و مى فرمايد:

(كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ) (١٨٧)

بخوريد و بياشاميد، اما اسراف نكنيد، خداوند اسراف كنندگان را دوست ندارد. اصولا پرخورى سرچشمه تمام بيمارى هاست .

١٠ - تقواى لفظى : نگهدارى زبان است از سخنان زشت و دشنام و ناسزا، كه از نظر اسلام حائز اهميت فراوان مى باشد. عارفى مى گويد: همه خير دنيا و آخرت در يك كلمه خلاصه شده و آن تقواست . چرا كه در قرآن كريم خير و ثواب بسيارى بر تقوا مترتب شده است و سعادت دنيا و آخرت موقوف به آن گشته است .

## آثار و خواص تقوا در قرآن

ما از آثار و خواص تقوا، دوازده فايده را كه در قرآن آمده ، متذكر مى شويم :

١ - تقوا مورد مدح و ستايش قرار گرفته است : خداوند سبحان (جل واعلى) مى فرمايد:

(وَإِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) (١٨٨)

اگر صبر و تقوا پيشه سازيد، (شايسته است) چون اين از كارهاى مهم و قابل اطمينان است .

٢ - تقوا موجب ايمنى از شر دشمن مى گردد؛ خداوند سبحان (جل واعلى) مى فرمايد:

(إِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا )(١٨٩)

اگر صبر و تقوا پيشه سازيد، نقشه خائنانه دشمنان به شما زيانى نمى رساند.

٣ - تقوا موجب نصرت و پيروزى مى گردد؛ خداوند سبحان (جل واعلى) مى فرمايد:

(إِنَّ اللَّـهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوا وَّالَّذِينَ هُم مُّحْسِنُونَ) (١٩٠)

خداوند با كسانى است كه تقوا پيشه كردند، و كسانى كه نيكوكارند.

٤ - تقوا موجب نجات از مشكلات و روزى حلال مى گردد؛ خداوند سبحان (جل واعلى) مى فرمايد:

(وَمَن يَتَّقِ اللَّـهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا ﴿[٢](http://tanzil.net/?locale=fa_IR#65:2)﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ)(١٩١)

هر كه از خداوند بترسد و تقوا داشته باشد، راه نجاتى به رويش مى گشايد و از راهى كه تصور نمى كند، رزقش را مى رساند.

٥ - تقوا موجب اصلاح كارها مى گردد؛ خداوند سبحان (جل واعلى) مى فرمايد:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّـهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ) (١٩٢)

اى كسانى كه ايمان آورده ايد! تقواى الهى پيشه كنيد و سخن محكم و متين بگوييد، تا كردارتان را اصلاح كند.

٦ - تقوا موجب آمرزش گناه مى گردد؛ خداوند سبحان (جل واعلى) مى فرمايد:

(وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ) (١٩٣)

و خداوند سبحان جل و اعلى گناهان شما را بيامرزد.

٧ - تقوا موجب دوستى با خدا مى گردد؛ خداوند سبحان (جل واعلى) مى فرمايد:

(إِنَّ اللَّـهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ) (١٩٤)

خداوند متقين را دوست دارد.

٨ - تقوا موجب قبولى اعمال مى گردد؛ خداوند سبحان (جل واعلى) مى فرمايد:

انما يتقبل من المتقين (١٩٥)

خداوند اعمال را تنها از اهل تقوا مى پذيرد.

٩ - تقوا موجب بزرگوارى و عزت مى گردد؛ خداوند (جل واعلى) مى فرمايد:

(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّـهِ أَتْقَاكُمْ ۚ إِنَّ اللَّـهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ) (١٩٦)

گرامى ترين شما نزد خداوند با تقواترين شماست ؛ بدرستى كه خداوند دانا و آگاه است .

١٠ - تقوا موجب بشارت به هنگام مرگ مى گردد؛ خداوند سبحان (جل واعلى) مى فرمايد:

(الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿[٦٣](http://tanzil.net/?locale=fa_IR#10:63)﴾ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ) (١٩٧)

آنان كه ايمان آورده اند و تقوا پيشه كردند، در اين زندگى دنيا و در آن سراى آخرت مسرورند.

١١ - تقوا موجب آزادى از دوزخ مى گردد؛ خداوند سبحان (جل واعلى) مى فرمايد:

(ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوا وَّنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا) (١٩٨)

سپس آنان را كه تقوا داشته اند، از آن رهايى مى بخشيم و ظالمان را در حالى كه از ضعف و ذلت به زانو در آمده اند در آن رها مى سازيم .

١٢ - تقوا موجب ورود در بهشت مى گردد؛ خداوند سبحان (جل واعلى) مى فرمايد:

(أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ) (١٩٩)

براى پرهيزكاران آماده شده است .

خوشبختى دنيا و آخرت ، در سايه تقوا به دست مى آيد. تقوا گنج و غنيمتى فراوان ، خيرى زياد و رستگارى بى پايان است .

## چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام

١ - التقى رئيس الاءخلاق (٢٠٠)

پرهيز از گناه ، رئيس اخلاق است .

٢ - لايقل عمل مع التقوى و كيف يقل ما يتقبل ؟! (٢٠١)

عملى كه همراه با تقوا باشد كم نيست ، چگونه كم خواهد بود عملى كه مورد قبول درگاه خدا باشد!؟

٣ - لاعز اءعز من التقوى (٢٠٢)

هيچ عزتى ، عزيزتر و گرامى تر از تقوا و پرهيزكارى نيست .

٤ - اءلا و ان من صحه البدن تقوى القلب (٢٠٣)

آگاه باشيد كه پرهيزكارى دل ، از صحت بدن است .

٥ - اتق الله فى كل صباح و مساء (٢٠٤)

در هر صبح و شام رعايت تقوا كن .

٦ - المتقون فيها (فى الدنيا) هم اءهل الفضائل ، منطقهم الصواب ، و ملبسهم الاقتصاد، و مشيهم التواضع (٢٠٥)

پرهيزكاران در دنيا اهل فضائلند، گفتارشان راست و لباسشان متوسط و راه رفتنشان با تواضع و فروتنى است .

٧ - لاكرم اءعز من التقى (٢٠٦)

هيچ كرامت و بزرگى ، عزيزتر از تقوا نيست .

٨ - التقى سائق الى كل خير (٢٠٧)

تقوا سوق دهنده به سوى هر خير و خوبى است .

٩ - مخ الايمان التقوى و الورع ، و هما من اءفعال القلوب (٢٠٨)

پرهيزكارى و پارسايى اساس و مغز ايمان است و آن دو از كارهاى دل است .

١٠ - من اتقى الله اءحبه الناس (٢٠٩)

هر كه خدا ترس باشد، مردم او را دوست خواهند داشت .

١١ - المتقون قلوبهم محزونه ، وشرورهم ماءمونه (٢١٠)

پرهيزكاران دلهايشان غمگين و محزون است و مردم از بدى هايشان در امانند.

١٢ - التقوى ظاهره شرف الدنيا، و باطنه شرف الاخره (٢١١)

تقوا ظاهرش شرافت دنيا و باطنش شرافت آخرت است .

١٣ - ان التقوى عصمه لك فى حياتك ، و زلفى لك بعد مماتك (٢١٢)

به راستى كه تقوا در دنيا مراقب توست و در آخرت وسيله نزديكى تو به خداوند است .

١٤ - لاينفع الايمان بغير تقوى (٢١٣)

هيچ چيزى بازدارنده تر و هيچ نگهبانى بالاتر از تقوا نيست .

## فصل ششم : نيت و مراتب آن

عن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله :

يحشر الناس على نياتهم

مردم در قيامت بر طبق نياتشان محشور مى شوند.

ميزان الحكمه ، ج ١٠، ص ٢٧١.

## سخنى پيرامون نيت

امام سجاد عليه‌السلام در سومين جمله دعاى مكارم الاخلاق بعد از ذكر صلوات عرض مى كند:

وانته بنيتى الى احسن النيات

بارالها! نيت مرا به بهترين و پاكترين نيات منتهى كن .

ممكن است پرسيده شود كه آيا نيت در شرع مقدس اسلام داراى ارزش‍ خاصى مى باشد؟ معناى نيت چيست ؟

نيت در شرع مقدس اسلام اهميت فوق العاده اى دارد و خوب و بد آن مورد توجه شارع مقدس است و مردم را درباره آن دو آگاه فرموده است و اصلا برنامه اسلام اين است كه هر عملى را با رنگ و انگيزه آن مى پذيرد.

در كتاب هاى لغت آمده است كه :

النيه هى القصد و العزم على الفعل (٢١٤)

نيت عبارت است از: قصد و تصميم (كه آدمى براى انجام عملى در باطن اتخاذ مى كند و بر طبق آن عمل مى نمايد).

نيت آنقدر مهم است كه ارزش اعمال مردم بر وفق نيتى است كه دارند، و اصولا:

نيت المومن خير من عمله

نيت مؤمن از عملش بهتر است .

اگر قصدشان خوب و عالى باشد، عمل آنان ارزنده و پرقيمت مى باشد؛ اما اگر نيتشان آلوده و پليد باشد، عمل آنان ارزش معنوى ندارد و مى تواند منشاء كيفر شود.

در روايتى از جابر بن عبدالله انصارى نقل شده است كه مى گويد:

سمعت رسول الله يقول : رجلان فى الاءجر سواء: رجل مسلم اعطاه الله ما لايعمل فيه بطاعه الله و رجل فقير يقول : اللهم لو شئت رزقتنى ما رزقت اخى ، فاعمل فيه بطاعه الله (٢١٥)

شنيدم كه پيغمبر گرامى فرمودند: دو مرد در اجر و پاداش با يكديگر مساوى هستند: اول آن مردى كه خداوند به او ثروت عطا كرده و او ثروت خود را در راه طاعت خداوند سبحان (جل واعلى) مصرف مى كند و آن مرد فقيرى كه مال ندارد و مى گويد؛ بارالها! اگر بخواهى به من رزق عنايت كنى و مال بدهى ، همانند آنچه به برادر دينى ام داده ايى ، من هم مانند آن برادرم ، به طاعت تو عمل مى كنم .

پيغمبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: اين دو مرد در اجر مساوى هستند، با اينكه اولى نيت خوب كرده و مال داده ، ولى دومى ! فقير بوده و فقط قصد و اراده طاعت خدا را، در صورتى كه تمكن و ثروت داشته است .

و همچنين روايت ديگرى از وجود مقدس پيامبر اسلام محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است كه فرمود:

انما الاءعمال بالنيات و لكل امرى مانوى ، فمن غزا ابتغاء ما عندالله (عزوجل) فقد وقع اجره على الله (عزوجل) و من غزا يريد عرض الدنيا او نوى عقالا لم يكن له الا ما نوى (٢١٦)

اعمال مردم تابع نيت هاى آنان است و هر كسى آن چيزى را كه قصد كرده است به دست مى آورد. بعد مى فرمايد؛ كسى كه به جنگ مى رود و در جبهه جنگ جهاد مى كند و قصد او فقط براى رضاى خداوند است ، اجر او بر عهده خدا است . اما كسى كه به جنگ مى رود، ولى قصد او اموال دنيوى و متاع هاى زندگى است ؛ لم يكن له الا ما نوى چيزى جز آنچه كه نيت كرده ، نصيبش نمى شود.

امام سجاد عليه‌السلام به درگاه الهى عرضه مى دارد: خدايا! نيت مرا به بهترين نيت ها منتهى بفرما.

از اين جمله امام روشن مى شود كه نيت همانند يقين داراى مراتب و درجات است ، كه امام بهترين آن را از درگاه الهى درخواست مى كند.

براى روشن شدن درجات نيت ، مثلى را در مورد عبادت ذكر مى كنيم : گاهى قصد انسان در عبادت زشت است و پليد، گاهى تصميم انسان در عبادت ، خوب است و درست و گاهى نيت آدمى در عبادت ، خوب تر است و عالى تر، يعنى اينكه بهترين نيت است .

اما قسم اول : يعنى قصد زشت و پليد در عبادت ، همانند بندگى رياكاران است . كسى كه مى خواهد عبادت صحيح انجام دهد، بايد آن را براى خدا و به قصد قربت انجام دهد. اما اگر كسى براى جلب توجه مردم و نفوذ در افكار آنان و براى اينكه مردم درباره او بگويند: فرد خوبى است ، رياكارانه عبادت مى كند و در باطن كمترين توجهى به خداوند ندارد و تمام توجه او به مردم و جلب قلوب آنان است ، اين نيت در اسلام بسيار پليد است .

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

از خدا بترسيد و از ريا اجتناب كنيد كه ريا شرك به خداوند است و عمل رياكاران در قيامت حبط مى شود.

در اسلام نه تنها ريا در عبادت ، موجب انحراف از صراط مستقيم و مايه بدبختى است ، بلكه رياكارى در غير عبادات نيز مذموم و ناپسند است . از امام صادق عليه‌السلام چنين نقل شده :

النيه اءفضل من العمل الا و ان النيه هى العمل ، ثم تلا قوله (عزوجل): (قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ)، يعنى على نيته (٢١٧)

نيت افضل از عمل است ، اصلا نيت همان عمل است . سپس آيه (قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ)را قرائت فرمود و اضافه نمود كه منظور از شاكله همان نيت است .

قرآن حقيقت عمل صالح را در يك بيان بليغ بازگو مى نمايد:

(فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا )(٢١٨)

كسى كه مى خواهد خدا را ملاقات كند در حالى كه پروردگار از او راضى و خشنود باشد، بايد در دوران زندگى و در ايام حيات ، اعمال صالحه انجام دهد و در امر عبادت براى پروردگار شريكى قرار ندهد.

به تعبير روشن تر، تا حقيقت خلوص و اخلاص در عمل لحاظ نشود، رنگ عمل صالح به خود نخواهد گرفت ، انگيزه الهى داشتن است كه به عمل انسان عمق مى دهد و نورانيت مى بخشد و جهت صحيح مى دهد، اما هنگامى كه اخلاص از ميان رفت ، عمل ، بيشتر جنبه ظاهرى پيدا مى كند و به منافع شخصى گرايش پيدا مى كند و عمق و اصالت و جهت صحيح خود را از دست مى دهد.

در حقيقت اين عمل صالحى كه از انگيزه الهى و اخلاص ، سرچشمه گرفته و با آن آميخته شده ، گذرنامه لقاى پروردگار است . اخلاص آن است كه محرك انسان از هر گونه شائبه غير الهى پاك باشد.

جالب توجه اينكه در شاءن نزول اين آيه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنين نقل شده است كه : شخصى محضر حضرت عرض كرد: يا رسول الله ! من در راه خدا انفاق مى كنم و صله رحم به جا مى آورم و اين اعمال را فقط به خاطر خدا انجام مى دهم ، اما وقتى كه مردم از اين اعمال من سخن مى گويند و ستايش مى كنند مسرور و خوشحال مى شوم ، اين اعمال من چگونه است ؟ حضرت سكوت فرمودند و سخنى بيان نفرمودند، تا اينكه آيه فوق نازل شد و به اين سؤ ال پاسخ داد، كه تنها عملى مقبول درگاه الهى است كه با اخلاص كامل همراه باشد.

بدون شك منظور از اين روايت آن حالت سرور غير اختيارى نيست ، بلكه حالتى است كه انگيزه عمل انسان گردد و يا حكايت از عدم خلوص نيت كند. نيت خوب و خوب تر، يا همان حسن و احسن را با توجه به انگيزه عبادات مؤمنين عادى كه اكثريت جامعه مسلمين از آنان تشكيل يافته است و انگيزه عبادات اولياى بزرگوار الهى كه در هر عصر و زمان عده معدودى بوده و هستند مى توان تشخيص داد.

يك انسان مسلمان عادى كه به خداوند و نبوت پيامبرانش و به روز جزا، ايمان واقعى دارد و قرآن را وحى خداوند مى داند و به تمام محتويات آن مؤمن و معتقد است و در كتاب خدا دقت مى كند و مى بيند كه خداوند در آيات بسيارى به افراد مؤمن و صاحبان اعمال صالحه وعده بهشت جاودان داده است و از آن جمله فرموده است :

(وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ) (٢١٩)

اى پيغمبر! به افرادى كه ايمان آورده اند و داراى اعمال صالحه اند مژده بده كه در قيامت از جنات و رحمتهاى بزرگ خداوند برخوردارند.

همچنين مى بينيم كه در مواقع زياد و متعددى خداوند از گناهكاران سخن به ميان مى آورد و به آنان وعده عذاب قطعى مى دهد، عذابى بسيار شديد كه از آن جمله مى فرمايد:

(فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ ۖ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ) (٢٢٠)

به اين مردم بگو: اگر فرمان نمى بريدش و نخواهيد برد، از عذابى بترسيد و از آتشى بپرهيزيد كه آتشگيره و هيزم آن (بدن هاى) مردم و سنگ ها (بتها) است .

اين افراد با ايمان براى اطاعت امر الهى و انجام وظيفه عبوديت و بندگى ، نماز مى خوانند؛ اما انگيزه آنان در نماز، نيل به بهشت جاودانى است كه خدا وعده فرموده و مؤمنين را به آنان بشارت داده است و همچنين اين افراد با ايمان از منهيات الهى پرهيز مى كنند و به منظور اطاعت فرمان او پيرامون گناه نمى گردند و انگيزه آنان در اين عمل آن است كه از عذاب شديد الهى محفوظ باشند و گرفتار مصائب و بلاهاى قيامت نشوند. نيت اين افراد خوب است و حسن و عملى را كه انجام مى دهند صحيح و طبق موازين شرع مقدس اسلام مى باشد. اما نيت بهتر و قصد نيكوتر، اراده خالصى است كه ؛ ائمه معصومين عليهم‌السلام و اولياى گرامى در دل دارند. انگيزه آنان در اطاعت خداوند نيل به پاداش قيامت يا محفوظ ماندن از عذاب قيامت نيست ، بلكه آنان خداوند را براى خدا عبادت مى كنند و منشاء چنين بندگى ، ايمان كامل و معرفت بسيار رفيع نسبت به ذات پروردگار سبحان است .

آمده است كه حضرت على عليه‌السلام در پيشگاه الهى عرض ‍ مى كند:

الهى ما عبدتك خوفا من نارك و لاطمعا فى جنتك ، لكن وجدتك اهلا للعباده فعبدتك (٢٢١)

خدايا عبادت و بندگى من نه براى ترس از آتش توست و نه به منظور نيل به بهشت جاودان است ، بلكه تو را شايسته عبادت دانستم ؛ از اين رو تو را بندگى نمودم .

اميد به ثواب روز جزا و ترس از عذاب شديد قيامت كه در قرآن شريف مكرر و با عبارات مختلف خاطرنشان گرديده ، بزرگترين محرك مسلمانان در اطاعت از اوامر الهى و اجتناب از منهيات خداوند بوده و هست و نيتى اين چنين از نظر علمى منافى با خلوص و قصد قربت نيست و از نظر روايات مورد تاءييد ائمه معصومين عليهم‌السلام مى باشد.

در روايتى از رئيس مكتب تشيع و كشاف حقايق ، وجود با بركت حضرت امام جعفر صادق عليه‌السلام نقل شده است كه مى فرمايد:

ان العباد ثلاثه : قوم عبدوا الله (عزوجل) خوفا، فتلك عباده العبيد

عبادت كنندگان خداوند سه گروهند: گروهى خدا را از ترس عذاب بندگى مى كنند و اين عبادت بردگان است كه اطاعتشان از ترس كيفر مولى است .

و قوم عبدوا الله تبارك و تعالى طلب الثواب ، فتلك عباده الاجراء

و گروهى خداوند را به منظور دستيابى به پاداش ، عبادت مى كنند و اين عبادت اجيران و مزد بگيران است .

و قوم عبدوا الله (عزوجل) حبا له ، فتلك عباده الاحرار و هى افضل العباده (٢٢٢)

و گروهى خداوند را به انگيزه محبت و دوستى خداوند عبادت مى كنند و اين عبادت آزادگان و برترين و بالاترين عبادات است .

حضرت ، عبادت گروه اول و دوم را عبادت خوانده و در رديف گروه سوم ذكر فرموده است ، ولى عبادت گروه سوم را بهترين و برترين بندگى معرفى نموده و عباد اين گروه را گروه آزادگان و احرار خوانده است . پس تا اينجا روشن شد كه نيتهاى مردم در عباداتى كه انجام مى دهند، متفاوت است و ارزش عبادت هر فردى به تناسب ارزش نيت اوست .

رسول مكرم اسلام محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

انما الاءعمال بالنيات و لكل امرى ما نوى (٢٢٣)

اعمال مردم تابع نيتهاى آنان است و نصيب هر فرد از عملى كه انجام داده آن چيزى است كه در نظر داشته است .

مردى بر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گذر كرد، اصحاب آن حضرت او را مردى فعال و قوى يافتند، به حضرت عرض كردند: چه خوب بود اين مرد، نيرو و نشاطى را كه دارد در راه خدا مصرف مى نمود و براى او فعاليت مى كرد. حضرت در پاسخ فرمودند: اگر سعى و عمل او براى پدر و مادر پيرش باشد، كار او در راه خداوند است و اگر انگيزه او در عمل رياكارى و فخر نمودن بر ديگران باشد، كار او براى شيطان است . پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

يحشر الناس على نياتهم (٢٢٤)

مردم در قيامت بر طبق نياتشان محشور مى شوند.

امام سجاد عليه‌السلام از پيشگاه الهى درخواست مى كند: بارالها! نيت مرا به بهترين و بالاترين نيت ها منتهى بفرما.

خداوند ان شاء الله تمام اعمال و تمام نيت هاى ما را در راه خودش به بهترين نحو ممكن قرار دهد. آمين يا رب العالمين

## تكميل نيت

حضرت زين العابدين و الساجدين على بن الحسين عليه‌السلام به درگاه الهى عرضه مى دارد:

اللهم وفر بلطفك نيتى ، وصحح بما عندك يقينى ، و استصلح بقدرتك ما فسد منى

قبل از ورود به بحث ، اولا: لازم است ، در مورد دو كلمه «وفر» و كلمه «لطف» توضيح داده شود: بعضى از افعال در لغت عرب ، هم به معناى لازم و هم به معناى متعددى مى آيد، كه فعل «وفر» نيز از اين افعال مى باشد، گاهى مى گويند: وفرالشى يعنى تم و كمل ؛ فلان چيز به حد كمال و تمام خود رسيد، و گاهى مى گويند: وفرته اى اءتممته و اكملته ؛ يعنى فلان چيز را تتميم و تكميل نمودم .

اين كلمه در دعاى امام سجاد عليه‌السلام به معناى متعددى آمده است و امام از درگاه الهى درخواست نمى نمايد كه : پروردگارا! نيت مرا به لطف خود تام و كامل بفرما. اما كلمه «وفر» به معناى ديگر نيز آمده و آن به معنى صيانت و محافظت است . مثلا: وقتى مى گويند: وفر عرضه ؛ يعنى فلانى عرض و آبرو و شرف او را از خطر محافظت نمود. ممكن است مراد امام تكميل و تتميم نيت باشد و همين طور ممكن است مراد حضرت حفاظت و صيانت نيت باشد.

اما كلمه «لطف» نيز به دو معنا مى باشد: يكى به معناى (رفق و مدارا) و ديگر به معناى (رقيق و دقيق) است . امام عليه‌السلام كاءنه مى خواهد در پيشگاه الهى عرض كند: پروردگارا! عنايتى كن و نيت مرا تكميل بفرما! اما با رفق و مدارا، نه اينكه در مضيقه و رنج قرار بدهى .

معناى ديگرش اينكه : پروردگارا! نيت مرا كامل گردان ، (يعنى با يك تصرف صحيح و دقيق و پنهانى در وجود من آن هدف مقدس)، يعنى تتميم و تكميل نيت را تعليم بنما و به من عطا بفرما.

اولين نشانه تكميل و تتميم نيت ، آن حالت مقدس خلوص و پاكى است كه در نهان يك فرد الهى به وجود مى آيد، هر قدر آن نيت خالص تر باشد از كمال بيشترى برخوردار است .

## نيت تام و كامل و آثار آن

اما صاحب نيت تام و كامل آن كسى است كه به هيچ وجه خود را اسير مسائل معنوى ثواب و عقاب ننمايد، بلكه خدا را فقط و فقط براى شكر گزارى عبادت كند و اداى وظيفه بندگى در مقابل خدا، يعنى خدا را براى خدا عبادت كند نه آنكه خدا را براى نيل به ثواب و يا مصون ماندن از عذاب و نقمت ، عبادت كند.

از امام سجاد عليه‌السلام روايت شده است كه در آن مى فرمايد: ميل ندارم خدا را به منظور منفعت و نيل به بهشت سعادت بندگى كنم ! همچنين ميل ندارم خدا را از ترس عذاب و عقاب ذات اقدس الهى عبادت كنم تا مانند بردگان باشم .

در اين موقع قيل فلم تعبده ؛ به حضرت عرض شد: پس شما خدا را به چه انگيزه ايى عبادت مى كنيد؟ قال : لما هو اءهله باءياديه على و انعامه ؛ من خدا را براى اينكه سزاوار و شايسته پرستش و بندگى است ، عبادت مى كنم ، براى نعمت هايى كه به من داده و مرا مشمول فيض هاى گوناگون خود فرموده است .

چنين عبادتى بهترين و عالى ترين عبادت هاست و نيت عبادت به اين كيفيت نيت كامل و تمام است ، همان نيتى كه امام سجاد عليه‌السلام از خداوند خواسته ، كه به لطف و به راءفت و رحمت خود نيت مرا تتميم و تكميل بفرما.

يكى ديگر از آثار تماميت و كمال نيت اين است كه افراد با ايمان تمناى همكارى و هميارى با مجاهدين راه خدا، و همچنين تمنا و هميارى با نيكوكاران را در ضمير داشته باشند؛ ولى بر اثر ناتوانى يا بيمارى نتوانند عملا آنان را يارى نمايند؛ چنين نيت مقدسى ، صاحبش را از پاداش الهى بهره مند مى سازد و بدون اينكه تحمل رنج و زحمتى كرده باشد، از اجر بارى تعالى برخوردار مى گردد.

رسول مكرم اسلام محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: ما در مدينه كسانى را ترك كرديم ، ولى هم اكنون هيچ واديى را نمى پيماييم و از هيچ بلندى بالا نمى رويم و از هيچ پستى پايين نمى رويم ، مگر اينكه آنان با ما هستند.

عرض شد يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ! چگونه با ما هستند با آنكه حضور ندارند؟ حضرت فرمودند: به نيت هاى خود با ما هستند، يعنى در منزل مريض هستند، ولى در نيت خود آرزومندند كه با ما باشند و خداوند اجرى نظير اجرى كه به مجاهدين همراه يكديگر عنايت مى نمايد، به آنان نيز عطا مى فرمايد (٢٢٥).

در روايات تاريخى وارد است كه : پس از آنكه خداوند على عليه‌السلام را بر اصحاب جمل پيروز نمود، يكى از دوستان و اصحاب آن حضرت گفت : دوست داشتم كه فلان برادرم در اينجا بود و ناظر پيروزى شما و يارى خداوند به شما مى شد.

حضرت در پاسخ فرمودند: آيا دوست شما به ما متمايل است و نيت پيروزى ما را دارد؟ گفت : بله .

حضرت فرمود: او با اين نيتى كه دارد، همانند ديگر اصحابمان شاهد و حاضر در اين معركه بوده و در جنگ جمل شركت داشته است ، نه فقط دوست شما، بلكه كسانى هم اكنون در اصلاب پدران و ارحام مادران هستند و به دنيا نيامده اند، اما پس از ولادت و رسيدن به سر حد بلوغ ، قضاياى جمل را مى شنوند و در دل آرزو مى كنند كه اى كاش ! ما هم در ركاب اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى بوديم ، خداوند آنان را نيز از اجر اصحاب من و همانند پاداش آنان برخوردار مى نمايد (٢٢٦).

يكى ديگر از آثار تتميم و تكميل نيت اين است كه : خداوند آدمى را به نسبت كمال نيتى كه در ضميرش دارد، نسبت به امور سعادت بخش و مفيد، موفق مى دارد. كسى كه از خداوند مى خواهد كه مرا در تحصيل علم و فراگرفتن دانش موفق بدار، توفيق خداوند به او متناسب با نيت و تصميمى است كه در تحصيل عمل دارد. آن كس كه نيتش تحصيل تام و كامل است ، از توفيق بزرگ خداوند برخوردار مى گردد و آن كس كه فاقد چنين تصميمى است ، موفقيتش در تحصيل علم به تناسب همان نيت محدود و ناتمام است .

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

على قدر النيه تكون من الله العطيه (٢٢٧)

خداوند، عطيه توفيق را به مقدار نيت به صاحب آن عنايت مى فرمايد.

و باز مى فرمايد:

من حسنت نيته امده التوفيق (٢٢٨)

كسى كه نيت خوب دارد، توفيق پروردگار مددكار او خواهد بود.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: مقدار يارى خداوند بر بندگان بر وفق مقدار نيت آنان است ، كسى كه نيت پاك ، صحيح و كامل دارد، يارى خداوند هم به او كامل خواهد بود، اما كسى كه نيت كوتاه دارد، يارى خداوند هم به او كم و كوتاه مى باشد.

يكى ديگر از آثار تكميل و تتميم نيت ، بهره مندى صاحب آن از پاداشهاى وسيع و گسترده حضرت حق (جل واعلى) است (٢٢٩).

امام سجاد عليه‌السلام اين موفقيت عظيم را در دعاى نهم صحيفه سجاديه از پيشگاه الهى درخواست نموده است ، آنجا كه مى گويد:

اللهم فصل على محمد و آله و اجعل همسات قلوبنا و حركات اعضائنا و لمحات اعيننا و لهجات السنتنا فى موجبات ثوابك حتى لاتفوتنا حسنه نستحق بها جزاءك و لاتبقى لنا سيئه نستوجب بها عقابك

بارالها! بر محمد و آلش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درود بفرست و آن چنان كن كه خاطرات دلهاى ما، حركات اعضاى ما، چشم بر هم زدن هاى ما و گفته هاى زبانهاى ما در امورى به جريان افتد كه مايه جلب رحمت و پاداش تو باشد، چنانكه هيچ كار خوبى كه مايه استحقاق اجر و پاداش توست از ما فوت نشود و هيچ گناهى كه مستوجب عقاب توست براى ما باقى نماند.

نيت پاك و كامل چنين ، مى تواند انسان را در جميع جهات ظاهر و باطن پاك و منزه نگه دارد و او را از آلوده شدن به اعمال زشت و انديشه هاى ناروا حفاظت نمايد.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: كسى كه نيت صادقانه و پاك دارد، صاحب قلب سليم است ؛ زيرا سالم ماندن قلب از خاطرات زشت و انديشه هاى ناروا به اين است كه نيت ما در جميع شئون براى خدا باشد و در كتاب مقدس ما، قرآن آمده است كه در قيامت ، مال و اولاد به انسان نفعى نمى رساند، تنها قلب سليم است كه مى تواند موجب نجات انسان ها شود و آنان را از خطرات و عذاب بزرگ قيامت رهايى بخشد (٢٣٠).

## چهارده كلام نورانى

١ - قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ان نيه المؤمن خير من عمله و نيه الكافر شر من عمله (٢٣١)

بدرستى كه نيت مؤمن از عملش بهتر است ، و نيت كافر از عملش بدتر است .

٢ - قال على عليه‌السلام : النيه الصالحه احد العملين (٢٣٢)

نيت راست نيكو يكى از دو عمل است (يعنى حكم عمل صالح دارد به اعتبار اينكه ثواب بر آن مترتب شود هر چند آن عمل ميسر نشود، و به فعل نيايد.)

٣ - قال على عليه‌السلام : اقرب النيات بالنجاح اعودها بالصلاح (٢٣٣)

نزديكترين انديشه ها به نجات و پيروزى برگردنده ترين آنهاست به صلاح و درستى (يعنى باعث اين شود كه آن مطلب زودتر به عمل آيد و آن به صلاح نزديكتر باشد).

٤ - قال على عليه‌السلام : ان الله تعالى يدخل بحسن النيه و صالح السريره من يشاء من عباده الجنه (٢٣٤)

بدرستى كه خدا كه بلند مرتبه است به سبب نيكى نيت و نهان صحيح هر كه را خواهد از بندگان خود به بهشت داخل مى كند.

٥ - قال على عليه‌السلام : جميل النيه سبب لبلوغ الامنيه (٢٣٥)

نيت نيكو سبب رسيدن به مراد است .

٦ - قال على عليه‌السلام : حسن النيه جمال السرائر (٢٣٦)

نيكويى نيت و قصد، جمال و زيبايى نهان هاست .

٧ - قال على عليه‌السلام : حسن النيه من سلامه الطويه (٢٣٧)

نيكويى نيت و قصد از سلامتى نهان است (يعنى ناشى از سلامتى و خوبى باطن و اخلاق مى شود).

٨ - قال على عليه‌السلام : اذا فسدت النيه وقعت البليه (٢٣٨)

هرگاه نيت فاسد شود، بلا واقع شود.

٩. قال على عليه‌السلام : من الشقاء فساد النيه (٢٣٩)

فاسد بودن قصد و نيت از بدبختى است .

١٠ - قال على عليه‌السلام : ان تخليص النيه من الفساد اشد على العاملين من طول الاجتهاد (٢٤٠)

بدرستى كه خالص كردن نيت از فساد سخت تر است بر عمل كنندگان از درازى اجتهاد (يعنى بذل طاقت يا مشقت كشيدن).

١١ - قال على عليه‌السلام : تقرب العبد الى الله سبحانه باخلاص ‍ نيته (٢٤١)

نزديكى جستن بنده بسوى خداوند سبحان به خالص گردانيدن نيت اوست .

١٢. قال على عليه‌السلام : لاشى ء اءفضل من اخلاص عمل فى صدق نيه (٢٤٢)

نيت چيزى افزون تر از خالص كردن عملى در راستى نيت نيست .

١٣. قال على عليه‌السلام : لا عمل لمن لانيه له (٢٤٣)

عملى براى كسى نيست كه نيتى براى آن عمل نباشد (يعنى همه عمل ها همراه با نيت است).

١٤ - قال على عليه‌السلام : لايكمل صالح العمل الا بصالح النيه (٢٤٤)

شايسته بودن عمل كامل نمى شود مگر به شايسته بودن نيت (يعنى حتما بايد قصد و نيت شايسته باشد).

# فصل هفتم : عمل و مراتب آن

قال على عليه‌السلام :

طوبى لمن ذكر المعاد و عمل للحساب

خوشا به حال كسى كه معاد را به ياد آورد و براى حساب كار كند.

نهج البلاغه ، حكمت ٤٤

## سخنى در مورد عمل

.امام سجاد عليه‌السلام در دعاى چهارم خود، به درگاه الهى عرضه مى دارد:

وبعملى الى احسن الاعمال

بارالها؛ عملم را به بهترين و بالاترين و نيكوترين اعمال منتهى بفرما.

از اين جمله امام كه در مورد احسن الاعمال مى فرمايد، معلوم مى شود كه اعمال مردم نيز مانند نيت هايشان از نظر ارزش معنوى ، درجات و مراتبى دارد.

پس بحث ما اولا: درباره عمل نيك است ؛ ثانيا: در خلال بحث به اين مطلب مى پردازيم كه : اعمال نيكى كه به بدى منتهى مى شود و ارزش خود را از دست مى دهد، چگونه است ؟

اولين مطلبى كه بايد در مورد عمل نيكو عرض كنيم اين است كه عمل بايد مطابق با سنت اسلام و مطابق با برنامه شرع مقدس باشد. پس اگر از نظر گفتار و حركات و جوارح ، با شرع مقدس اسلام و با سنت پيامبر و اهل بيت منطبق نباشد، اصولا آن را نمى توان عمل نيك ناميد.

حديثى از رسول مكرم اسلام محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده كه مى فرمايد:

لايقبل قول الا بالعمل و لايقبل قول و عمل الا بنيه و لايقبل قول و عمل و نيه الا باصابه السنه (٢٤٥)

سخنى پذيرفته نمى شود، مگر با عمل و سخن و عملى قبول نمى شود، مگر با نيت و سخن و عمل و نيتى مقبول نيست ، مگر آنكه منطبق با سنت باشد.

بنابراين انجام عمل نيك در آيين مقدس اسلام بايد هم به زبان باشد، هم به بدن و هم به نيت و تمامى اين سه قسم بايد منطبق با برنامه شرع مقدس . اسلام و تعاليم مقدس حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انجام گيرد.

خداوند در قرآن شريف مى فرمايد:

(الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا)(٢٤٦)

خداوند مرگ و حيات را آفريد براى اينكه شما را آزمايش كند تا معلوم شود كداميك از شما عمل تان بهتر است .

امام صادق عليه‌السلام در ذيل اين آيه مى فرمايد:

ليس يعنى اءكثر عملا ولكن اءصوبكم عملا (٢٤٧)

خداوند كه در اين آيه مى فرمايد: احسن عملا حجم و مقدار عمل ، منظور نيست ؛ بلكه مراد اين است كه خدا شما را بيازمايد تا معلوم شود كردار كدام يك از شما به واقعيت و اصابت با حقيقت نزديك تر است . پس ‍ اكثر بودن عمل معيار و ملاك نيست ، بلكه احسن بودن عمل ملاك مى باشد.

افراد بايد در دنيا طورى قدم بردارند كه بتوانند از آن كارهاى نيك و شريفى كه در اينجا انجام مى دهند در آخرت مستفيذ و بهره مند گردند.

شخصى از محضر اميرالمؤمنين على عليه‌السلام درخواست نمود كه او را موعظه كند؛ حضرت در مقام اندرز دادن به او فرمود:

از آن مردمى مباش كه اميد به پيروزى و سعادت در آخرت داشته باشند، بدون اينكه در دنيا اعمال نيك و صالحى انجام داده باشند.

## تاءثير عمل در اخلاق

دين برنامه اى عملى است كه از جانب خداوند براى پرورش مردم معين شده تا اينكه مردم مطابق آن برنامه رفتار كنند و عقايد پاك و اخلاق نيك و اعمال شايسته كسب نمايند. فلذا دستورهاى دينى بر سه گونه است يا به عبارت ديگر داراى سه فصل است :

١ - فصل عقايد؛

٢ - فصل اخلاق ؛

٣ - فصل عمل ؛ كه اين فصل از ديگر فصل ها مهم تر مى باشد، چون عمل خوب منشاء پيدايش عقايد پاك و نيكو گشتن اخلاق مى باشد؛ چرا كه انسان موجودى است عملى ، بايد عمل كند تا عالم شود و بايد عمل كند تا اخلاقش نيكو شود.

البته آن گونه كه عمل منشاء پيدايش عقايد است منشاء پيدايش اخلاق نيست و منشاء پيدايش اخلاق دو چيز است : اول ، وراثت و دوم ، محيط و عمل ناشى از اخلاق ؛ يعنى انسان هر گونه خلقى داشته باشد مطابق آن عمل مى كند، اما با اين حال عمل نيز منشاء پيدايش بعضى از خلقيات در انسان مى شود.

مايه خوشبختى انسان اين است كه موجودى زنده و داراى فكر و اراده است . انسان مانند سنگ و فلز نيست كه اگر آن را در نقطه اى بگذارند، خودش نتواند جاى خود را عوض كند؛ يا اگر فرضا آن را خم كنند نتواند راست شود. انسان خود مى تواند جابه جا شود و مى تواند قامت خود را راست و خم كند و در طول زندگى از اين خم و راست شدن ها زياد براى او اتفاق مى افتد، خيلى از ناملايمات كه باعث افسردگى او مى شود و او بعد از اندك زمانى آن ناملايمات را تحمل مى كند و به حيات خود ادامه مى دهد.

انسان زنده است ؛ پس داراى حركت و حس است و اخلاق انسان به مقتضاى فهمى كه دارد، رشد پيدا مى كند.

اگر چه عمل انسان تابع اخلاق اوست ، يعنى انسان هر گونه خلقى داشته باشد مطابق آن عمل مى كند، پس عمل انسان در پيدا شدن اخلاق مؤ ثر است . فلذا دين دستورهاى عملى داده است تا انسان آن دستورات را به كار گيرد و در نتيجه بتواند اخلاق بد خود را ضعيف و اخلاق نيكويش را قوى كند.

## سليمان و عمل صالح

حضرت سليمان عليه‌السلام با داشتن قدرت و حكومت بى نظير تقاضايش از خداوند اين است كه عمل صالح را به طور مداوم انجام دهد و از آن بالاتر در زمره بندگان صالح خدا باشد.

از اين داستان روشن مى شود كه : براى اينكه ارزش عمل ، هرچه بهتر و عالى تر در نظرمان روشن شود بايد توجه كنيم كه در زندگى چگونه قدم برداريم و با چه كيفيتى عمر شريف خود را سپرى كنيم .

روايتى را كه از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ذكر شده ، بيان مى كنيم ، حضرت مى فرمايد: براى هر يك از شما سه دوست وجود دارد:

منهم من يمتعه بما ساءله فذلك ماله

يكى از دوست ها كه تو را از تمنيات و خواهش هايت بهره مند مى كند و خواسته هاى تو را جامه عمل مى پوشاند، كه دارايى و ثروت توست .

منهم خليل ينطلق معه ، حتى يلج القبر ولايعطيه شيئا ولايصحبه بعد ذلك ، فاولئك قريبه

دوست ديگر تو كه با تو همقدم و همراه است تا هنگامى كه به خانه قبر وارد شوى و پس از دفن از تو جدا مى شود، نه به تو چيزى مى دهد و نه با تو مصاحبت مى كند كه اقربا و بستگانت مى باشند.

ومنهم خليل يقول : والله اءنا ذاهب معك حيث ذهبت ولست مفارقك فذلك عمله ، ان كان خيرا و ان كان شرا (٢٤٨)

اما دوست سوم كه همراه انسان مى ماند، عمل انسان است ؛ عمل مى گويد: به خدا سوگند هر جا بروى من با تو همراهم و هرگز از تو جدا نمى شوم ، خواه عمل خوب باشد و خواه زشت و ناپسند.

بنابراين اعمال ما در دنيا از ما صادر مى شود، ولى از ما جدا نمى شود، در عالم برزخ همراه ماست ، در عالم قيامت با ماست . همان اعمال است كه اگر خوب باشد ما را به بهشت سعادت مى برد و اگر بد باشد، ما را به جهنم مى راند و به عذاب سنگين قيامت معذب مى سازد.

سخن خوب گفتن و حرف صحيح زدن آسان است ، همه مى توانند به يكديگر توصيه كنند كه راست بگوييد و درستكار باشيد و حقوق مردم را حفظ كنيد و حق همسايگان را رعايت نماييد، اما اين حرف ها، زمانى ارزش ‍ دارد كه ، گوينده خودش به اين حرف هاى زيبا عمل نمايد و حرف و عملش ‍ با هم منطبق باشد.

يكى از امتيازات رسول مكرم اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومين عليهم‌السلام اين بود كه وقتى سخن مى فرمودند، اول خودشان به آن عمل مى كردند. اميرمؤمنان حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: من بزرگ تر از آن هستم كه چيزى را بگويم و خودم قبلا بر طبق آن رفتار نكرده باشم .

خداوند در قرآن مى فرمايد:

(إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ)(٢٤٩)

كلام طيب به سوى خدا مى رود، [سخنان پاكيزه و طاهر در درجه اول كلمه توحيد است ، اين كلمه به سوى خدا صعود مى كند،] اما صعود دهنده آن ، اعمال صالحه توحيدى مى باشد.

اگر كسى به زبان «لا اله الا الله» بگويد و به توحيد تكلم نمايد، اما در مقام عمل مشركانه رفتار نمايد، عمل او برخلاف قول اوست و اين عمل مشركانه نمى تواند آن كلمه طيبه را به سوى خدا صعود دهد و مورد قبول خداوند گرداند. پيغمبر خاتم محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

ان لكل قول مصداقا من عمل يصدقه او يكذبه . فاذا قال ابن آدم و صدق قوله بعمله رفع قوله بعمله الى الله تعالى (عزوجل)، و اذا قال و خالف عمله رد قوله على عمل خبيث و هوى به النار (٢٥٠)

براى هر قول و گفته ايى ، مصداقى از عمل است ، كه آن قول را تصديق يا تكذيب مى نمايد. اگر فرزند آدم سخنى بگويد و گفتار او در رفتار او مصدق شود و عملش با گفته اش منطبق باشد، قول او به وسيله عملش بالا مى رود و به پيشگاه الهى مى رسد، ولى اگر سخنى بگويد و گفته او برخلاف عملش ‍ باشد، گفتارش رد مى شود و عمل خبيث و آلوده او را در آتش سرنگون مى گرداند.

بنابراين عمل داراى اهميت فوق العاده است ، تنها گفتن و به سخن خوب تكلم كردن براى گوينده آن نتيجه معنوى ندارد. اعمال صالحه ، مرضى خداوند سبحان است و مايه محبوبيت عامل آن نزد خداوند مى گردد؛ لكن بايد توجه داشت كه گاهى انسان عمل صالحى را انجام مى دهد، ولى عمل شايسته ترى كه نزد خداوند محبوبيت بيشترى دارد پيش مى آيد، افراد با ايمان بهتر است كه آن عمل صالح را موقتا ترك گويند و از پى انجام كارى كه نزد خدا محبوب تر است بروند و سپس به ادامه عمل صالح خود برگردند.

چندين روايت ، با تعبيرات مختلف وارد شده است كه ، اگر فردى در حال طواف است و در بين طواف ، مسلمانى نياز به كمك او دارد، و براى استمداد و كمك او مى آيد و در حين طواف ، از او تمناى كمك فورى نمايد، در چنين موردى امام عليه‌السلام مكررا دستور فرموده است كه طواف كننده طواف را ترك كند و از پى قضاى حاجت آن برادر مسلمان برود، زيرا قضاى حاجت او نزد خداوند محبوب تر و اجرش از پاداش آن عمل صالح بيشتر است ، بعد از آن كه مشكل مسلمان را حل نمود و دل او را شاد كرد، برگردد و به طواف خود ادامه دهد.

روايتى از حضرت على بن الحسين عليه‌السلام آمده كه حضرت مى فرمايد:

ان احبكم الى الله احسنكم عملا و ان اعظمكم فيما عندالله رغبه (٢٥١)

محبوب ترين شما نزد خداوند كسانى هستند كه عملشان نيكوتر و رفتارشان پسنديده تر است ، امام بدانيد كه اعظم شما در نزد خدا در مقام عمل ، و بزرگ ترين شما در پيشگاه الهى ، كسانى هستند كه نسبت به عملى بيشتر مراقبت مى كند كه در نزد خدا مورد رغبت بيشتر باشد و خدا به آن اهميت زياد مى دهد.

روايتى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه مربوط به يكى از عباد بنى اسرائيل در دوران قبل از اسلام است ، آن حضرت مى فرمايد: در گذشته پيرمرد مقدسى در بنى اسرائيل بود كه خدا را عبادت مى نمود؛ در يكى از مواقع در حالى كه به عبادت مشغول بود، نگاه كرد و ديد كه دو كودك ، خروسى را گرفتند و پر و بال او را مى كنند و خروس فرياد مى زند، ولى اين پيرمرد عابد، همچنان به عبادت خود ادامه داد و به اين امر توجه نكرد و آن دو كودك را از اين عمل ناروا منع نكرد؛ خداوند او را مجازات نمود و به زمين وحى فرستاد كه ، اين مرد پير را در خود فرو ببرد و زمين او را در خود فرو برد (٢٥٢).

پس روشن شد كه به موجب آيات و روايات ، اعمال صالحه در دنيا تا چه حد ارزش و اهميت دارد و چگونه مى تواند آدمى را در عرصه قيامت از عذاب و مهالك رهايى بخشد. بى گمان اساسى ترين شرط عمل خوب و عمل خوب تر، خلوص نيت است و در مورد نيت خالص از امام صادق عليه‌السلام آمده ، كه مى فرمايد:

والعمل الخالص الذى لاتريد ان يحمدك عليه احد الا الله تعالى (٢٥٣)

عمل خالص آن است كه ، در انجام آن متوقع نباشد كه احدى غير از خدا تو را سپاس گويد و تحسين و تمجيد نمايد.

پس اگر كسى در عبادت از همه خلق منقطع شود و فقط و فقط متوجه خدا باشد و براى اطاعت امر او عبادت نمايد، خداوند آن عمل خالص را مى پذيرد و به عمل كننده پاداش مى دهد.

عمل خالص تا آن حد در اسلام مورد اهميت است كه در حديثى از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى خوانيم :

من اخلص لله اءربعين يوما فجر الله ينابيع الحكمه من قلبه على لسانه (٢٥٤)

كسى كه چهل روز اعمال خود را براى خدا خالصانه انجام دهد، خداوند چشمه هاى حكمت و دانش را از قلبش بر زبانش مى گشايد.

روايتى از امام محمد باقر عليه‌السلام است كه مى فرمايد:

لايكون العبد عابدا لله حق عبادته حتى ينقطع عن الخلق اليه فحينئذ يقول هذا خالص لى فيقبله بكرمه (٢٥٥)

بنده نمى تواند به شايستگى و چنانكه بايد خدا را عبادت كند، تا از جميع مخلوق منقطع گردد و از همه مردم چشم پوشى نمايد، در اين موقع خداوند مى فرمايد: اين عمل خالص براى من است ، و به منظور من انجام گرفته و من نيز به كرم خود آن را مى پذيرم و پاداش مى دهم .

پس اگر مسلمانى نماز را به قصد قربت و براى اطاعت امر الهى اقامه نمود، در صورتى كه انگيزه او در باطن ، نيل به رحمت ابدى يا مصون ماندن از عذاب شديد قيامت باشد، چنين عبادتى خوب و حسن است ، اما اگر عبادت كننده به پاداش و كيفر الهى نظر نداشته باشد و نماز را فقط براى شكرگزارى و تعظيم مقام الوهيت به پا داشته باشد، اين عبادت خوب تر و احسن است و اولياى گرامى خدا خواهان چنين خلوصى بودند و عبادت هايشان را بدين منظور انجام مى دادند.

آمده است كه ، امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

الابقاء على العمل حتى يخلص اءشد من العمل (٢٥٦)

باقى نگاهداشتن عمل و ابقاى خلوص نيت از خود عمل مشكل تر است .

چه بسا افرادى با نيت خالص نماز را آغاز مى كنند و يك يا دو ركعت آن را با توجه به پروردگار مى خوانند، بين نماز شخص محترمى وارد مسجد مى شود كه حسن نظر او نسبت به نمازگزار، در جميع شئون زندگى وى اثر مى گذارد، در اين موقع او بر اذكار مستحبى خود مى افزايد، طماءنينه را اهميت مى دهد و در چگونگى نماز خود تغييراتى ايجاد مى كند تا با اين اعمال ، توجه آن مرد محترم را به خوبى و پاكى خود جلب كند! اين شخص ‍ نصف نماز خود را با خلوص نيت خوانده و نصف ديگرش را آلوده به ريا نموده است .

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: ادامه دادن خلوص نيت در عمل از خود عمل مشكل تر و سخت تر است ؛ گاهى از اوقات ، افراد اعمال شايسته ايى در ايام زندگى خود انجام مى دهند كه اگر آن اعمال محفوظ بماند و از ميان نرود، سرمايه بسيار بزرگى براى روز قيامت او خواهد شد. اما بدبختانه بسيارى از انسانها پس از آن اعمال نيك مرتكب گناهان بزرگى مى شوند كه باعث حبط اعمال خوب آنان مى گردد و آن كارهاى پسنديده را از ميان مى برد. اولياى اسلام در پاره ايى از مواقع اين خطرات بزرگ را تذكر مى دادند و مسلمانان را از سقوط اعمالشان آگاه مى كردند.

امام محمد باقر عليه‌السلام از رسول مكرم اسلام محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل مى فرمايد: هر كس بگويد: سبحان الله ، خداوند در بهشت براى او درختى غرس مى نمايد، و هر كس بگويد: الحمدلله ، خداوند در بهشت براى او درختى مى نشاند، و هر كس بگويد: لا اله الا الله ، خداوند درختى در بهشت براى او مى كارد، و هر كس بگويد: الله اكبر، خداوند درختى در بهشت براى او مى نشاند.

در واقع رسول مكرم اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى خواهد بفرمايد: ذكر سبحان الله و الحمدلله و لا اله الا الله و الله اكبر؛ آنقدر ارزشمند و گران قيمت است ، كه هر جمله آن يعنى هر يك از اذكار چهارگانه آن مى تواند درختى را براى گوينده آن به امر الهى در بهشت غرس نمايد. يكى از افراد قريش كه در مجلس حاضر بود عرض كرد؛ يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس درختان ما در بهشت بسيار زياد است ، زيرا ما بسيار اين ذكر را مى گوييم .

حضرت فرمودند: بله بسيار است ، ولكن بپرهيزيد از اينكه آتشى را از پى اين اذكار بفرستيد كه آن درختها را آتش بكشد و نابود كند.

در اينجا امام باقر عليه‌السلام فرموده رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بيان مى كند تا اينكه به مؤمنين بفهماند كه ذكر خدا گفتن و تسبيح نمودن مهم است ، اما اگر ما از پى آن آتشى نفرستيم و نابودش نكنيم ، مهم تر است .

معيار سعادت در آيين مقدس اسلام اين است كه انسان با سعادت از مرز دنيا بگذرد و به عالم برزخ وارد شود. هرگاه كسى در طول زندگى خود اعمال صالحى را با خلوص نيت انجام دهد و بتواند آنها را تا لحظه مرگ نگه دارد و با خود به عالم بعد از حياتش ببرد، اين انسان سعادتمند خواهد بود. اما اگر اعمال خوبى را با خلوص انجام داد، ولى نتوانست آن را در باقيمانده ايام زندگى خود محافظت نمايد، با همه آن اعمال نيك ، بدبخت و تهيدست از دنيا مى رود و در حالى به صحنه محشر وارد مى شود كه فاقد اعمال شايسته و عوامل نجات بخش است .

وجود نازنين اسدالله الغالب على بن ابى طالب عليه‌السلام اين مطلب را در ضمن روايتى بيان فرمودند تا به مردم بفهمانند كه خطرات نابود كننده خلوص عمل ، بيش از خطراتى است كه اصل عمل را تهديد مى كند. حضرت مى فرمايد:

الدنيا كلها جهل الا مواقع العلم ، و العلم كله حجه الا ما عمل به ، و العمل كله رياء الا ما كان مخلصا، و الاخلاص على خطر حتى ينظر العبد بما يختم له (٢٥٧)

جميع شئون دنيا براى ما مجهول و ناشناخته است ، الا مواردى كه به آنها عالم شده باشيم . تمام عمل ها (بين ما و خدا براى خداوند) حجت است (و با آن علم در قيامت با ما احتجاج مى كند) مگر آن علمى كه بر طبق آن عمل شده باشد، و عمل را خطر بزرگى تهديد مى كند تا روزى كه انسان ببيند كه چگونه حيات ختم مى شود و عمرش پايان مى پذيرد.

گاهى حس خودخواهى و خودپسندى ، اعمال بسيار پاك و مقدس انسان را آلوده مى كند و آن چنان او را به راه بدبختى سوق مى دهد كه به جاى دريافت پاداش از آن كارهاى نيك ، دچار عذاب و كيفر مى شود.

حديثى از امام باقر عليه‌السلام نقل شده كه بسيار آموزنده و راهنماست و اگر انسان مراقبت كند كه آلوده نشود و اين حديث را عملا به كار ببندد، نفع زيادى عايدش مى شود:

عن ابى جعفر عليه‌السلام اءنه قال : الابقاء على العمل اءشد من العمل . قال يصل الرجل بصله و ينفق نفقه لله وحده لاشريك له ، فكتب له سرا، ثم يذكرها فتمحى وتكتب له علانيه ، ثم يذكرها فتمحى و تكتب له رياء (٢٥٨)

حضرت مى فرمايد: ابقاء بر عمل نيك ، مشكل تر از خود عمل است . (راوى مى گويد: پرسيدم ، مراد از ابقاء بر عمل چيست و چگونه است ؟) امام مى فرمايد: يك انسان مسلمان كه محرمانه به ديدار يك مسلمان مى رود و براى خدا و خالصانه به او انفاق مى كند، اين عمل او چون مخفيانه بوده به عنوان يك عبادت سرى در نامه عملش نوشته مى شود و عبادت سرى اجر بسيار بزرگى دارد.

چندى نمى گذرد اين مرد انفاق كننده از خدمت و انفاق خود نام مى برد و به ديگرى مى گويد؛ من از آن شخص ديدار كردم و به او رسيدگى نمودم . در نتيجه اين اظهار، جنبه سرى بودن عمل را از بين مى برد و به جاى آن ، اعلانيه نوشته مى شود، بعدا چندى نمى گذرد كه باز با ديگرى صحبت مى كند كه من نيمه شب براى رسيدگى به او به منزلش سرى رفتم ، پرده او را مى درد، آبروى او را مى برد فتكتب له رياء؛ به جاى عمل خالصانه و سرى ، عمل ريايى علنى براى او نوشته مى شود و عمل ريا كيفر و مجازات دارد.

## مذمت ريا در روايات اسلامى

نقل شده كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

سياءتى على الناس زمان تخبث فيه سرائرهم ، وتحسن فيه علانيتهم ، طمعا فى الدنيا لايريدون به ما عند ربهم ، يكون دينهم رياء، لايخالطهم خوف ، يعمهم الله بعقاب فيدعونه دعاء الغريق ، فلايستجيب لهم (٢٥٩)

زمانى بر مردم فرا مى رسد كه باطن هاى آنها زشت و آلوده مى شود، و ظاهرشان زيبا، به خاطر طمع در دنيا؛ اين در حالى است كه علاقه ايى به پاداش هاى پروردگارشان ندارند، دين آنها ريا مى شود و خوف خدا در دل آنها وجود ندارد، خداوند همه آنها را به عذاب سختى گرفتار مى كند و خدا را مانند شخص غريق بخوانند، هرگز دعايشان مستجاب نمى شود.

آمده است كه امام صادق عليه‌السلام به زراره فرمود:

من عمل للناس كان ثوابه على الناس يا زراره ! كل رياء شرك (٢٦٠)

كسى كه براى مردم عمل كند ثوابش ، بر مردم است ؛ اى زراره ! هر ريايى شرك است .

وارد شده است كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

ان المرائى يدعى يوم القيامه باءربعه اءسماء: يا كافر! يا فاجر! يا غادر! يا خاسر! حبط عملك ، وبطل اجرك ، فلا خلاص لك اليوم ، فالتمس اجرك ممن كنت تعمل له (٢٦١)

شخص ريا كار در روز قيامت با چهار نام صدا زده مى شود: اى كافر! اى فاجر! اى حيله گر! و اى زيانكار! عملت نابود شد و اجرت باطل گشت ، امروز هيچ نجاتى ندارى ، پاداش خود را از كسى بخواه كه از براى او عمل كردى !

از نكات حساسى كه در قرآن ، به آن هشدار داده شده اين است كه مؤمنان مراقب باشند كه اعمالشان همچون كفار حبط و نابود نشود. اصل عمل مطلبى است مهم ، اما حفظ و نگه دارى يك عمل پاك و سالم و مفيد، تا پايان عمر مهم تر و مشكل تر است .

## عوامل نابودى ثواب عمل

عوامل نابودى ثواب عمل بسيار است ، من جمله :

منت گذاشتن و آزار دادن است ؛ چنانچه قرآن مى فرمايد:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُم بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّـهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ) (٢٦٢)

اى كسانى كه ايمان آورده ايد! انفاقها و بخشش هاى خود را با منت و آزار دادن باطل نكنيد، همانند كسانى كه مال خود را براى نشان دادن به مردم انفاق مى كنند و ايمان به خدا و روز قيامت ندارند.

در اينجا دو عامل بطلان عمل ، يكى (منت و آزار) و ديگرى (ريا و كفر) مطرح شده است كه اولى بعد از عمل مى آيد و دومى مقارن عمل ، كه اعمال نيك را به آتش مى كشد.

عامل دوم نابودى عمل ، عجب است . چنانكه در حديثى آمده :

العجب ياءكل الحسنات كما تاءكل النار الحطب (٢٦٣)

عجب حسنات انسان را مى خورد، همان طورى كه آتش هيزم را مى خورد.

و عامل سوم نابودى عمل ، حسد است ، كه در اين باره نيز تعبيرى شبيه به عجب آمده كه همچون آتش ، حسنات را نابود مى كند. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

اياكم و الحسد فان الحسد ياءكل الحسنات كما تاءكل النار الحطب (٢٦٤)

از حسد بپرهيزيد! همانا حسد، حسنات را مى خورد همان طورى كه آتش ‍ هيزم را مى خورد.

اصولا همان گونه كه حسنات ، سيئات را از بين مى برد، همچنين گاهى سيئات ، حسنات را به كلى از اثر مى اندازد. حسد سخت ترين و دشوارترين بيمارى روانى و پليدترين رذائل اخلاقى است ، صاحب خود را به عقوبت دنيا و عذاب آخرت گرفتار مى سازد. زيرا در دنيا لحظه ايى از حزن خالى نيست و به هر نعمتى كه در دست ديگران مى بيند رنج مى برد و نعمت هاى خداوند سبحان براى او عذابى است .

خداوند به حضرت موسى بن عمران عليه‌السلام وحى فرمود كه به مردم بر آنچه از فضل خود به آنها داده ام حسادت نبر! و چشم هاى خود را بر آن مدوز! و دلت را دنبال آن نكن كه حسود نسبت به نعمت هاى من خشمگين است و از تقسيمى كه ميان بندگان خود كرده ام جلوگير است و هر كه چنين باشد، من از او نيستم و او از من نيست .

## حفظ ايمان تا پايان عمر

حفظ ايمان تا پايان عمر مهم ترين شرط بقاى آثار عمل است ؛ چرا كه قرآن به صراحت مى فرمايد:

(وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (٢٦٥)

و هر آينه وحى شد به سويت و به سوى آنان كه پيش از تو بودند كه اگر شرك ورزى هر آينه تباه شود كردارت و مسلما از زيان كاران خواهى بود.

كسانى كه بى ايمان از دنيا بروند، تمام اعمالشان حبط مى شود، پس ‍ نگهدارى عمل از خود عمل مهمتر و سخت تر است .

امام سجاد عليه‌السلام به درگاه الهى عرضه مى دارد:

وبعملى الى احسن الاءعمال

بارالها! عمل مرا به بهترين و نيكوترين اعمال منتهى بفرما.

ان شاء الله خداوند به همه ما توفيق عمل صالح و بهترين اعمال را عنايت بفرمايد. آمين يارب العالمين

## چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام

در اينجا براى تبيين مطلب و تاءييد كلام متمسك به كلام نورانى امير بيان مولى الكونين ، اسدالله الغالب ، على بن ابى طالب عليه‌السلام شده و چهارده كلام نورانى آن حضرت را در اينجا بيان مى كنيم ؛

١ - صحه الجسد من قله الحسد (٢٦٦)

سلامت جسم از كمى حسادت است .

٢ - الحرص و الكبر و الحسد دواع الى التقحم فى الذنوب (٢٦٧)

حرص ، تكبر و حسد انگيزه هاى فرو رفتن انسان در گناهانند.

٣ - حسد الصديق من سقم الموده (٢٦٨)

حسادت دوست ، يكى از بيمارى هايى دوستى است .

٤ - عجب المرء بنفسه اءحد حساد عقله (٢٦٩)

خودپسندى انسان ، يكى از حسودان (دشمنان) عقل است .

٥ - من ترك الحسد كان له المحبه من الناس (٢٧٠)

آن كه حسادت را ترك كرد، محبت مردم براى اوست .

٦ - الحاسد مغتاظ على من لاذنب له (٢٧١)

انسان حسود، كينه كسى را كه گناهى ندارد به دل دارد.

٧ - يكفيك من الحاسد اءنه يغتم وقت سرورك (٢٧٢)

از بدخواهى حسود تو را همين بس كه به موقع شادى تو، او غمناك است .

٨ - الحسد لايجلب الا مضره و غييظا، يوهن قلبك ، و يمرض ‍ جسمك (٢٧٣)

حسد جز ضرر و خشم چيزى در پى ندارد، قلبت را سست و جسمت را بيمار مى سازد.

٩ - النعمه على المحسود نعمه ، و هى على الحاسد نقمه (٢٧٤)

نعمت براى كسى كه مورد حسد واقع شده نعمت است ، و براى حسود نقمت و بلاست .

١٠. لايرضى عنك الحاسد حتى يموت اءحد كما (٢٧٥)

حسود از تو خشنود نخواهد شد تا آنكه يكى از شما دو نفر بميرد.

١١ - الحسد ينشى ء الكمد (٢٧٦)

حسد پديد آورنده دلتنگى و افسردگى است .

١٢ - الحسود غضبان على القدر (٢٧٧)

حسود بر تقدير الهى خشمگين است .

١٣ - لاعيش اءنكد من عيش الحسود و الحقود (٢٧٨)

هيچ زندگى ايى تيره تر از زندگانى حسود و كينه توز نيست .

١٤ - ويح الحسد ما اءعدله ! بداء بصاحبه فقتله (٢٧٩)

واى بر حسد، كه تا چه اندازه شخص را از راه راست به در برد؛ نخست از صاحبش آغاز كرده ، سپس او را بكشد.

# فصل هشتم : اصلاح نمودن فساد و رساندن خير به مردم

قال على عليه‌السلام :

فاعل الخير خير منه ، و فاعل الشر شر منه

انجام دهنده كار خير از خود كار خير بهتر است و به جا آورنده ، كار بد از آن كار بد، بدتر است .

نهج البلاغه ، حكمت ٣٢

## اصلاح نمودن فساد و سه خواسته امام سجاد عليه‌السلام

حضرت در جمله سوم ، به درگاه الهى عرضه مى دارد:

واستصلح بقدرتك ما فسد منى

بارالها! هر چه در وجود من از وضع صحيح و مستقيمش خارج شده و به فساد گراييده است ، تو به قدرت لايزال خود آن را اصلاح فرما.

استصلاح در مقابل استفساد است . استصلاح و معناى ؛ خواستن صلاح و اصلاح است و استفساد همت گماردن در افساد و از پى فساد رفتن است .

امام سجاد عليه‌السلام در اين جمله دعا، گويى مى خواهد عرض كند: بارالها! مرا هرگز به خودم واگذار نكن و همواره عنايت و تفضل تو در جميع شئون مادى و معنوى شامل حال من باشد.

توجه به حضرت حق (جل واعلى) براى رفع مفاسد و بلايا و اعاده نعمت ها و عطاياى الهى مخصوص ائمه طاهرين عليهم‌السلام نيست ، بلكه تمام مردم بايد رفتارى اين چنين داشته باشند و مانند پيشوايان بزرگ دينى در حل مشكلات و برطرف ساختن مصائب از خداوند كمك بگيرند. حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

اگر مردم در موقعى كه نقمت بر آنان وارد مى شود و نعمت از دستشان مى رود، متوجه خداوند شوند و با صدق نيت و از صميم قلب او را بخوانند خداوند نعمتهاى از دست رفته را به آنان برمى گرداند و همه مفاسدشان را اصلاح مى كند (٢٨٠).

اگر خداوند عنايت بفرمايد و دعاى ، دعاكنندگان را در اصلاح مفاسد، اجابت كند، فسادهاى واقعى از ميان مى رود و صلاح و سعادت جايگزين آنها مى شود؛ زيرا خداوند به تمامى حقايق واقف است و صلاح و فساد را مى داند. اما اگر بشر بخواهد اين مهم را بر عهده بگيرد و فساد را براندازد و صلاح را جايگزين كند، هميشه موفق نمى شود، زيرا ممكن است در پاره ايى از مواقع هواى نفس يا نارسايى علمى ، او را از درك واقع باز دارد. فساد را صلاح ببيند و جامعه را به مسير باطل سوق دهد و موجبات بدبختى آنان را فراهم آورد.

دنياى امروز در مورد زنان ، به اين انحراف گرفتار شده است ، و هم اكنون از عوارض آن رنج مى برد. بزرگان كشورهاى غرب تصور كردند كه آزادى بيش ‍ از حد به زنان بر وفق مصلحت اجتماع است ، اين كار ناروا را انجام دادند، بر اثر آن بى عفتى رواج يافت ، بيمارى هاى آميزشى شيوع پيدا كرد و روز به روز زياد و زيادتر شد و باعث تيره روزى و اختلاف خانواده ها گرديد و مردم را به مصيبت هاى مختلفى گرفتار نمود، كه عوارض ثانوى بسيار بزرگى در برداشته است كه متاءسفانه خانواده ها با آن رو به رو مى شوند و شده اند و خواهند شد.

بعضى از انسان ها در مواقع زيادى ، صلاح و فساد را تشخيص مى دهند، ولى بر اثر سوء نيت و اطاعت از هواى نفس واقعيت را وارونه جلوه مى دهند، صلاح را فساد و فساد را صلاح مى خوانند و موجب تحير مردم و احيانا گمراهى آنان مى گردند.

منافقين صدر اسلام نيز چنين بودند و براى آنكه نگذارند تعاليم الهى گسترش يابد، به اين قبيل اعمال دست مى زدند كه خداوند در اين زمينه مى فرمايد:

واذا قيل لهم لاتفسدوا فى الاءرض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون و لكن لايشعرون (٢٨١)

وقتى به آنان گفته مى شود در زمين افساد ننماييد، مى گويند ما اصلاح طلبيم آگاه باشيد كه اينان مفسدند، اما نمى فهمند.

نتيجه آنكه : امام سجاد عليه‌السلام در سومين جمله ايى كه مورد بحث ماست ، به درگاه الهى با كمال خضوع عرضه مى دارد:

واستصلح بقدرتك ما فسد منى

بارالها! آنچه در جسم و جان من به فساد گراييده و از راه مستقيم خود خارج شده است ، تو با قدرت لايزال خود آن را اصلاح فرما.

پيروان امام سجاد عليه‌السلام بايد اين روش سعادتمند را از آن حضرت بياموزند و همه روزه اين مهم را از خداوند بخواهند و هميشه به خداوند عرضه دارند: خدايا! تو به تمام عيوب و نقايص برون و درون ما واقف و آگاهى ، تفضل فرما و با قدرت خود آن عيوب را اصلاح فرما و ما را از اين نقايص نجات بخش .

آمين يارب العالمين .

سه درخواست ديگر امام سجاد عليه‌السلام

امام سجاد عليه‌السلام در ادامه عرضه مى دارد:

اللهم صل على محمد و آل محمد واكفنى ما يشغلنى الاهتمام به ، واستعملنى بما تساءلنى غدا عنه ، و استفرغ ايامى فيما خلقتنى له

امام سجاد عليه‌السلام دعاى مكارم الاخلاق را با صلوات بر پيغمبر اسلام و اهل بيت گرامى اش آغاز نمود. سپس درخواستهاى خود را درباره ايمان ، يقين ، نيت و عمل به پيشگاه الهى عرضه داشت ، دوباره ذكر صلوات را تجديد نمود و از پى آن دعاهايى را به درگاه الهى عرضه داشت ، كه به خواست خداوند سه جمله بعد از صلوات ، موضوع بحث ما مى باشد.

در جمله اول عرض مى كند:

واكفنى ما يشغلنى الاهتمام به

بارالها! كفايت كن مرا در چيزى كه اگر خود به انجام آن اهتمام ورزم ، وقتم را اشغال مى كند و از كارهاى اصلى مرا باز مى دارد.

امام سجاد عليه‌السلام از خداوند، اين عنايت را تقاضا مى كند كه ، پروردگارا! آن كارى را كه على القاعده من بايد انجام دهم و وقتم را مى گيرد، تو لطف كن و موجباتى فراهم نما كه بدون صرف وقتم آن قضيه حل شود و آن حاجت برآورده شود.

اين جمله امام ناظر به كارهايى است كه ؛ هدف از آنها فقط انجام آن عمل است و شخص معين در تصدى آنها مورد نظر نمى باشد.

چه بسيارند افرادى كه لايق و شايسته اعمال بزرگند، اما در طول زندگى قسمت مهمى از عمر گرانقدرشان ، در كارهايى مصرف مى گردد كه ديگرى هم مى تواند به نيابت از آنها آن كارها را انجام دهد و اين اشخاص وقت خود را در اعمالى مهم صرف نمايند. اگر اين گروه داراى ايمان واقعى به خدا باشند، مى توانند به پيروى از امام سجاد عليه‌السلام دعا كنند و صميمانه از خداوند بخواهند كه مسبب الاسباب ، وسيله انجام آن امر را فراهم آورد، بدون اينكه عمر گرانقدر خود را در آن راه به كار گيرند.

اگر دعاى اينها واجد شرايط استجابت باشد و مقبول درگاه الهى واقع شود به اجابت مى رسد و قسمت مهمى از سرمايه عمرشان صرفه جويى مى شود و مى توانند آن را در راهى به كار گيرند كه موجب تعالى روح و تكامل معنوى آنان گردد و به مدارج عالى ترى دست يابند.

امام سجاد عليه‌السلام در جمله دوم دعا، معيارى را براى آن قبيل اعمالى كه آدمى مسئول آنهاست و بايد خودش انجام دهد، بيان مى كند و آن را به صورت دعا در پيشگاه الهى درخواست مى نمايد:

واستعملنى بما تساءلنى غدا عنه

مرا عامل كارهايى قرار بده كه ، فرداى قيامت درباره آنها از من سؤ ال خواهى نمود.

تمام احكامى كه اسلام در شئون مختلف زندگى براى مردم مقرر فرموده و بايد عملا آن احكام را رعايت نمايند، مشمول اين معيار مى باشد.

حضرت على بن الحسين عليه‌السلام در حديث مفصلى به عنوان بيان حقوق ، حق خدا، حق اعضاى بدن ، حق والدين ، حق فرزند، حق معلم و ديگر حقوق را در مورد مختلف توضيح داده و مسئوليت مردم را درباره آنها بيان فرموده است و ما به عنوان نمونه ، يكى از آن حقوق را كه مسئله تربيت فرزندان را بيان مى كند، نقل مى كنيم :

واءما حق ولدك ، فان تعلم انه منك و مضاف اليك فى عاجل الدنيا بخيره و شره ، وانك مسؤ ول عما وليته به من حسن الادب و الدلاله على ربه (عزوجل) و المعونه له على طاعته ، فاعمل فى امره عمل من يعلم اءنه مثاب على الاحسان اليه ، معاقب على الاساءه عليه

حق فرزند به تو اين است كه بدانى او، در خير و شر دنيا، از تو و وابسته به توست و تو در ولايتى كه بر او دارى مسئول ادب و تربيت او هستى ، مسئول هدايت به خداوند و تو مسئول هستى كه او را در طاعت الهى كمك نمايى . بايد عمل تو درباره فرزندت به گونه ايى باشد كه بدانى در نيكى نسبت به او ماءجورى و در بدى نسبت به وى معاقب هستى و عذاب خواهى شد.

تربيت صحيح فرزند از جمله امور مهمى است كه خداوند در قيامت از آن سؤ ال مى كند. پدر و مادر وظيفه شناس بايد به اين امر توجه كامل نمايند و قسمتى از عمر شريف خود را درباره آن صرف نمايند و فرزندى شايسته بار آورند.

متاءسفانه در جامعه كنونى پدران و مادران به اين مسئله قدرى ، يا بهتر بگويم كاملا بى تفاوت شده اند و براى تمام امور زندگى و حتى خوش گذرانى هاى خود ماهيانه بودجه ايى اختصاص مى دهند، اما غافل از اينكه مبالغى را هم براى تربيت فرزندان دلبندشان اختصاص دهند و وقتى خداى ناكرده اين عزيزان در دام اعتياد يا در دامى كه دشمنان دين ، براى جوانان و نوجوانان ما گسترده اند گرفتار مى شوند، تازه والدين به فكر اين مى افتند كه چگونه مى توانند فرزندان دلبندشان را نجات دهند و علاج بعد از حادثه را مى خواهند.

اما پدران و مادران گرامى بايد قبل از اينكه خداى ناكرده فرزندان خود را از دست بدهند، مراقب باشند تا عزيزان خود را به نحو احسن تربيت كنند، فرزندانى كه بعد از پدران و مادران وارث آنها هستند، نه تنها وارث مال ، بلكه وارث اخلاق و اعمال آنها هم هستند. اگر خداى ناكرده فرزند ناصالح از خود باقى بگذاريم ، علاوه بر اينكه مسئول اعمال بد او هستيم و مورد نفرين مردم ، تازه در قيامت هم بايد جواب گوى اين تربيت ناشايست باشيم ؛ چون همه ما در قبال فرزندان خود مسئول هستيم .

فرزندان مثل گل هستند و ما پدران و مادران باغبان آنها، و تمام سعى و تلاش باغبان اين است كه گل هاى بهترى پرورش بدهد. ما نيز بايد گل هاى خودمان را خوب پرورش بدهيم تا از آفات مصون و محفوظ بمانند.

ما بايد براى امور تربيتى فرزندان خود از وقت و عمرمان خرج كنيم ، بودجه هايى را هزينه كنيم و بدانيم كه فرزندان ما با چه كسانى دوست هستند و رفت و آمد مى كنند و اصلا كجاها مى روند، پدران و مادران ! مراقب باشيم تا فرزندان خود را به دست گرگان خيابان نسپاريم ، كه فرزند صالح گلى است از گل هاى بهشت .

از چيزهايى كه در قيامت مورد سؤ ال واقع مى شود، عمر و مال است ، در اين باره روايات زيادى از اولياى اسلام رسيده و در اينجا يك روايت را ذكر مى كنيم ؛ امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

كان فيما وعظ به لقمان ابنه : واعلم اءنك ستسال غدا اذا وقفت بين يدى الله (عزوجل) عن اءربع : شبابك فيما اءبليته ، و عمرك فيما اءفنيته ، و مالك مما اكتسبته و فيما اءنفقته (٢٨٢)

از جمله مواعظ لقمان به فرزند خود اين است كه : در قيامت وقتى در موقف حساب قرار گرفتى ، چهار چيز از تو پرسيده مى شود: اول ، جوانى ات را چگونه از ميان بردى ؟ دوم ، عمرت را در چه راهى فنا نمودى ؟ سوم ، مالت را از كجا به دست آوردى ؟ چهارم ، مالت را در چه راهى خرج كردى ؟

جوانى نعمتى است بسيار بزرگ و گرانقدر و درباره آن روايات متعدد وارد شده است ، دانشمندان جهان درباره ارزش آن بسيار سخن گفته اند.

على عليه‌السلام مى فرمايد:

شيئان لايعرف فضلهما الا من فقدهما: الشباب والعافيه (٢٨٣)

دو چيز است كه آدمى قدر آن را نمى داند، مگر آنكه آن دو نعمت را از دست داده باشد: يكى ، نعمت جوانى است و دوم ، نعمت سلامت و عافيت است .

روايتى از رسول مكرم اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده كه به ابوذر غفارى فرمود: پنج چيز را بيش از پنج چيز ديگر غنيمت بشمار:

شبابك قبل هرمك ، وصحتك قبل سقمك ، وغناك قبل فقرك ، وفراغك قبل شغلك ، و حياتك قبل موتك (٢٨٤)

جوانى ات را قبل از پيرى و سلامتى ات را قبل از بيمارى و تمكنت را قبل از تهيدستى و فراغتت را قبل از گرفتارى و زندگى ات را قبل از مردن .

جوانى ايام قوت و قدرت است ، جوانى دوران نيرومندى و توانايى است ، خداوند در قيامت از مردم سؤ ال مى كند كه جوانى ات را چگونه صرف كردى و در چه راهى اين نعمت بزرگ را از بين بردى ؟!

يكى از وظايف جوانان مسلمان در ايام شباب و توانايى ، فراگرفتن وظايف دينى و شناخت حلال و حرام است . در اين دوران ، بايد مسائل دين را بياموزند و در تمام ايام عمر، دانسته هاى خود را به كار گيرند و رعايت كنند.

حضرت على بن موسى الرضا عليه‌السلام مى فرمايد:

لو وجدت شابا من شبان الشيعه لايتفقه لضربته عشرين سوتا (٢٨٥)

اگر جوان شيعه را بيابم كه در دين تفقه ندارد و موازين دينى را فرا نمى گيرد، او را كيفر مى دهم و به ياد گرفتن وادارش مى نمايم تا اينكه موازين دينى را كه برنامه زندگى او است بياموزد.

كسانى كه در جوانى احكام خدا را مى آموزند و آنها را عملا به كار مى بندند در ميانسالى و پيرى نيز تا حدودى طبق آنها عمل مى كنند و در نتيجه با گناهان كمترى از دنيا مى روند و در عرصه قيامت مسئوليت كمترى دارند.

جوانى كه وقت خود را در گناه و در غفلت مى كند و كمترين توجهى به فرا گرفتن احكام الهى ندارد، و تازه اگر كسى هم دنبال فراگرفتن آن مى رود او را تمسخر مى كند، موقعى كه آتش جوانى در وجودش فروكش كند و ايام غرور شباب سپرى شود و به ميانسالى و پيرى برسد، گناهش رنگ متناسب با آن زمان را مى گيرد، كه مهم ترين آن گناهان ، گناهان زبان است ؛ چون در جوانى زبانش به لغويات عادت كرده ، فلذا ديگر قادر به كنترل كردن آن نيست و اگر بتواند زبان را كنترل كند، چون احكام الهى را نمى داند، ممكن است قسمت اعظم عمر خود را با لغو گويى طى كند، كه در قيامت بلاى بزرگى براى آنان مى باشد! چون سخن لغو عمر انسان را بر باد مى دهد.

نكته قابل توجه اينكه سخنان لغو و بيهوده نه تنها عمر گوينده را تضييع مى كند، بلكه عمر شنونده را نيز به هدر مى دهد و او هم متضرر مى شود. بدبختانه در بعضى از مواقع سخنان غير ضرورى يا سئوالات بى فايده منجر به گناه مى شود و گوينده و شنوده اغلب در معرض آلودگى قرار مى گيرند و مستحق كيفر مى شوند و به فرموده امام صادق عليه‌السلام تمام اين حرف ها كه مصرف كننده عمر است در قيامت ، مورد سؤ ال واقع مى شود و از او مى پرسند، چرا عمرت را در مجارى باطل و سخنان لغو مصرف نموده ايى ؟!

سومين سؤ الى كه در قيامت مى شود و در حديث امام صادق عليه‌السلام آمده است ، راجع به مال است كه چگونه و از كجا به دست آورده ايى ؟

و چهارم مى پرسند: مال به دست آورده را چگونه صرف نموده و با آنچه عملى انجام داده ايى ؟ اين دو مطلب به نوبت خود بسيار مهم هستند و افراد متدين بايد كاملا در اين مورد دقيق باشند.

فردى كه براى اداره زندگى و حفظ آبروى خود و تاءمين مصارف زن و فرزند، دنبال تهيه مال مى رود، عملش مقدس است و دين اسلام به آن اهميت داده است و حتى در بعضى از روايات آمده است كه : انسانى كه براى زن و فرزندش زحمت مى كشد، مثل مجاهدى است كه در راه خدا شمشير مى زند.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ابوذر غفارى فرموده است ، اى اباذر! كسى كه باك ندارد كه از راه حلال كسب مال كند و مقيد به حلال و حرام آن نيست ، خدا هم باك ندارد كه او را از چه درى وارد جهنم نمايد.

صرف مال نيز مانند كسب مال در قيامت ، از موارد پرسش خداوند است . شخصى مال به دست مى آورد، اما گاهى آن را در راه قمار صرف مى كند، در راه مشروب خرج مى نمايد؛ گاه گاهى خرج هاى بى مورد مى كند و اين عمل موجب تحريك دشمنى و عداوت مى شود و بر اثر دشمنى ، مفاسد اجتماعى شكل مى گيرند و گاهى حوادثى مرگبار دامن گير جامعه مى گردد.

امام سجاد عليه‌السلام از خدا مى خواهد كه : خدايا مرا به كارهايى وادار نما كه فرداى قيامت از من سؤ ال خواهى نمود:

اما جمله سوم دعاى امام سجاد عليه‌السلام به پيشگاه الهى اين است كه عرض مى كند:

واستفرغ ايامى فيما خلقتنى له

بارالها! توان و نيروى مرا در طول ايام زندگى به راهى قرار ده كه مرا براى آن آفريده ايى .

خداوند متعال در قرآن مجيد مى فرمايد:

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (٢٨٦)

من جن و انس را نيافريدم جز براى اينكه عبادتم كنند.

مرا عبادت كنيد كه عبادت من صراط مستقيم و راه صلاح و فلاح و رستگارى است .

پس خداوند انسان را نيافريد و جنيان را خلق نكرد، مگر براى پيمودن صراط مستقيم ، خواه صراط مستقيم از نظر عبادت خدا باشد و خواه از نظر اطاعت خداوند.

پيمودن صراط مستقيم مايه تعالى و تكامل است ، وسيله آشكار شدن كمالات معنوى و استعدادهاى درونى است ، پيمودن صراط مستقيم آدمى را به اعلى عليين مى برد. به قول شاعر كه مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| طيران مرغ ديدى ، تو ز پايبند شهوت |  | بدر آى تا ببينى طيران آدميت |
| رسد آدمى به جايى كه به جز خدا نبيند |  | بنگر كه تا چه حد است مقام آدميت |

خداوند در موضعى ديگر از قرآن كريم مى فرمايد:

(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) (٢٨٧)

ما انسان را در بهترين سازمان آفريده ايم .

اگر اين سازمان قابل و لايق در مسير مستقيم به كار افتد، حتما به عالى ترين مقام مى رسد، اما اگر از صراط مستقيم منحرف گردد و به كجروى گرايش ‍يابد، زبان از صراط مستقيم خارج شود، قلم و قدم بيرون رود، آدمى از نظر گفتار و رفتار منحرف شود، خداوند مى فرمايد:

(ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ) (٢٨٨)

پس او را به اسفل سافلين برگردانيديم .

به پست ترين وضعيت و بدترين جريان ، سقوط مى كند و راه نابودى و تباهى را در پيش مى گيرد.

حضرت عرضه مى دارد: بارالها! در تمام ايام عمر، توان مرا در صراط مستقيم خودت به كاربر! (يعنى در عبادتت)، زيرا عبادت خدا و اطاعت از او صراط مستقيم خدا است كه اگر انسانى آن را درست بپيمايد به تمام كمالات انسانى مى رسد و هدفى كه خداوند در آفرينش انسان دارد، تعالى و تكامل اين موجود، در ظل اطاعت بى قيد و شرط از ذات اقدس الهى است .

## رساندن خير به مردم

امام سجاد عليه‌السلام در اين فراز از دعاى مكارم الاخلاق به درگاه الهى عرضه مى دارد:

واجر للناس على يدى الخير و لاتمحقه بالمن

بارالها! خير و خوبى را به دست من براى مردم جريان ده و آن را با منت گذاردن بر سرشان محو و باطل منما.

دو مطلب در اين عبارت آمده :

١ - خير انسان بايد به مردم برسد.

٢ - خير را با منت گذاردن به آنان نابود نكند و از بين نبرد.

اگر كسى يك يا چند بار در طول يك ماه صدقه بدهد، عمل خيرى انجام داده است ، ولى آن را صدقه جاريه نمى گويند. صدقه جاريه تاءسيس يك اثر خيرى است كه نفعش جريان داشته باشد و خيرش پيوسته عايد مردم گردد.

كسى كه ملك پرقيمتى را وقف كند كه از درآمد آن همه روزه صد گرسنه فقير را سير كنند يا درمانگاهى تاءسيس نمايد كه مريض هاى بى بضاعت در آن معالجه شوند و به آنان داروى رايگان داده شود، يا قناتى حفر نمايد كه اهالى محل به طور مستمر از آب آن استفاده نمايند و از اين قبيل كارها كه پيوسته منفعتش عايد مردم مى شود، به اين صدقات در اسلام «صدقه جاريه» گفته مى شود.

امام سجاد عليه‌السلام كه از خداوند جريان خير را براى مردم به دست خود تمنا مى كند، شايد از اين نظر باشد كه مى خواهد بگويد: بارالها! در طول زندگى ام وسايل را به گونه ايى مهيا فرما كه خير من به طور مستمر عايد مردم شود و هرگز منقطع نگردد.

ما قبل از اينكه درباره خير و نيكوكارى نسبت به مردم و ارزش انسانى و اسلامى آن توضيح بدهيم ، لازم است براى تبيين و تشريح مطلب مقدمه ايى را بيان كنيم ، و آن اينكه : تمايلاتى كه در ما وجود دارد دو گروه است : يك گروه تمايلات انسانى است و يك گروه هم تمايلات حيوانى .

اما تمايلات حيوانى عبارت است از: اوصاف مشترك ميان حيوان و انسان ، مانند تمايل به غذا، خواب ، بازى ، تمايلات جنسى ، تمايل به غضب و انتقام جويى ، حب اولاد و امثال اينها، اين تمايلات را هم حيوانات و هم انسان ها دارند، با اينكه اينها براى زندگى ضرورت دارد، اما افتخار بشر نيست . تمايل به غذا ضرورت دارد، اما موجب افتخار انسانيت نيست ، خوابيدن و استراحت براى رفع خستگى ضرورت دارد و فقدان آن منجر به مرگ انسان مى شود، اما افتخار انسانيت نيست .

بنابراين گروه تمايلات حيوانى در وجود انسان براى گذران زندگى لازم و ضرورى است ، اما معيار بزرگى و بزرگوارى نخواهد بود. در كنار اين تمايلات حيوانى ، تمايلات انسانى هم وجود دارد؛ اين تمايلات عالى انسانى هر چه پيشروى كند و محقق شود، انسانيت بشر بيشتر شكوفا مى شود و مايه افتخار بيشترى براى انسان خواهد بود.

تمايلات انسانى از قبيل : اداى امانت ، وفاى به عهد، انصاف ، عدالت ، احسان ، دگر دوستى و امثال اين امور كه خيلى هم معدود و محدودند هر كدام از اين صفات ، يك پايه اصولى در تعالى بشر مى باشد. در مسئله دگر دوستى كه در مقابل خوددوستى است ، تمام حيوانات حتى حشرات نيز مشترك هستند مثلا مگس ، پشه ، اين دو حشره ناچيز هم خود دوستى دارند، در تابستان به صورت انسان مى نشيند، همين كه انسان دستش را تكان مى دهد، احساس خطر مى كند و فورا فرار مى كند، چرا؟ چون به خودش و زندگى اش علاقه دارد. اينها خوددوستى دارند و اين خوددوستى را ما انسان ها هم داريم ، ولى هيچيك از اين تمايلات حيوانى معيار عظمت و بزرگى انسان نيست .

معيار بزرگى و عظمت انسان ، دگر دوستى است و به هر نسبت كه دگر دوستى در يك جامعه تقويت شود و علاقه به مردم و حفظ لزوم خدمت گزارى به مردم تقويت شود، نشانه اين است كه انسانيت رشد بيشترى كرده و بشر قدمهاى بلندى به سوى تعالى و تكامل برداشته است . امام موسى بن جعفر عليه‌السلام فرموده :

ان اءهل الاءرض لمرحومون ما تحابوا و ادوا الاءمانه و عملوا الحق (٢٨٩)

مردم روى زمين تا وقتى كه يكديگر را دوست بدارند، اداى امانت كنند و بر طريق حق قدم بردارند و عمل نمايند، مورد ترحم و تفضل ذات اقدس الهى هستند.

حضرت از اهل كره زمين صرف نظر از عقايد مذهبى و روش هاى دينى سخن مى گويد؛ يعنى اگر اين سه مطلب كه شاءن انسانيت است : دگر دوستى ، اداى امانت و قدم برداشتن در راه حق و درستى ، در جامعه بشرى موجود باشد، استحقاق تفضل و عنايت الهى را دارند و همواره مورد رحمت هستند و اگر اين سه صفت به فراموشى سپرده شود، آن جامعه به انحطاط و انحراف كشيده مى شود.

بشر دوستى ، آدمى را وادار مى كند كه به بيماران بى بضاعت كمك كند، از افتادگان دستگيرى نمايد، انسان گرسنه را سير كند و افراد يتيم را مورد نوازش قرار دهد.

حضرت مولى الكونين اسدالله الغالب على بن ابى طالب عليه‌السلام موقعى كه مالك اشتر را ماءمور مصر مى نمايد و حكومت آن كشور پهناور را به او مى سپارد، دستورهاى لازم را ضمن عهدنامه مبسوطى كه مرقوم فرمودند، به وى گوشزد مى نمايد و در اوايل نامه از بشر دوستى و محبت سخن مى فرمايد و توصيه مى كند كه اين سجيه انسانى را درباره تمامى مردم از مسلمان و غير مسلمان رعايت نمايد.

واشعر قلبك الرحمه للرعيه و المحبه لهم و اللطف بهم و لاتكونن عليهم سبعا تغتنم اءكلهم ، فانهم صنفان : اما اخ لك فى الدين ، او نظير لك فى الخلق (٢٩٠)

مالك ! دلت را مهيا كن تا با رحمت و مهربانى با مردم برخورد نمايى ، مبادا همچون درنده ايى كه خوردن شكار خويش را مغتنم مى شمارد، با آنان مواجه گردى ! چه آنكه مردم مصر دو گروه هستند: يا از نظر دينى برادر تو هستند، يا از جهت آفرينش و خلقت همانند تو، و در هر دو صورت ، انسان هستند و بايد با روش انسانى با آنان معامله نمايى .

از امام صادق عليه‌السلام در كتاب اصول كافى وارد شده است كه مى فرمايد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است :

الخلق عيال الله ، فاحب الخلق الى الله من نفع عيال الله و ادخل على اءهل بيت سرورا (٢٩١)

مردم رزق خوار خداوند هستند و مؤونه آنان به عهده خداست ، محبوب ترين خلق كسى است كه به روزى خواران خداوند نفعى برساند و اهل بيتى را خوشحال و مسرور نمايد.

احسان نمودن و نفع رساندن به بندگان خدا لازمه دگردوستى و انسانيت است . معلى بن خنيس كه از اصحاب امام صادق عليه‌السلام است از آن حضرت سؤ ال كرد كه حق مسلمان بر مسلمان چيست ؟ حضرت فرمودند: من بر تو خائفم ، مى ترسم حقوق را بدانى و عمل نكنى ! معلى اظهار اميدوارى كرد كه به قوه الهى عمل مى كنم . آنگاه حضرت فرمود: آسان ترين حق مسلمان اين است كه آن را كه براى خود دوست مى دارى ، براى او نيز دوست بدارى و آن را كه خود ميل ندارى ، براى او بى ميل باشى و اينكه او را خشمگين نكنى ، رضايش را جلب كنى و دستورش را به كار بندى و اينكه او را با نفست و با مالت و زبانت و با دست و پايت يارى نمايى و اينكه تو به منزله چشم او، راهنماى او و آيينه او باشى ، چنين نباشد كه تو سير باشى و او گرسنه ، تو سيراب باشى و او تشنه و تو پوشيده باشى و او برهنه .

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است : اگر مسلمان متمكن نسبت به همسايه خود كه تهيدست و فقير است ، بى تفاوت باشد، از اسلام واقعى برخوردار نيست . و آن كس كه خودش با لباس باشد و شب را پوشيده بگذراند و همسايه او برهنه باشد به من ايمان نياورده است .

مردى به حضرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كرد: دوست دارم كه بهترين مردم باشم ، حضرت فرمودند:

خير الناس من ينفع الناس ، فكن نافعا لهم (٢٩٢)

بهترين مردم كسى است كه نفعش بيشتر عايد مردم گردد، پس تو در راه نفع رساندن به مردم كوشا و جدى باش تا از بهترين مردم باشد.

امام سجاد عليه‌السلام دعا مى كند:

واجر للناس على يدى الخير

بارالها! به دست من براى مردم خير و خوبى جارى كن .

با توجه به اينكه خير رساندن به مردم داراى معناى وسيع و گسترده ايى است و افراد خير مى توانند به شكلهاى مختلف به آنان نفع و خير برسانند، امام عليه‌السلام از خداوند مى خواهد كه او را در طول ايام زندگى به انواع خوبى ها و خيرات نسبت به انسانها مؤ فق و مؤ يد بدارد.

البته ناگفته نماند كه نه تنها احسان و نيكى به مردم باعث جلب رحمت خداوند است ، بلكه احسان به حيوان نيز مى تواند آدمى را مشمول رحمت الهى نمايد و بر اثر آن گناهانش مورد عفو قرار گيرد، به طور نمونه يك مورد را كه در حديثى آمده است ، عرض مى كنيم :

عن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اطلعت ليله اسرى على الجنه فرايت امراه زانيه ، فقيل انها مرت بكلب يلهث من العطش ، فارسلت ازارها فى بئر فعصرته فى حلقه حتى روى ، فغفر الله لها (٢٩٣)

حضرت فرمود: در شب معراج به بهشت اشراف يافتم ، در آنجا زن زانيه ايى را ديدم ، پرسيدم اين آلوده دامن چه عملى كرده است كه بهشتى شده است ؟ پاسخ دادند: او به سگى گذر كرده است كه زبانش بر اثر شدت عطش از دهانش درآمده و پيوسته نفس مى زد، آن زن روپوش بلند سرتاسرى خود را از برگرفت و در چاهى كه در آن نزديك بود آويخت ، روپوش به آب رسيد مقدارى از آب را به خود گرفت ، پارچه را بالا كشيد، نقطه پر آب را در گلوى سگ تشنه فشرد و حيوان را سيراب نمود.

خداوند بر اثر اين خدمت ، گناهانش را بخشيد و او را بهشتى نمود. شاعر نامى ، سعدى مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يكى در بيابان سگى تشنه يافت |  | برون از رمق در حياتش نيافت |
| كله دلو كرد آن پسنديده كيش |  | چو حبل اندر آن بست دستار خويش |
| به خدمت ميان بست و باز و گشاد |  | سگ ناتوان را دمى آب داد |
| خبر داد پيغمبر از حال مرد |  | كه داور گناهان او را عفو كرد |
| الا گر جفا كارى انديشه كن |  | وفا پيش گير و كرم پيشه كن |
| كسى با سگى نيكويى گم نكرد |  | كجا گم كند خير با نيك مرد |
| كرم كن چنان كن برآيد ز دست |  | جهانبان در خير بر كس نبست |

از بين بردن عمل خير به واسطه منت گذاشتن

امام عليه‌السلام در اين فراز از دعا به درگاه الهى عرضه مى دارد:

ولاتمحقه بالمن

بارالها! خوبى و خيرى را كه با دست من به جريان مى اندازى با منت گذاردن ، محو و نابود منما.

از اين جمله استفاده مى شود كه افراد خير و نيكوكار اگر كار خوب خود را به منت آلوده كنند، عمل خيرشان باطل و بى اثر مى شود و خداوند آن را محو و نابود مى نمايد.

خداوند مى فرمايد:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُم بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ )(٢٩٤)

اى مردم با ايمان ! صدقات خود را با منت گذاشتن و اذيت كردن باطل نكنيد. در حديثى آمده است كه حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

من اسدى الى مؤمن معروفا ثم آذاه بالكلام او عليه فقد ابطل صدقته (٢٩٥)

كسى كه به مؤمنى چيزى عطا كند و به وى صدقه ايى بدهد، سپس او را با كلام خود اذيت نمايد يا بر او منت بگذارد، با اين عمل ، صدقه خود را باطل كرده است .

از امام صادق عليه‌السلام روايت شده :

المن يهدم الصنيعه (٢٩٦)

منت گذاردن عمل خير انسان را نابود مى نمايد.

اگر شخص مسلمان صدقه ايى بدهد و به كسانى كه آن را دريافت نموده اند به طور مستقيم منت نگذارد و آزارشان ندهد، ولى در غياب آنان عمل خود را به زبان بياورد و احساس خويش را به اين و آن بگويد و در نتيجه موجب هتك حرمت و تحقير دريافت كنندگان صدقه گردد، چنين شخصى مشمول آيه كريمه ابطال صدقه با من و اذى خواهد بود، چون غير مستقيم بر آنان منت گذارده و آنان را آزار داده است .

امام جواد عليه‌السلام به شخصى كه در يك روز به ده نفر فقير عائله دار كمك نموده بود بدون آنكه بر آنها منت گذارد يا آنان را آزار دهد، ولى قضيه احسان و انفاق خود را براى امام جواد عليه‌السلام نقل نمود، فرمود: تو با نقل اين قضيه بر و نيكى خود به برادرانت را ابطال نمودى و از ميان بردى ، عرض كرد: چگونه از ميان بردم ؟ حضرت پاسخ دادند: كلام خدا را بخوان كه فرموده است ؟

اى مردم با ايمان ! صدقات خود را با منت گذاردن و اذيت كردن ابطال نكنيد.

عرض كرد: يابن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ! به كسانى كه كمك نمودم نه بر آنها منت گذاردم و نه آزارشان دادم . حضرت فرمود: خداوند فرموده صدقات خود را با منت گذاردن و اذيت كردن باطل نكنيد و نفرموده است كه : صدقات خود را با اذيت دادن و منت گذاردن مستقيم بر كسى كه صدقه را دريافت مى نمايد، باطل نكنيد! همين كه مى گوييد، خودش منت گذاردن و اذيت كردن است .

حضرت درسى آموزنده مى دهد: شما كه براى خدا و به نيت قربت به او به فقيرى آبرومند كمك مى كنيد، به گونه ايى باشد كه فقط خدا بداند و شما بدانيد و فقير، ديگران از آن آگاه نشوند تا آن احسان ذخيره قيامت شما گردد و اگر به ديگران بگوييد و آبروى فقير را ببريد با گفته خود، احسان خويش را ابطال نموده ايد و ممكن است بر اثر پرده درى و اهانت به فقير، در قيامت استحقاق كيفر و عذاب را داشته باشيد.

نه تنها منت گذاردن و آزار دادن فقير در زمينه صدقات ، ممنوع و نارواست ، بلكه اگر كيفيت پرداخت صدقات آبرومندانه و مناسب با عز و شرف مسلمان نباشد و موجب تحقير و توهين وى شود، نيز در اسلام ممنوع است .

اسحاق بن عمار مى گويد: امام صادق عليه‌السلام به من فرمود: چگونه زكات مالت را مى دهى ، گفتم : محصول را به منزل مى آورم ، اهل استحقاق مى آيند و دريافت مى كنند. امام فرمود: اسحاق ! تو با اين كار مسلمانان را در معرض ذلت و خوارى قرار مى دهى ! از اين كار پرهيز كن ، پرهيز كن ، خداوند فرموده است :

هر كس دوست مرا خوار نمايد، براى جنگ با من مهيا گرديده است .

## چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام

١ - ان الخير عاده (٢٩٧)

به راستى كه خير، عادت است .

٢ - لقاء اهل الخير عماره القلوب (٢٩٨)

ديدار با اهل خير، آبادانى دل هاست .

٣ - من ارتقب الموت سارع الى الخيرات (٢٩٩)

كسى كه مراقب مرگ باشد به سوى خوبى ها شتاب مى كند.

٤ - خير العيش ما لايطغيك ، و لا يلهيك (٣٠٠)

بهترين زندگى آن است كه تو را به سركشى و بيهودگى نكشاند.

٥ - رضى الناس غايه لاتدرك فتهجد الخير بجهدك ، ولاتبال بسخط من يرضيه الباطل (٣٠١)

خشنودى مردم هدفى است دست نيافتنى ، پس با جديت در جستجوى كار خير باش و از خشم كسى كه باطل او را خشنود مى كند، باكى نداشته باش .

٦ - لاتعمل الخير رياء، و لاتتوكه حياء (٣٠٢)

كار خير را از روى ريا و خودنمايى انجام نده و آن را به خاطر شرم ترك نكن .

٧ - قولو الخير تعرفوا به ، واعلموا بالخير تكونوا من اءهله (٣٠٣)

از خير و نيكى سخن بگوييد تا بدان شناخته شويد و كار خير انجام دهيد تا از اهل آنان گرديد.

٨ - اذا عقدتم على عزائم خير، فامضوها (٣٠٤)

اگر تصميم به كارهاى مهم خير گرفتيد، آنها را انجام دهيد.

٩ - اذ راءيتم الخير فخذوا به (٣٠٥)

چنانچه خيرى را ديديد فورا آن را دريابيد.

١٠ - من لبس الخير، تعرى من الشر (٣٠٦)

كسى كه جامه خوبى به تن كرد از بدى عارى شود.

١١ - لئن تكون تابعا فى الخير لك من اءن تكون متبوعا فى الشر (٣٠٧)

اگر در كار خير، پيرو ديگران باشى ، براى تو بهتر از آن است كه در بدى پيشرو باشى .

١٢ - لاتعدن شرا، ما اءدركت به خيرا (٣٠٨)

چيزى كه به آن خيرى را درك خواهى كرد، بد مشمار.

١٣ - خير الامور ماسهلت مباديه ، وحسنت خواتمه ، وحمدت عواقبه (٣٠٩)

بهترين كارها آن است كه آغازش آسان و پايانش نيكو عاقبتش ستوده باشد.

١٤ - ليسق الخير ان يكثر مالك و ولدك ، ولكن الخير ان يكثر علمك ، و اءن يعظم حلمك ، و اءن تباهى الناس بعباده ربك (٣١٠)

خوبى آن نيست كه حالت فراوان و اولادت زياد گردد، بلكه خير آن است كه عملت افزون و حلمت زياد شود، و اينكه با عبادت پروردگارت در ميان مردم مباهات كنى .

# فصل نهم : غنى شدن و مراتب آن

قال على عليه‌السلام :

الغنى عن الملوك افضل ملك

برترين ملك و سلطنت ، بى نيازى از ملوك است .

غررالحكم ، ص ٥٥.

## غنى شدن به چيست ؟

.وجود نازنين سيد الساجدين ، على بن الحسين عليه‌السلام به درگاه الهى عرضه مى دارد:

واغننى واوسع على فى رزقك ، ولاتفتنى بالنظر

بارالها! (آنقدر) مرا غنى بنما (و از مال دنيا برخوردارم ساز كه به مردم نياز نداشته باشم) و روزى ات را بر من وسعت بخش (تا خانواده ام در گشايش ‍ باشند) و مرا با نگاه و التفات به اموال ثروتمندان آزمايش نفرما.

اين فراز از دعا محور و موضوع بحث ما مى باشد كه به حول و قوه الهى به آن مى پردازيم :

اولا، چون در عبارت دعا، كلمه «غنا» و كلمه «وسعت رزق» آمده ، قهرا بحث فقر و غنا به ميان خواهد آمد، پس لازم است رواياتى را كه درباره خوبى يا بدى فقر و همچنين خوبى يا بدى غنا وارد شده است ، مورد بررسى قرار دهيم .

## فقر و غناى ممدوح در اسلام

قبل از خوض در اين بحث ، بايد گفت كه : اسلام دين كار و فعاليت و آيين سعى و عمل است و تمام مردم براى تاءمين زندگى با عزت و شرافت مندانه بايد در پى كار و تلاش باشند و در جامعه ، وجودى مؤ ثر باشند و اگر كسانى از كار، شانه خالى كنند و براى تاءمين مايحتاج زندگى خود دنبال كار نروند، در اسلام مورد نكوهش و انزجار هستند.

امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد: حضرت موسى بن عمران به پيشگاه الهى عرض كرد:

اى عبادك ابغض اليك ؟ قال : جيفه بالليل وبطال بالنهار (٣١١)

بارالها! كداميك از بندگانت نزد تو بيشتر مورد بغض و بدبينى هستند؟ فرمود: آن كسانى كه در شب مثل مردارى در رختخواب افتاده و در روز، عمرشان را در جامعه به بطالت مى گذرانند. (و كار نمى كنند و مى خواهند از دسترنج ديگران ارتزاق نمايند).

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

ان يكن الشغل مجهده فاتصال الفراغ مفسده (٣١٢)

اگر تن دادن به شغل مايه زحمت و تعب است ، بى كارى دائم نيز باعث نادرستى و فساد خواهد بود.

پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

ملعون من القى كله على الناس (٣١٣)

رانده و مطرود درگاه الهى است كسى كه بار زندگى خود را بر دوش ديگران بيفكند و بخواهد از دسترنج مردم ارتزاق نمايد.

ائمه معصومين عليهم‌السلام خود، كار مى كردند و در اراضى زراعى سعى و كوشش مى نمودند تا نانى ، از راه كشاورزى به دست آورند. علاوه بر اينكه خودشان به كار اهميت مى دادند، كارگران زحمت كش را نيز بسيار احترام مى نمودند و آنان را مورد تقدير و تشويق قرار مى دادند.

انس بن مالك مى گويد: موقعى كه رسول مكرم اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از جنگ تبوك مراجعت مى كردند، سعد انصارى به استقبال آمد، حضرت با او مصافحه نمودند و دست سعد را زبر و خشن ديدند؛ فرمودند: چه آسيبى به دستت رسيده است ؟

عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ! من با وسايل كشاورزى كار مى كنم و درآمدم را خرج معاش خانواده ام مى نمايم . حضرت دست او را بوسيدند و فرمودند: اين دستى است كه آتش با آن تماس پيدا نمى كند.

اگر كسى آماده كار كردن است ، لكن به علت فرسودگى و ضعف ، قدرت كار كردن را ندارد و حداقل امرار معاش و سد جوع در دسترس او نيست ، او فقير است و گرسنه ، و اين فقر بى اندازه مذموم است ؛ زيرا ممكن است آدمى را به گناه و ناپاكى ، به دزدى و تجاوز به اموال مردم ، يا به كفر گويى و اسائه ادب به ساحت قدس خداوند سبحان سوق دهد! اين فقر در اسلام بسيار مذموم است . در اين باره روايات بسيارى رسيده است كه از آن جمله مى فرمايد:

الفقر سواد الوجه فى الدارين (٣١٤)

فقر، روسياهى در دنيا و آخرت را به دنبال دارد.

كاد الفقر ان يكون كفرا (٣١٥)

اين قبيل فقرها، ممكن است به كفر و بى دينى منجر گردد.

رسول مكرم اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

انى اعوذبك من الكفر و الفقر، فقال رجل : ايعدلان ؟ قال : نعم (٣١٦)

بارالها! من از كفر و فقر به تو پناه مى برم ، مردى (كه اين جمله را از حضرت شنيد) عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ! آيا كفر و فقر، معادل يكديگرند؟ حضرت فرمودند: بله .

پس فقرى كه در آن آدمى ، فاقد حداقل زندگى باشد و نتواند امرار معاش ‍ كند، بسيار مذموم است و آدمى را به طرف گناهان دنيوى و اخروى سوق مى دهد.

اما فقر ممدوح و پسنديده : در روايات آمده است كه ، فقر ممدوح فقرى است كه انسان به قدر كفاف و مقدارى كه براى خود و خانواده اش لازم است ، داشته باشد و اين زندگى آنقدر محبوب رسول مكرم اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود كه دعا مى كرد:

اللهم اجعل قوت آل محمد كفافا (٣١٧)

بارالها! قوت و غذاى آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به اندازه كفاف قرار بده .

## ۱۰ - غناى ممدوح

يعنى آن مقدارى كه زندگى اداره شود، ولى آل پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در صف سرمايه داران و ثروتمندان نباشند. رسول مكرم اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

طوبى لمن اسلم و كان عيشه كفافا (٣١٨)

خوشا به حال آن كسى كه اسلام آورده و معاش او به قدر كفاف باشد.

يعنى درآمدش براى زندگى او وافى و كافى باشد. رسول مكرم اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با جمعى در بيابان به كسى كه شترانى را به چراگاه برده بود و تحت مراقبت داشت گذر نمود، حضرت از او درخواست شير نمود، آن مرد جواب داد؛ شيرى كه در پستان شتران است براى صبح است و آنچه دوشيده ام و در درون ظرف است براى امشب ، و به حضرت شير نداد. پيغمبر درباره او دعا نمود:

اللهم اءكثر ماله و ولده (٣١٩)

بارالها! مال و فرزندان او را بسيار گردان .

بعد از آنجا گذشتند و به كسى كه به چراندن گوسفندان مشغول بود رسيدند، از او درخواست شير نمودند، آن مرد رفت و آنچه شير در پستان هاى گوسفندان بود، دوشيد و آنچه را هم كه در دست داشت ، آورد و به حضرت تقديم نمود و بعد هم گوسفندى آورد و گفت : اينها چيزى بود، كه در دستم بود، اگر ميل داريد باز زيادتر كنم .

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : اللهم ارزقه الكفاف

بارالها! به او بقدر كفاف عنايت بفرما.

وقتى اصحاب شنيدند، گفتند: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ! درباره آن مرد كه به شما شير نداد، دعا كرديد كه تمام ما آن دعا را دوست داريم ، اما در مورد اين انسان كه هر چه داشت به شما داد، چنين دعا نموديد كه هيچيك از ما به آن دعا ميل نداريم .

حضرت فرمود: آنچه كم باشد و امر زندگى را كفاف كند، بهتر است از مال زيادى كه آدمى را غافل نمايد و انسان را از مسير فضيلت منحرف نمايد.

## غناى ممدوح

يكى از رواياتى كه غنا را ممدوح شناخته ، حديث رسول مكرم اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه مى فرمايد:

نعم العون على تقوى الله الغنى (٣٢٠)

غنا براى پيمودن راه تقوا، يار و مددكار خوبى است .

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

خمس من لم تكن فيه لم يتهنا بالعيش : الصحه و الامن و الغنى و القناعه و الانيس الموافق (٣٢١)

پنج چيز است كه اگر در كسى نباشد، عيش و زندگى گوارا نمى تواند داشته باشد: سلامت تن ، امنيت ، غنا و تمكن ، قناعت و همسر موافق .

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

سلوا الله الغنى فى الدنيا و العافيه ، و فى الاخره المغفره و الجنه (٣٢٢)

از خدا در دنيا غنا و عافيت را بخواهيد، و در آخرت مغفرت و بهشت را.

## غناى مذموم

تمكن و ثروتى كه آدمى را به سركشى و طغيان وا دارد، غرور و مستى بياورد، انسان را به مقدسات الهى بى اعتنا كند و باعث تكبر به بندگان تهيدست خدا شود و خلاصه اينكه سير مسير انسانى را از آدمى سلب نمايد، غناى مذموم است . قرآن مى فرمايد:

كلا، ان الانسان ليطغى ان رآه استغنى (٣٢٣)

آدمى وقتى خود را مستغنى و بى نياز ببيند و تمكن مالى در خويشتن بيابد، به سركشى و طغيان مى گرايد.

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

استعينوا بالله من سكره الغنى ، فان له سكره بعيده الافاقه (٣٢٤)

از مستى غنا و ثروت به خدا پناه ببريد! كه مستى ثروت بسيار دير بر طرف مى شود.

## چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام

١ - اءشرف الغنى ترك المنى (٣٢٥)

شريف ترين بى نيازى ، ترك آرزو است .

٢ - اءغنى الغنى العقل (٣٢٦)

گرانمايه ترين بى نيازى ، خرد است .

٣ - الغنى الاءكبر الياءس عما فى اءيدى الناس (٣٢٧)

بزرگترين بى نيازى آن است كه به آنچه در دست مردم است بى اعتنا باشى .

٤ - لاكنز اءغنى من القناعه (٣٢٨)

هيچ گنجى غنى تر از قناعت نيست .

٥ - شاركوا الذى قد اءقبل عليه الرزق ، فانه اءخلق للغنى ، و اءجدر باقبال الحظ عليه (٣٢٩)

با كسى شراكت كنيد كه روزى به او روى آورده ، زيرا شركت با افراد روزى دار براى تحصيل ثروت شايسته تر و براى به دست آوردن اقبال ، سزاوارتر است .

٦ - الحرفه مع العفه خير من الغنى مع الفجور (٣٣٠)

كسب با عفت و پاكدامنى از توانگرى با گناه بهتر است .

٧ - من سره الغنى بلامال ، فليتق الله (٣٣١)

كسى كه بى نيازى بدون مال شادش نمود، بايد تقواى الهى پيشه كند.

٨ - خير الدنيا و الاخره فى خصلتين : الغنى ، و التقى . و شر الدنيا و الاخره فى خصلتين : الفقر و الفجور (٣٣٢)

خير دنيا و آخرت در دو خصلت است : بى نيازى و پرهيزكارى . و شر دنيا و آخرت هم در دو خصلت است : فقر و گناهكارى .

٩ - الغنى بغير الله اءعظم الفقر و الشقاء (٣٣٣)

توانگرى بدون توجه به خداوند، بزرگترين فقر و بدبختى است .

١٠ - الغنى و الفقر يكشفان جواهر الرجال و اءوصافها (٣٣٤)

توانگرى و فقر، پرده از باطنهاى مردان و اوصاف آنها برمى دارد.

١١ - اظهار الغنى من الشكر (٣٣٥)

آشكار كردن بى نيازى از سپاس گزارى است .

١٢ - استعيذوا بالله من سكره الغنى ، فان له سكره بعيده الافاقه (٣٣٦)

از مستى ثروت ، به خدا پناه ببريد! زيرا به هوش آمدن از مستى آن بعيد است .

١٣ - شيئان لايعرف قدرهما الا من سلبهما: الغنى و القدره (٣٣٧)

دو چيز است كه قدر آنها را نمى شناسد مگر كسى كه آن دو، از او گرفته شده : ثروت و قدرت .

١٤ - من استغنى عن الناس ، اءغناه الله سبحانه (٣٣٨)

كسى كه اظهار بى نيازى از مردم كند، خداوند سبحان او را بى نياز خواهد كرد.

امام سجاد عليه‌السلام به درگاه الهى عرضه مى دارد: خدايا! غنا و تمكن مالى به من عنايت بفرما، از خدا غنا طلب مى كند تا به خانواده هاى بى بظاعت كمك كند، غنا مى خواهد تا يتيمان بى سرپرست را كفايت نمايد، تمكن مالى تقاضا مى كند تا در پرتو آن موجبات رضاى الهى را فراهم آورد، غنا مسئلت مى كند تا به زندگى خانواده خود بهبود بخشد و گشايشى در گذران آنان فراهم آورد؛ پس ما شيعيان هم اگر غنا و توانگرى مى خواهيم بايد در اين مسير باشد و اگر فقر مى خواهيم فقرى را بخواهيم كه در مسير كمال و سير الهى باشد.

## وسعت رزق

امام سجاد عليه‌السلام به درگاه الهى عرضه مى دارد:

واوسع على فى رزقك

بارالها! رزق خود را كه به من عطا مى فرمايى وسيع گردان .

رزق در لغت به معنى بخشش مستمر و متداوم آمده است ؛ اعم از اينكه مادى باشد يا معنوى . بنابراين هر گونه بهره ايى را كه خداوند نصيب بندگان مى كند از مواد غذايى و پوشاك و مسكن و يا علم ، عقل ، فهم ، ايمان و اخلاص ، به همه اينها رزق مى گويند.

گاهى خيال مى شود كه روزى فقط امور مادى را در بر مى گيرد و به موارد استعمال آن دقيقا توجه نمى شود، خداوند در قرآن كريم مى فرمايد:

(بَلْ أَحْيَاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) (٣٣٩)

آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزى مى خورند.

روشن است كه روزى شهيدان ، آن هم در جهان برزخ ، نعمتهاى مادى نيست ، بلكه همان مواهب معنوى است كه حتى تصور آن نيز براى ما در اين دنياى مادى مشكل است .

در روايات وارده از اولياى گرامى اسلام بر اين نكته تاءكيد شده كه افراد غنى و متمكن در زندگى خانواده خود سختگير نباشند و از تاءمين رفاه و آسايش ‍آنان خوددارى ننمايند.

ابى حمزه مى گويد: امام سجاد عليه‌السلام مى فرمايد:

اگر من داخل بازار شوم و با من چند درهم باشد و به وسيله آن براى خانواده خود گوشت ، تهيه نمايم كه به آن نياز بسيار دارند، براى من اين عمل محبوب تر است از اينكه بنده ايى را آزاد نمايم (٣٤٠).

عبد الله بن عباس مى گويد: رسول مكرم اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمود:

من دخل السوق فاشترى تحفه ، فحملها على عياله ، كان كحامل صدقه الى قوم محاريف وليبدء بالاناث قبل الذكور، فانه من فرح ابنته ، فكانما اعتق رقبه من ولد اسمعيل (٣٤١)

هر كس داخل بازار شود و تحفه ايى ، (مثلا ميوه ايى)، بخرد و آن را براى خانواده خود بياورد، همانند صدقه ايى است كه انسانى براى جمعيت محتاجى ببرد، (و سپس مى فرمود:) وقتى وارد منزل مى شود، اول ، پيش از پسر بچه ها، از دختر بچه ها شروع كند (و تحفه را به آنها بدهد. بعد از آن فرمود): هر كس دختر خود را در منزل شاد نمايد، همانند اين است كه بنده ايى را از فرزندان اسماعيل آزاد كرده باشد.

خلاصه اينكه اگر كسى قدرت مالى دارد و بخواهد پيوستگى خود را با مكتب اسلام و تعاليم قرآن محفوظ بدارد، حتما بايد زندگى عائله خود را توسعه دهد و آنان را در تنگنا و مضيقه نگذارد و رسول مكرم اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين باره فرموده است :

ليس منا من وسع عليه ثم قتر على عياله (٣٤٢)

كسى كه وسعت مالى دارد (و داراى تمكن است) ولى بر خانواده خود سخت بگيرد (و آنان را از زندگى مرفه محروم نمايد) از ما نيست .

## معيار گستردگى و تنگى روزى

هرگز نبايد، تصور نمود كه وسعت رزق دليل بر محبت خداوند و يا تنگى معيشت دليل بر غضب خداوند است ؛ زيرا خداوند گاهى انسان را به وسعت روزى آزمايش مى كند و اموال سرشارى در اختيار او قرار مى دهد و گاهى با تنگى معيشت ميزان مقاومت و پايمردى او را روشن مى سازد و آنها را از اين طريق پرورش مى دهد. گاهى ثروت زياد مايه بلا و عذاب جان صاحبان آنها است و هر گونه آرامش و استراحت را از آنها مى گيرد.

روايتى است از معاويه بن عمار كه مى گويد: از امام صادق عليه‌السلام خواستم كه به من دعايى براى روزى بياموزد. آن حضرت به من دعايى آموخت كه چيزى را نديدم براى روزى از آن جالب تر باشد، فرمود: بگو:

اللهم ارزقنى من فضلك الواسع الحلال الطيب ، رزقا واسعا حلالا طيبا بلاغا للدنيا و الاخره ، صبا صبا، هنيئا مرئيا، من غير كد ولا من من اءحد خلقك الا سعه من فضلك الواسع فانك قلت : (واساءلوا الله من فضله) فمن فضلك اساءل ، ومن عطيتك اءساءل ، و من يدك الملاى اءساءل (٣٤٣)

بار خدايا! به من روزى بده از فضل واسع و حلال و پاك خود، روزى واسع و حلال و پاك رسان به كار دنيا و آخرت ، فرو ريز، فرو ريز، گوارا و خوشگوار و بى رنج و منت از احدى جز از فضل وسيع خودت ، زيرا تو گفتى : «از خدا خواهش كنيد از فضل او» من از فضلت خواستارم و از عنايتت خواستارم ، و از آنچه پر دست دارى خواستارم .

روايتى است از امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: حضرت على بن الحسين عليه‌السلام اين دعا را مى خواندند:

اللهم انى اءساءلك حسن المعيشه اتقوى بها على جميع حوائجى و اءتوكل بها فى الحياه الى آخرتى من غير ان تترفنى فيها فاءطغى اءو تقتر بها على فاءشقى ، اءوسع على من حلال رزقك و اءفض على من سبب فضلك نعمه منك سابعه و عطاء غير ممنون ثم لاتشغلنى عن شكر نعمتك باكثار منها تلهينى بهجته و تفتنى زهرات زهوته ، ولاباقلال على منها يقصر بعملى كده ويملا صدرى همه اءعطنى من ذلك يا الهى من شر الدنيا و شر ما فيها، لاتجعل الدنيا على سجنا و لافراقها على حزنا. اللهم انى اءعوذبك من اءزلها و زلزالها و سطوات شياطينها و سلاطينها و نكالها و من بغى على فيها، اللهم من كادنى فكده و من اءرانى فارده ، وفل عنى حد من نصب لى حده واءطف عنى نار من شب لى وقوده والفنى مكر المكره وافقاء عنى شر الحسده واعصمنى من ذلك بالسكينه و اءلبسنى درعك الحصينه واخباءنى فى سترك الواقى و اءصلح لى حالى و صدق قولى بفعالى و بارك لى فى اءهلى و مالى (٣٤٤)

خدايا! از تو مى خواهم معيشت خوبى كه در همه حوائجم از آن نيرو گيرم و بدان در دوران زندگى اين جهان براى آخرتم وسيله سازم ، بى آنكه مرا بدان به خوش گذرانى بى جا وادارى تا سركشى كنم يا به من آنقدر تنگ بگيرى كه بدبخت شوم . از رزق حلالت به من بده و از باران فضلت به من تفضل فرما، نعمت بخشى شايانى باشد و عطايى پيوسته و بى منت ، سپس به واسطه بسيارى نعمت مرا از شكرش بازمدار و به خرمى اش سرگرم مساز و به شكوفايى و زيبايى اش به آشوب مكش ، و چندان مكاه كه رنج تحصيل آن دست مرا از كردار و عبادت كوتاه سازد و سينه و دلم را از هم و تشويش آن پر كند، به من درباره روزى آنچه را عطا كن كه وسيله بى نيازى از شرار خلقت گردد و تا آنجا به زندگى من رسا باشد كه به رضوانت برسم و به تو پناه مى برم ، معبودا! از شر دنيا و شر آنچه در دنيا است ، دنيا را زندان من نساز و جدايى از آن را مايه اندوه من نكن ، مرا از گرفتارى و آشوب آن چنان برآور كه مورد پسند باشم و كردارم در آن پذيرفته باشد و به سرمنزل زندگى جاويدم برسان و با نيكانم همنشين كن به جاى دنياى فناپذير، نعمت خانه پاينده ام بده ، بار خدايا! من به تو پناه مى برم از تنگدستى و پريشانى دنيا و از يورش شياطين و سلاطين و شكنجه آنان و از ستم و دست اندازى هر كه در آن به من دست اندازى كند، بار خدايا! هر كه به من نيرنگ كند، نيرنگش بزن و هر كه آهنگ من كند، آهنگ او كن و هر كه به من تيغ كشد، تيغش را كند كن و هر كه به من آتش افروزد، شعله اش را خاموش ساز و كفايت كن از من مكر مكاران و بدر آور از براى من ديده كافران را و كفايت كن مرا از هم و غم هر كس كه هم و غمى به من وارد مى كند و دفع كن از من شر حسودان را و مرا از آن نگهدار به آرامى و وقار، و زره استوار خود را به اندامم بپوشان و مرا در حفظ حفيظ خود پنهان دار و حالم را اصلاح كن و كردارم را مصدق گفتارم بنما و به اهل و مالم بركت بده .

## امتحان با نظر كردن به اموال مردم

امام سجاد عليه‌السلام به درگاه الهى عرضه مى دارد:

ولا تفتنى بالنظر

خدايا! با توجه و التفات به اموالى كه در دست ثروتمندان است ، من را مورد آزمايش و امتحان قرار نده .

اين دعا ناظر به غناى نفس و بى اعتنايى به دارايى و اموال سرمايه داران و مال اندوزان دنياست و اين همان چيزى است كه خداوند در قرآن به پيامبر گرامى خود محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده و او را مخاطب ساخته است :

ولا تمدن عينيك الى ما متعنا به ازواجا منهم زهره الحيوه الدنيا لنفتنهم فيه و رزق ربك خير وابقى (٣٤٥)

اى رسول معظم ! چشمان خود را به اموال و زينتهاى دنيوى كه به اصناف كفار اعطا نموده ايم مگشاى كه اين ثروت و سرمايه را به منظور آزمايش و امتحان داده ايم . و رزق و روزى پروردگارت (كه براى اهل ايمان مقرر گرديده) به مراتب بهتر (و عالى تر) است و همواره باقى (و برقرار) خواهد بود.

در ذيل همين آيه حديثى از رسول مكرم اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرمود:

من اتبع بصره بما فى ايدى الناس طال همه و لم يشف غيظه (٣٤٦)

كسى كه چشم خود را براى نگاه كردن به اموال و ثروت ديگران بگشايد، اندوهش طولانى خواهد بود و غيظ و غضبش هرگز شفا نمى يابد.

طبع بشر حريص و افزون طلب است ، هر قدر ثروت بياندوزد و مال جمع نمايد، حرص و طمع او بيشتر مى شود و همواره در باطن با خود در جنگ و ستيز است ؛ از نظر دارايى احساس كمبود مى كند و سرانجام با ناكامى از دنيا مى رود، مگر آنكه خود را اصلاح نمايد و عنان حرص را به دست عقل واقع بين بسپارد و خويشتن را از سركشى و طغيان آن برهاند.

مردى به شكايت نزد امام صادق عليه‌السلام آمد و عرض كرد: من از پى مال مى روم و آن را به دست مى آورم ، اما از درآمد خودم قانع نمى شوم و همواره با نفس خود در جنگم و از آن بيشتر مى خواهم ، به من چيزى بياموزيد كه از آن منتفع شوم و درمانم نماييد.

حضرت فرمود: اگر آن مقدار از درآمد كه امر تو را كفايت مى كند و بى نيازت مى سازد، چيز جزئى از مال دنيا تو را غنى مى نمايد و اگر درآمدى براى تو كافى است ، ولى بى نيازت نمى كند، تمام آنچه در دنيا است ، بى نيازت نخواهد نمود.

در واقع امام صادق عليه‌السلام مى خواهد بفرمايد: اگر مايلى از جنگ درونى خلاص شوى ، هدف خود را از كسب مال ، اداره زندگى شرافت مندانه قرار بده ، در اين صورت مال كمى تو را غنى و بى نياز مى سازد، اما اگر هدفت ثروت اندوزى و سرمايه دارى باشد، تمام اموال جهان براى تو كافى نخواهد بود.

ابى بصير مى گويد: از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه فرمود: عثمان به وسيله دو نفر از غلامان خود دويست دينار طلا براى ابوذر فرستاد و گفت : نزد او ببريد و سلام مرا به او برسانيد و بگوييد: اين دويست دينار است كه عثمان براى شما فرستاده كه نياز خود را برطرف نمايى و حوائج خويشتن را تاءمين كنى .

ابوذر گفت : آيا به هيچيك از مسلمانان چنين مبلغى را داده است ؟ گفتند: نه ، ابوذر گفت : من يكى از مسلمانان هستم ، گشايشى كه براى من است ، بايد براى همه مسلمين باشد.

ابوذر گفتند: عثمان اين مبلغ را از مال شخصى خود فرستاده و قسم ياد كرده كه من آن را به حرام نيالوده ام و براى شما جز حلال نفرستاده ام .

ابوذر گفت : من احتياجى به اين پول ندارم و امروز صبح نموده ام و از غنى ترين مردم هستم . غلامان گفتند: خداوند به شما عافيت بدهد، ما كه در اطاق شما كم يا زياد چيزى كه از آن بهره مند شوى نمى بينيم .

ابوذر گفت : در اين سفره من دو قرص نان جو است و من به اين پول احتياجى ندارم و به خدا هرگز آن را نمى گيرم .

امام جواد عليه‌السلام نيز در موضوع غناى نفس و بى نيازى روح مى فرمايد: غنا عبارت است از كمى تمنيات درونى و راضى بودن به همان چيزى است كه زندگى انسان را كفايت مى كند.

فقر نفسانى عبارت از حدت و شدت نوميدى از لياقت خود و ياءس از اموالى است كه در دست مردم است . در عصر جاهليت ، ثروتمندى و تمكن مالى داراى ارزش انسانى بود و مردم تصور مى كردند كه افراد مال دار، گروه برتر و ممتاز اجتماع هستند و خواسته هاى خود را به اين گروه مى سپردند و تا اين حد به اينها اعتقاد داشتند كه وقتى وحى الهى بر رسول گرامى اسلام ، محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شد و آن حضرت به رسالت مبعوث گرديد، لب به اعتراض گشودند، كه خداوند مى فرمايد:

وقالوا لو لانزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم (٣٤٧)

گفتند: چرا اين قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندى) از اين دو شهر (مكه و طائف) نازل نشده است ؟

گفتند: اگر خداوند اراده فرموده است كه پيغمبرى از جانب خود بين مردم بفرستد، چرا به وليد بن مغيره ، مال دار نامى مكه محول نفرمود؟ يا آنكه چرا عروه بن مسعود ثقفى ، ثروتمند مشهور طائف را براى اين كار ماءموريت نداد و اين امر را به عهده شخصى سپرده كه در كودكى يتيم بوده و در بزرگ سالى تهيدست و بى بضاعت است !؟

چنان در اشتباه بودند كه گمان مى كردند معيار صلاحيت رهبرى و نمايندگى خداوند بين مردم ، تمكن مالى و سرمايه دارى آن كسى است كه خداوند، او را به رسالت انتخاب مى نمايد و اين خود نمونه روشنى است از اينكه چقدر در آن زمان سرمايه دارى و ثروت مهم بوده و تا چه اندازه ، تمكن در نظر آنان جلوه داشته و معيار احراز شخصيت و مقام بوده است .

گردآورى مال ، براى مردم عصر جاهليت ، آنقدر ارزشمند و گرانبها بود كه تا دم مرگ در پى آن بودند و براى آن تلاش مى نمودند. ثروتمندان بر اثر غرور مال ، مردم تهيدست را به باد مسخره مى گرفتند و حتى در زمان بعثت رسول اكرم محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مؤمنين را استهزاء مى نمودند و به آنان طعنه مى زدند و اين عمل ناروا را بر اثر داشتن ثروت ، انجام مى دادند و گمان مى كردند كه ثروت موجب حيات ابدى آنان مى گردد و اينان را براى هميشه نگه مى دارد.

اسلام افكار مردم را در مورد ثروت دگرگون ساخت و به آنان فهماند كه مال براى گذراندن زندگى و رفع نيازمندى است نه مايه افتخار و مباهات و ضمنا خاطرنشان ساخت كه خداوند مردم را به وسيله مال امتحان مى كند.

مراقب باشيد كه تمكن مالى حجاب نفس شما نشود و شما را از ياد خداوند و انجام وظايف دينى باز ندارد كه نه تنها مال دارى ، امتحان خداوند است ، بلكه مال ديگران را با ديده تمنا نگريستن نيز امتحان است ، و مردان الهى خود را از آن بر كنار مى دارند. امام سجاد عليه‌السلام به درگاه الهى عرضه مى دارد:

ولا تفتنى بالنظر

خدايا! با توجه و التفات به اموالى كه در دست ثروتمندان است ، مرا مورد آزمايش و امتحان قرار نده .

آمين يا رب العالمين

## چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام

١ - استنزلوا الرزق بالصدقه (٣٤٨)

روزى را با صدقه دادن فرود آوريد.

٢ - [الى عبدالله بن العباس ] فانك لست بسابق اءجلك ، و لامرزوق ما ليس ‍ لك (٣٤٩)

نه بر مرگ پيشى مى گيرى و نه از آنچه روزى تو نيست خواهى خورد.

٣ - يا ابن آدم ، الرزق رزقان : رزق تطلبه ، و رزق يطلبك ، فان لم تاءته اءتاك ، فلاتحمل هم سنتك على هم يومك ، كفاك كل يوم على ما فيه ، فان تكن السنه من عمرك فان الله تعالى سيؤ تيك فى كل غد جديد ما قسم لك ، و ان لم تكن السنه من عمرك فما تصنع بالهم فيما ليس لك ، و لن يسبقك الى رزقك طالب ، و لن يغلبك عليه غالب ، و لن يبطى عنك ما قد قدر لك (٣٥٠)

اى فرزند آدم ! روزى دو نوع است : يكى روزى كه در جستجوى آن هستى و ديگر آنكه او در جستجوى توست كه اگر به دنبال آن نروى او به سراغت مى آيد، بنابراين غصه سال را بر اندوه امروز اضافه نكن ! زيرا براى تو اندوه همان روزى كه در آن هستى كافى است . پس اگر سال آينده جزو عمرت باشد خداوند هر روز تازه روزى تازه مى دهد، و اگر جزو عمرت نباشد. پس ‍ چرا غم و اندوه چيزى را بخورى كه مربوط به تو نيست ؟! آگاه باش كه كسى پيش از تو به روزى تو نخواهد رسيد و آن را از دست تو بيرون نتواند آورد، و آنچه برايت مقدر شده ، هرگز تاءخير نخواهد افتاد.

٤ - ياابن آدم ، لاتحمل هم يومك الذى لم ياءتك على يومك الذى قد اءتاك ، فانه ان يك من عمرك ياءت الله فيه برزقك (٣٥١)

اى پسر آدم ! غصه رزق آن روزى كه نيامده بر آن روزى كه آمده ، اضافه نكن چرا كه اگر عمرت باشد، روزيت را خداوند در آن روز خواهد داد.

٥ - من رضى برزق الله لم يحزن على ما فاته ! (٣٥٢)

هر كس به روزى خدادادى راضى شود، نسبت به آنچه از دستش رفته است غمناك نگردد.

٦ - شاركوا الذى قد اءقبل عليه الرزق ، فانه اءخلق للغنى و اءجدر باقبال الحظ عليه (٣٥٣)

با كسى كه روزى به او روى آورده شريك شويد، زيرا او به بى نيازى خليق تر و در روى آوردن سود به جانبش سزاوارتر است .

٧. وسئل عليه‌السلام : كيف يحاسب الله الخلق على كثرتهم ؟! فقال عليه‌السلام : كما يرزقهم على كثرتهم . فقيل : كيف يحاسبهم و لايرونه ؟! فقال عليه‌السلام : كما يرزقهم و لايرونه (٣٥٤)

از امام عليه‌السلام سؤ ال شد: خداوند چگونه از بندگانش با كثرتشان محاسبه مى كند؟

فرمود: همان گونه كه آنان را با كثرتشان روزى مى دهد. سپس پرسيده شد: چگونه آنها را محاسبه مى كند در حالى كه آنها را نمى بيند؟ فرمود: همان طور كه آنها را روزى مى دهد در حالى كه او را نمى بينند.

٨ - وقيل له عليه‌السلام : كيف الرزق و الاجل ؟ فقال عليه‌السلام : ان لك عندالله رزقا، و له عندك اءجلا، فاذا وفاك ما لك عنده اءخذ ماله عندك (٣٥٥)

به امام عليه‌السلام گفته شد: روزى و اجل چگونه اند؟ فرمود: براى تو نزد خداوند رزقى است و براى او نزد تو مهلتى ، پس هرگاه آنچه را براى تو نزد اوست ، وفا كند، آنچه را كه از آن او نزد توست ، مى ستاند. يعنى همين كه روزيت تمام شد، مهلت تو هم به پايان مى رسد.

٩ - من اءجمل فى الطلب اءتاه رزقه من حيث لايحتسب (٣٥٦)

هر كه آهسته در جستجوى روزى رود، روزى او از جايى كه گمان نمى كند به او خواهد رسيد.

١٠ - كم من متعب نفسه مقتر عليه ، و كم من مقتصد فى الطلب قد ساعدته المقادير (٣٥٧)

چه بسيار افرادى كه خود را به زحمت انداخته ، ولى روزگار بر آنها تنگ شد، و چه بسيار افرادى كه در جستجوى روزى ، ميانه رو بودند، اما مقدرات آنها را يارى كرد.

١١ - ان الله سبحانه اءبى اءن يجعل اءرزاق عباده المؤمنين الا من حيث لايحتسبون (٣٥٨)

خداوند سبحان ابا دارد كه روزى بندگان مؤمنش را قرار دهد جز از جايى كه گمان نمى كنند. (اين براى آن است كه تنها توجهشان به خدا باشد)

١٢ - رزق كل امرى مقدر كتقدير اءجله (٣٥٩)

روزى هر كس (در لوح محفوظ) تعيين شده است ، همان طور كه مرگش تعيين شده است .

١٣ - كلكم عيال الله ، و الله سبحانه كافل عياله (٣٦٠)

همه شما خانواده (و روزى خور) خداوند هستيد و خداوند سبحان هم ضامن روزى خانواده خويش است .

١٤ - من اهتم برزق غد، لم يفلح اءبدا (٣٦١)

هر كه براى روزى فردايش اهتمام ورزد، رستگار نخواهد شد. (زيرا از فكر آخرت غافل خواهد ماند).

# فصل دهم : عزت و كرامت

قال على عليه‌السلام :

كل عزيز غير [غيرالله تعالى ] ذليل و كل قوى غيره ضعيف

پايدارى هر عزيزى غير خداوند، خوار و ذليل ، و هر نيرومندى غير از او ضعيف و ناتوان است .

نهج البلاغه ، خطبه ٦٥

## عزت و عزت خواهى

وجود نازنين زين العابدين و الساجدين ، حضرت على بن الحسين عليه‌السلام به درگاه الهى عرضه مى دارد:

واعزنى و لاتبتلينى بالكبر

بارالها! موجبات عزت نفس و رفعت معنويم را كه لازمه افراد با ايمان است ، فراهم نما و مرا از تكبر و خودبزرگ بينى منزه و محفوظ بدار.

قرآن شريف مى فرمايد:

(وَلِلَّـهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ) (٣٦٢)

عزت براى خداوند است و براى پيغمبر خدا و براى افراد با ايمان .

عزت كلمه بزرگى است و حالت بلندى روح است كه نمى گذارد انسان ، مغلوب و مقهور چيزى شود و دچار ذلت و گرفتارى آن گردد. عزت براى آن انسان آزاده ايى است كه خود را در مقابل هيچ يك از تمايلات نفسانى و عناوين مادى اسير نبيند، آزاد زندگى كند و با سربلندى امرار حيات نمايد، كه چنين انسانى را مى توان «عزيز النفس» دانست .

## حقيقت عزت چيست ؟

آيا هدف انسان چيزى جز رسيدن به مرحله شكست ناپذيرى مى باشد؟ اگر چنين است عزت را در كجا بايد جستجو نمود و چه چيز مى تواند به انسان عزت بدهد؟ حقيقت عزت در درجه نخست قدرتى است كه در دل و جان انسان ظاهر مى شود و او را از خضوع و تسليم و سازش در برابر طاغيان و ياغيان باز مى دارد.

قدرتى كه با داشتن آن هرگز اسير شهوات نمى شود و در برابر هوا و هوس ‍ سر فرود نمى آورد. قدرتى كه او را به مرحله نفوذ ناپذيرى در برابر «زر» و «زور» ارتقا مى دهد.

آيا اين قدرت جز از ايمان به خدا، يعنى ارتباط با منبع اصلى قدرت و عزت سرچشمه مى گيرد؟ اين در مرحله فكر و عقيده و روح و جان است ، اما در مرحله عمل ، عزت از اعمالى سرچشمه مى گيرد كه داراى ريشه صحيح و برنامه و روش حساب شده باشد و به تعبير ديگر آن را در «عمل صالح» مى توان خلاصه كرد، اين دو است كه به انسان سربلندى و عظمت و عزت مى دهد.

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

عبد الشهوه اذل من عبد الرق (٣٦٣)

كسى كه بنده (و مطيع بى قيد و شرط غريزه جنسى يا ديگر) شهوات نفسانى خويشتن است (و نمى تواند از اقناع غير مشروع آنها، خود را نگاه دارد) از عبد زرخريد ذليل تر است .

چنين انسانى قادر نيست به مقام رفيع عزت دست پيدا كند. عزت واقعى براى كسانى است كه از تذلل در مقابل غير خدا بپرهيزند و از بندگى مخلوق اجتناب كنند. فقط خداوند را معبود خود بشناسند و تمام تذلل و تضرع خود را در پيشگاه او ابراز نمايند، كه اين عالى ترين مقام عزت براى اولياى الهى است . آمده است كه حضرت على عليه‌السلام در پيشگاه الهى عرض مى كند:

خدايا! براى من اين عزت كافى است كه : ان اكون لك عبدا؛ بنده تو باشم ، و كفى بى فخرا ان تكون لى ربا؛ و اين افتخار هم كافى است كه تو مالك من باشى .عرض كرديم عزت براى خداوند است ، و رفعت براى پيامبر است و سرافرازى براى مؤمنين ، اما مى دانيم كه عزت خداوند كه آفريدگار عالم و مالك واقعى تمام جهان هستى است با عزت مخلوق تفاوت اساسى دارد، او غالب و قاهر بر همه موجودات و مخلوقات است ، اما خودش مغلوب و مقهور موجودى نيست ، همه موجودات به او احتياج دارند و او غنى بالذات است و به احدى احتياج ندارد. خداوند مى فرمايد:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّـهِ ۖ وَاللَّـهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) (٣٦٤)

اى مردم ! همه شما نيازمند به خداوند بزرگ هستيد، اما خداوند غنى مطلق و بى نياز است .

كمال بارى تعالى اين است كه عزتش خالى از ذل و غنايش منزه و به دور از فقر است .

يا من هو العزيز بلا ذل ، يا من هو غنى بلا فقر (٣٦٥)

اى خداوندى كه عزتت خالى از ذلت است ، و اى پروردگارى كه غنايت مبرا از فقر است .

اين كمال خداست ، اما كمال بشر در اين است كه هرگز خدا را فراموش نكند و نيازمندى خويشتن به ذات اقدس او را از ياد نبرد.

درخواست عزت از پيشگاه الهى به معناى طلب توفيق و تسبيب اسباب در راه رسيدن به عزت نفس و علو فكر است ، يعنى دعا كننده مى خواهد بگويد: اى خداوندى كه عزيز واقعى هستى و بر جميع عوالم وجود سلطه دارى ! اى آفريدگارى كه قادرى و همه مخلوقات مقهور تو هستند و بر تمام موجودات غلبه مى كنى و هرگز مغلوب نمى شوى ! بر من منت بگذار و موفقم بنما كه داراى قوت نفس و قدرت اراده شوم تا بتوانم در مقابل تمنيات ذلت بار هواى نفسى مقاومت كنم و به حول و قوه تو عز ايمانى خويش را كه مايه سربلندى دنيا و آخرت است ، نگاه دارى كنم .

آمده است كه وجود نازنين على بن موسى الرضا عليه‌السلام مى فرمايد:

من استغفر الله بلسانه و لم يندم بقلبه ، فقد استهزء بنفسه و من سال الله التوفيق و لم يجتهد، فقد استهزء بنفسه (٣٦٦)

اگر كسى براى عفو گناهان خود به زبان استغفار نمايد و از خداوند طلب بخشش نمايد، اما در دل از اعمال زشت خود پشيمان نباشد، او در اين استغفار خود را مسخره نموده است ، اگر كسى از خداوند طلب توفيق نمايد، اما در مقام عمل ، مجاهده و كوشش نكند، او در طلب توفيق ، خويشتن را به استهزاء گرفته است .

چند نكته براى به دست آوردن عزت نفس

براى آنكه دعاى شخص با ايمان در طلب توفيق براى عزت نفس ، به جا واقع شود و به طور صحيح آن را از خدا بخواهد، لازم است به چند نكته توجه شود:

اول آنكه : بداند حفظ عزت براى مسلمان از وظايف دينى او است و هيچ فرد با ايمانى حق ندارد عزت خود را درهم بشكند و موجبات خوارى و ذلت خود را فراهم نمايد. پيامبر گرامى اسلام محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

ليس للمؤمن ان يذل نفسه (٣٦٧)

انسان با ايمان حق ندارد كه موجبات ذلت و خوارى خود را فراهم سازد.

دوم آنكه : بداند عوامل متعددى از قبيل حب مال ، علاقه به دنيا و مقام ، جاه طلبى ، شهرت دوستى ، محبوبيت اجتماعى و نظاير اينها مى تواند آدمى را مغرور و مغلوب نمايد، و اگر كسى احساس نمود كه در باطن خود، اسير قدرت اين تمايلات است ، بايد بداند كه عزت و شرفش در معرض خطر قرار دارد. حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

كل عزيز داخل تحت القدره فذليل (٣٦٨)

هر عزيزى كه تحت قدرتى قرار دارد، ذليل و خوار است .

براى آنكه از خطر آن تمايلات نفسانى مصون بماند و عزت و شرف خود را در راه نيل به آنها از دست ندهد، بايد خويشتن را با ايمانى قوى بسازد و از ذات اقدس الهى استمداد نمايد، بر هواى نفس غلبه نمايد و عزت نفس ‍خويشتن را با هيچ يك از آن تمايلات معامله ننمايد.

سوم آنكه : بدانند اولياى گرامى اسلام ، صفت رذيله طمع را در نابود ساختن سرمايه گرانقدر عزت نفس از ديگر رذايل خطرناك تر دانسته اند و اين مطلب را در ضمن روايات متعددى خاطرنشان ساخته اند و پيروان خود را از آن بر حذر داشته اند.

آمده است كه وجود نازنين اميرمؤمنان اسدالله الغالب على بن ابى طالب عليه‌السلام مى فرمايد:

ثمره الطمع ذل الدنيا و الاخره (٣٦٩)

ميوه طمع ذلت دنيا و آخرت است .

يعنى اگر كسى بذر طمع را در دل بيفشاند و آن شجره خبيثه در باطن او رشد كند، ميوه ايى كه از آن بر مى دارد ذلت است ، نه فقط ذلت دنيا، بلكه اين صفت هم در دنيا و هم در آخرت ذلت بار است .

و نيز فرموده است : كسى كه نفس خود را از پستى طمع ها منزه ننمايد با اين صفت مذموم ، خود را در دنيا ذليل كرده و در آخرت ، ذلت و خوارى اش ‍ فزونتر خواهد بود.

و همچنين امام باقر عليه‌السلام در وصيت خود به جابر جعفى فرمود:

واطلب بقاء العز باماته الطمع و ادفع ذل الطمع بعز الياس (٣٧٠)

بقاى عز خود را با نابود ساختن طمع در ضمير خود طلب كن و ذلت طمع را با عز نااميدى از آنچه در دست مردم است دفع نما.

خداوند حكيم آدمى را آزاد آفريده و گزينش خوبى ها و بدى ها را به اختيار او گذارده است و اختيار خود مى تواند در جميع شئون زندگى پاكى و درستى را انتخاب كند و يا راه نادرستى و ناپاكى و انحراف را در پيش ‍ بگيرد.

پس حفظ عزت نفس يا تن دادن به ذلت و پستى از جمله امورى است كه در اختيار انسانها مى باشد، اما همه ما بايد بدانيم كه ارزش و شخصيت هر فردى وابسته به روشى است كه اتخاذ نموده است ، اگر نفس خويش را از پستى بركنار نگه داشت ، به مقام رفيع انسانيت نائل مى گردد و مدارج كمال را مى پيمايد و اگر عزت و حيثيت معنوى خود را از دست داد، به پستى و ذلت مى گرايد و راه سقوط را مى پيمايد.

پيامبر گرامى اسلام ، محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

من عظم صاحب دنيا و احبه لطمع دنياه سخط الله عليه (٣٧١)

اگر كسى صاحب دنيا را بزرگ بشمرد و از روى طمع ، او را دوست بدارد، مشمول غضب خداوند خواهد بود.

نصاراى نجران اشخاص ثروتمند و متمكنى بودند؛ حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آنان نامه نوشت و آنها را به دين مقدس‍ اسلام دعوت نمود. پس از مشورت به اين نتيجه رسيدند كه هياءتى را براى مذاكره به مدينه بفرستند. آن هياءت وقتى به نزديكى مدينه رسيدند، با هم تبادل نظر كرده و گفتند: مسلمانان بى بضاعت و فقيرند، اگر ما طلا و زيورهاى گران قيمتى را كه با خود داريم ، روى لباس ها بپوشيم ، مسلمانان از مشاهده آن همه ثروت خاضع مى شوند و ما را با ديده عظمت مى نگرند و اين خود موجب پيروزى ما خواهد بود.

زيورآلات خود را پوشيدند و خود را به آنها آراسته كردند، وقتى وارد شهر شدند، مسلمانان فقير كه ناظر جريان بودند، نه تنها خويشتن را در مقابل طلاها نباختند و احساس حقارت نكردند، بلكه اين عمل موجب شد كه آنان در نظر مسلمانان حقير و كوچك شوند؛ مسلمانان پيش خود مى گفتند: پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله ، اينان را براى عزت معنوى و تشرف به اسلام دعوت نموده و آنان ثروت خود را به رخ ما مى كشند.

بى اعتنايى مسلمانان كه نتيجه تربيت اسلامى و دينى آنان بود، در روحيه نصارا اثر منفى گذاشت و آنها دانستند كه با نشان دادن ثروت ، عظمتى در قلوب مسلمانان به دست نمى آورند و مسلمانان بلند همت و عزيز النفس ‍ تحت تاءثير اين عمل آنان قرار نمى گيرند.

## منزلت و عزت ظاهرى و كرامت باطنى

امام سجاد عليه‌السلام در اين قسمت از دعاى مكارم اخلاق به پيشگاه الهى عرض مى كند:

اللهم صل على محمد و آله ، و لاترفعنى فى الناس درجه الا حططتنى عند نفسى مثلها

بارالها! بر محمد و آلش درود فرست و هيچ درجه ايى از من بين مردم بالا مبر جز آنكه مرا معادل آن منزلت و مزيت ، در نزد خودم پست گردانى .

از جمله مسائل مهم در زمينه مكارم اخلاق و سجاياى انسانى ، موازنه و تعادلى است كه بايد همواره بين روح و جسم و حالات درونى و حركات بيرونى انسان وجود داشته باشد تا در پرتو آن انسان بتواند در مقابل رويدادهاى خوب و بد و پيشامدهاى مطبوع و نامطبوع كرامت خلق را محافظت نمايد. آمده است كه وجود نازنين پيغمبر اسلام محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

كفى بالمرء فتنه ان يشار اليه بالاصابع فى دين او دنيا (٣٧٢)

حضرت فرمود: براى آزمايش و امتحان يك انسان كافى است كه مردم با انگشت به او اشاره كنند و او را از نظر دين يا دنيا به هم نشان دهند.

كسانى كه در جامعه قدر و منزلتشان بالا مى رود، مورد توجه مردم قرار مى گيرند و همين امر وسيله امتحان آنان است . اگر بتوانند در آن موقعيت حساس بر تواضع خود بيفزايند و به مردم در سلام كردن سبقت بگيرند و آنان را با ديده تكريم و احترام بنگرند، از عهده آزمايش بر آمده و امتحانشان مورد قبول خواهد بود.

تواضع از صفات حميده و سجاياى پسنديده است و كسانى كه علاقه مند به حسن خلق هستند، بايد از پى آن بروند و به فروتنى متخلق گردند. اما اين صفت براى اشخاصى كه در جامعه به رفعت درجه نائل مى شوند، خواه از جهت قدرت و مقام باشد، يا از نظر ثروت و مال ، فروتنى و تواضع شان در مكتب اسلام به مراتب ارزنده تر است .

امام سجاد عليه‌السلام به محمد بن مسلم فرمود: هيچگاه گمان مبر كه تو بر افراد ديگر اجتماع فضيلت و برترى دارى ، همه مردم را به منزله خويشاوندان خود فرض نما، پيرمردان را و پيرزنان را به جاى پدر و مادر و خردسالان را به جاى فرزندان و افرادى كه هم سن و سال تو هستند را به منزله برادران خود به حساب آور و همه آنان را به همان اندازه دوست بدار كه آن سه دسته را دوست مى دارى . اگر شيطان اعمالت را در نظرت جلوه داد و به تو فهماند كه تو بر مسلمانان ديگر فضيلتى دارى ، با خود بگو كه آن كس كه از من بزرگ تر است ، در ايمان به خدا و اعمال نيك بر من پيشى گرفته است (و او از من بيشتر خدا را عبادت كرده است). اما آن كس كه از من كوچك تر است ، از من كمتر گناه كرده است ، پس او از من بهتر است و من بايد شديدا به او علاقه مند باشم .

و اما آن كسى كه با من هم سن و سال است ، بايد در مورد او معتقد باشم كه او بر من شرف و منزلت دارد، چون يقين به گناه و نواقص خود دارم ، ولى درباره برادر مسلمان خود اين موضوع را ترديد دارم و كجا مى توان گناه كار واقعى را بر كسى كه معصيت او قطعى نيست ، فضيلت داد؛ پس بايد همه افراد اجتماع را سخت دوست بدارم .

آمده است كه وجود نازنين پيغمبر اسلام ، محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

افضل الناس من تواضع عن رفعه (٣٧٣)

برتر و افضل مردم كسى است كه از موضع رفعت و قدرت ، فروتنى نمايد و نسبت به مردم متواضع باشد.

در همين مورد حضرت اميرالمؤمنين على بن ابى طالب عليه‌السلام مى فرمايد:

ما احسن تواضع الاغنياء للفقراء طلبا لما عندالله (٣٧٤)

چقدر پسنديده و ممدوح است كه ثروتمندان براى نيل به پاداش الهى ، نسبت به فقرا تواضع و فروتنى نمايند.

تواضع قدرتمندان نسبت به افراد عادى و همچنين فروتنى صاحبان ثروت در مقابل فقرا همانند عفو و اغماض كسى است كه از موضع قدرت ، لغزش ‍ گناهكارى را مى بخشد و از كيفر او چشم پوشى مى نمايد.

برداشتى را كه انسان از دعاى مكارم الاخلاق امام سجاد عليه‌السلام مى نمايد اين است كه اگر خداوند درجه كسى را بين مردم بالا برد و او در معرض غرور و تكبر قرار گرفت ، از پيشگاه الهى درخواست نمايد كه معادل رفعت و بلندى اجتماعى به وى پستى و انحطاط درونى بدهد كه خود را كوچك و حقير ببيند، نسبت به مردم فروتنى نمايد و از خطر بلند پروازى و خود بزرگ بينى مصون و محفوظ باشد.

ممكن است براى ما اين سؤ ال پيش آيد كه اگر كسى به اقتضاى پاره ايى از اعمال نارواى خويش يا به مصلحت حكيمانه خداوند بين مردم دچار پستى و انحطاط گرديد يا بر اثر ابتلا به بيمارى جانكاهى رفعت خويش را از دست داد وظيفه او چيست ؟ چه كند كه بر اثر آن رويداد تلخ و ناگوار گرفتار حقارت درونى نشود، به زبونى و فرومايگى نگرايد و شخصيت خود را از دست ندهد؟

پاسخ اين است كه از خداوند قوت روح و قدرت مقاومت بخواهد، درخواست نمايد كه به او نيروى صبر عنايت فرمايد تا بتواند در زمينه سقوط اجتماعى بردبارى نمايد و خويشتن را نبازد و ارزش انسانى خود را از دست ندهد.

يونس بن عمار از اصحاب امام صادق عليه‌السلام بود، زمانى دچار بيمارى برص شد و لكه هاى سفيدى بر صورتش آشكار گرديد؛ اين عارضه او را به سختى آزرده خاطر ساخت . بعلاوه بر اثر اين عارضه ، كسانى درباره اش سخنان ناروا مى گفتند! آن گفته ها قدر و منزلتش را در جامعه كاهش مى داد و نمى توانست مانند گذشته در مجامع عمومى حضور يابد و با مردم سخن بگويد. تصميم گرفت به محضر امام صادق عليه‌السلام شرفياب شود و اوضاع و احوال خود را به عرض آن حضرت برساند و چاره جويى كند.

محضر حضرت شرفياب شد و توضيح داد كه از طرفى گرفتار بيمارى برص ‍ هستم و از طرف ديگر سخنان دردناك بعضى از اشخاص به شدت مرا رنج مى دهد و سخت متاءثرم . امام صادق عليه‌السلام براى آنكه روحيه او را تقويت نمايد و مشكل اجتماعى اش را حل نمايد به وى فرمود:

لقد كان مؤمن آل فرعون مكنع الاصابع فكان ، يقول هكذا و يمد يديه و يقول : يا قوم اتبعوا المرسلين (٣٧٥)

دست مؤمن آل فرعون عيب مادر زادى داشت . انگشتانش خميده و به هم چسبيده بود. اما موقع سخن گفتن بدون احساس ضعف و انكسار، دست معيوب خود را به سوى مردم دراز مى كرد و مى فرمود: اى مردم ! از فرستادگان خداوند پيروى كنيد.

امام با اين بيان كوتاه از يك طرف جواب سخنان بى اساس مردم را داد و خاطر نشان فرمود كه ممكن است يك نفر انسان شريف و پاكدل كه خدمت گزار دين خداست به عارضه ايى مبتلا باشد، همان طور كه مؤمن آل فرعون دچار بود و از طرف ديگر با نقل قضيه مؤمن آل فرعون روحيه يونس‍ بن عمار را تقويت فرمود و به وى فهماند كه به سبب عارضه ايى كه براى او پديد آمده است از مردم كناره گيرى نكند و اطمينان و شخصيت خود را از دست ندهد.

بيان امام صادق عليه‌السلام ، خاطر پريشان يونس بن عمار را آرام كرد و او را براى تجديد آميزش با مردم و سازش با محيط، تقويت و تشويق نمود و به شخصيت متزلزلش استقرار بخشيد.

به طور حتم بيان نافذ مربيان بزرگ در جبران شكست هاى روحى افراد و تقويت شخصيت و اراده آنان اثر بسيار درخشانى دارد. پس امام سجاد عليه‌السلام از درگاه الهى اين درخواست را نمود كه براى من بين مردم درجه ايى را بالا مبر جز آنكه معادل آن درجه ، مرا در نفس خودم پست و منحط نمايى .

با اين بيان مشخص مى شود كه نتيجه اين دعا مصون ماندن از عجب و خودبزرگ بينى است ، كه خداوند همه ما را از اين دو صفت رذيله محفوظ بدارد و عاقبت ما را به آبرو و عزت اهل بيت ختم به خير قرار بدهد، ان شاء الله .

## عزت ظاهرى و ذلت باطنى

وجود نازنين امام سجاد عليه‌السلام به درگاه الهى عرضه مى دارد:

و لاتحدث لى عزا ظاهرا الا احدثت لى ذله باطنه عند نفسى بقدرها

بارالها! براى من عزت و احترام آشكارى در جامعه پديد نياور، مگر آنكه به اندازه عزت ظاهرى در ضميرم ذلت باطنى پديد آورى و مرا پيش نفس ‍ خودم ، به همان مقدار خوار نمايى .

حضرت با اين جمله از حضرت بارى تعالى عزت ظاهرى و ذلت باطنى درخواست مى كند. در فراض چهاردهم ، وجود نازنين حضرت على بن الحسين عليه‌السلام به درگاه الهى عرضه داشته بود: و اءعزنى و لاتبتلينى بالكبر؛ و در اين فراز از دعا نيز حضرت از خداوند عزت ظاهرى و ذلت باطنى درخواست مى كند: فرق اين دو فراز چيست ؟

در جواب بايد گفت كه : فرق در اين است كه در فراز چهاردهم حضرت ، عزت باطنى را از خداوند طلب كرده بود، ولى در اين فراز از دعاى مكارم الاخلاق عزت ظاهرى را هم به همراه ذلت باطنى مى خواهد.

## تفاوت هاى ميان عزت باطنى و عزت ظاهرى

١ - عزت باطنى و درونى عزتى است كه با روح شخص عزيز آميخته مى شود و در اعماق وجودش جا مى گيرد، ولى ظاهرى احترامى است كه مردم نسبت به شخص عزيز معمول مى دارند و او را مورد تكريم خود قرار مى دهند.

٢ - راغب در مفردات قرآن ، عزت باطنى را چنين معنى كرده است :

العزه حاله مانعه للانسان من اءن يغلب (٣٧٦)

عزت عبارت از حالت معنوى و روحى انسان است كه نمى گذارد آدمى در مقابل مال و مقام ، شهوت و غضب ، جاه و محبوبيت و ديگر تمايلات نفسانى و شئون مادى مغلوب و مقهور گردد.

بعبارت ديگر: شخصى كه عزت روحى دارد آنقدر نيرومند و قوى هست كه در مقابل هوى و خواهشهاى نفسانى ، شخصيت بزرگ خود را از دست نمى دهد و به پستى و زبونى نمى گرايد. اما عزت ظاهرى عبارت از اين است كه مردم نسبت به شخصى ابراز علاقه كنند، او را بزرگ بشمارند، و مورد تكريمش قرار دهند، و اين با ضعف درونى و پستى روح منافات ندارد.

٣ - عزت باطنى كه افراد با ايمان مكلفند از پى آن بروند و خويشتن را عزيزالنفس درآورند، آنقدر ارزشمند و مهم است كه قرآن شريف آن را در رديف عزت خداوند و پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ذكر نموده و فرموده است :

(وَلِلَّـهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ) (٣٧٧)

خداوند عزيز است و پيغمبر هم عزيز است و مؤمنين هم بايد عزيز باشند. قرآن كريم خداوند را «عزيز» خوانده و فرموده است :

(و هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) (٣٧٨)

خداوند، عزيز و حكيم است .

راغب مى گويد:

هو العزيز الذى يقهر و لايقهر (٣٧٩)

عزيز كسى است كه مقهور و مغلوب مى كند، اما خودش مقهور و مغلوب نمى گردد.

٤ - افراد با ايمان و عزيز النفس همواره از خداوند درخواست دارند كه در زمينه عزت نفس دچار كج روى نشوند و به ذلت و زبونى گرايش نيابند، زيرا عزت نفس مايه تحكيم انسانيت و تقويت مكارم اخلاق است و بر عكس ، ذلت و زبونى ، شخصيت انسان را تضعيف مى كند و آدمى را به پستى و فرومايگى سوق مى دهد.

اما در مورد عزت ظاهرى مطلب بر عكس است ؛ امام سجاد عليه‌السلام در پيشگاه الهى عرض مى كند:

ولاتحدث لى عزا ظاهرا الا احدثت لى باطنه عند نفسى بقدرها

بارالها! براى من عزت و احترام آشكارى را در جامعه پديد نياور، جز آنكه در ضميرم به اندازه عز ظاهرى ذلت باطنى پديد آورى و مرا پيش خودم به همان مقدار خوار نمايى .

٥ - در عزت باطنى ، شخص عزيز النفس ، خويشتن را عزيز مى دارد و بزرگوارى خود را حفظ مى كند، اما عزيز ظاهرى اختيار احترام و تكريمش ‍ در دست مردم است ، و روزى فرا مى رسد كه با او مخالفت كنند و عزيز امروز عزتش را از دست بدهد و ذليل شود.

٦ - انگيزه افرادى كه از پى عزت باطنى و كرامت نفس مى روند، احياى انسانيت است ، به طورى كه حيات و ممات انسانى باشند و به بردگى هوى و شهوات خود تن ندهند و خود را ذليل و خوار نسازند. اما كسانى كه افراد را به ظاهر مورد تكريم قرار مى دهند، ممكن است به انگيزه طمع يا ترس ‍ چنين عملى را انجام دهند و يا عامل ديگرى از علل مادى ، آنان را به اين كار وادار كند، در هر صورت عزت باطنى با عزت ظاهرى بسيار متفاوت مى باشد.

وجود نازنين امام سجاد عليه‌السلام بعد از درخواست عزت باطنى و كرامت نفس به درگاه الهى عرضه مى دارد: ولاتبتلينى بالكبر؛ بارالها! به من عزت نفس و كرامت روح عطا فرما، اما به بيمارى كبر مبتلايم منما.

دعاى صيانت از كبر و بيمارى خودبزرگ بينى ، پس از عزت نفس ، از اين جهت است كه آدمى وقتى داراى كرامت نفس شد و به ارزش انسانى خويش واقف گرديد، شئون مادى و علائق دنيوى در نظرش كم ارج مى آيد، به آنها بى اعتنا مى شود و خود را بزرگ تر از آن مى داند كه طوق اسارت دنيا را به گردن افكند و براى دست يافتن به تمنيات حيوانى و ارضاى غرايز، مرتكب گناه گردد و ارزش انسانى خود را تنزل دهد.

اولياى گرامى ، علو همت و بزرگى روح افراد عزيز النفس را در خلال روايات بيان نموده و نتيجه و اثر كرامت نفس را خاطر نشان ساخته اند؛ حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

من كرمت عليه نفسه هانت عليه شهوته (٣٨٠)

كسى كه از كرامت نفس برخوردار مى گردد، شهوات نفسانى در نظرش خوار و ناچيز مى گردد.

امام سجاد عليه‌السلام مى فرمايد: كسى كه به بزرگوارى و كرامت نفس و شخصيت روحانى نائل گرديده ؛ هانت عليه الدنيا دنيا امور دنيوى در نزد او حقير و ناچيز مى گردد.

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

هر كس كه بزرگى و كرامت نفس خود را باور كند، لم يهنها بالمعصيه (٣٨١) هرگز آن را با پليدى گناه ، پست و موهون نمى كند.

عزت نفس و بزرگوارى معنوى ، آدمى را به گونه ايى مى سازد كه پيرامون معصيت نمى گردد و به شهوات حيوانى و تمايلات نفسانى بى اعتنا مى شود و دنيا را با ديده تحقير مى نگرد. اگر چنين انسانى در راه عزت نفس زياده روى نمايد و به افراط گرايش يابد، ممكن است رفته رفته مردم را نيز كوچك بشمارد و آنان را با ديده تكبر و تحقير نگاه كند، فلذا حضرت زين العابدين و الساجدين حضرت على بن الحسين عليه‌السلام پس از درخواست عزت نفس ، متوجه خطر بزرگ تكبر مى شود و از پيشگاه الهى درخواست مى كند كه خدايا! در زمينه عزت نفس مرا به كبر و خود بزرگ بينى مبتلا نفرما.

اما خطر عز ظاهرى و تكريم آشكار مردم ، اغفال شدن و گول خوردن است ، يعنى انسانى كه مورد تكريم مردم قرار مى گيرد، ممكن است دچار اشتباه شود، عز و احترام آنان را امرى پايدار و دائمى تلقى نمايد و گمان كند كه وضع هميشه به همين منوال خواهد بود و بر اساس آن تصور ناصحيح دچار بلند پروازى شود، حد و ارزش خود را فراموش نمايد و بر اثر اين غفلت در معاشرت با مردم رفتار نادرستى را در پيش گيرد. امام هادى عليه‌السلام مى فرمايد:

من هانت عليه نفسه ، فلا تامن شره (٣٨٢)

كسى كه در باطن ، گرفتار خوارى و حقارت نفس است ، از شر او ايمن نيستى .

خويشتن را از كارهاى نارواى چنين شخصى محفوظ ندان و كسانى كه در پرتو مجاهدت و كوشش به عز باطنى و شرافت روحى نائل شده اند، و خويشتن را انسان واقعى ساخته اند و از كرامت نفس و معالى اخلاق برخوردار گرديده اند، خدمت به مردم را وظيفه خود مى دانند و بدون منت ، كارهاى بزرگى را انجام مى دهند و اعمال پرارج خويشتن را به حساب عزت نفس و شرافت نفس مى گذراند. اين درسى است كه مولى الموحدين ، يعسوب الدين ، اسدالله الغالب على بن ابى طالب عليه‌السلام آن انسان بزرگ ، به پيروان خود آموخته است .

كار نيكى را كه نسبت به شخصى انجام دادى ، بدون شك خودت را اكرام نموده ايى و با آن كار پسنديده شرافت نفس خويش را زينت بخشيده ايى ، تعالى روح و كرامت خلق افراد شريف النفس آن چنان در ضمير انسان اثر مى گذارد و روحيه انسان را تغيير مى دهد كه طرز تفكرشان با انديشه افراد عادى متفاوت مى شود. اين انسانها خدمت گزارى به مردم را از ديدگاه مخصوص به خود مى نگرند و بر وفق نگرشى كه دارند، عمل كنند.

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

الكريم يرى مكارم افعاله دينا عليه يقضيه (٣٨٣)

شخص كريم ، كرامت اعمال خود را همانند دينى مى داند كه بر ذمه اوست و بايد آن را ادا نمايد.

عزت و محبوبيت ظاهرى كه بر اثر علل و رويدادهايى نصيب انسان مى شود از نعمت هاى خداوند است ، كسى كه از آن نعمت برخوردار مى گردد هر چند مدتش كوتاه باشد بايد از آن نعمت قدرشناسى كند و به وظيفه دينى و عقلى خود عمل نمايد؛ و توجه كند كه اين نعمت همانند ديگر نعمت هاى دنيا موقت و زودگذر است ، از ابتدا بايد به فكر زوال آن نعمت باشد و از خداوند بخواهد كه معادل عزت ظاهرى ، او را پيش ‍ خودش كوچك و ذليل نمايد تا به موازات عزت ظاهرى ، ذلت باطنى را در خود احساس كند و اين دو به موازات يكديگر در وجودش استقرار يابند.

چنين عزتى كه در كنارش احساس ذلت است مايه غرور نمى شود و شخص همواره به خاطر دارد كه ممكن است با يك تحول كوچك ، وضع دگرگون شود و عزت ظاهرى به ذلت باطنى مبدل گردد. به قول شاعر كه مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى دل از پست و بلند روزگار انديشه كن |  | در برومندى ز قحط برگ و بار انديشه كن |
| از نسيمى دفتر ايام برهم مى خورد |  | از ورق گردانى ليل و نهار انديشه كن |

حضرت على عليه‌السلام فرموده است :

كفاك من عقلك ما اوضح لك سبل غيك من رشدك (٣٨٤)

عقل واقع نگر كه راههاى هدايت و ضلالت را در مسيرت روشن مى كند و حق را به تو ارايه مى نمايد، تو را كفايت مى كند.

عقل به عزيز ظاهرى مى گويد: در ايام عزت ، هر قدر مى توانى نسبت به مردم متواضع باش و با فروتنى بذر دوستى و محبت در دل آنان بيفشان !

عقل مى گويد: از فرصت محبوبيت استفاده كن ، به مردم احسان نما، مشكلات شان را حل كن و موجبات آسايش فكر و رفاه آنان را فراهم بنما!

عقل مى گويد: اگر خدمتى براى مردم نمودى ، منت بر سرشان نگذار و آبروى آنان را مبر و با اين كار ناروا عمل خود را باطل منما!

حضرت على عليه‌السلام فرموده است :

ادل شى ء على غزاره العقل حسن التدبير (٣٨٥)

بهترين دليل براى روشن بينى عقل ، تدبير است .

## كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام

١ - لا اءعز من قانع (٣٨٦)

عزيزتر از قناعت كننده نيست .

٢ - نال العز من رزق القناعه (٣٨٧)

رسيده است عزت را كسى كه روزى كرده شده قناعت را.

٣ - من عز النفس لزوم القناعه (٣٨٨)

از عزت نفس است لازم بودن قناعت و جدا نشدن از آن .

٤ - لاعز كالحلم (٣٨٩)

هيچ عزتى همانند حلم نيست .

٥ - عز المؤمن غناه عن الناس (٣٩٠)

ارجمندى مؤمن در بى نيازيش از مردم است .

٦ - لاشرف اعلى من الاسلام و لاعز اعز من التقوى (٣٩١)

شرافتى بالاتر از اسلام و عزتى ارجمندتر از تقوا نيست .

٧ - من طلب عزا بظلم و باطل اءورثه الله ذلا بانصاف و حق (٣٩٢)

هر كه عزت را با ستم بخواهد خداوند از روى حق و انصاف برايش خوارى و ذلت نصيب گرداند.

٨ - [الدنيا] عزها ذل وجدها هزل و علوها سفل (٣٩٣)

[الدنيا] عزت و سربلنديش خوارى ، جديش و شوخى و بلنديش عين سفل و پستى است .

٩ - تعز عن الشى اذا منعته بقله مايصحبك اذا اوتيته (٣٩٤)

تسلى شو از چيزى هرگاه منع كرده شوى آن را به كسى همراه بودن آن تو را هرگاه بخشيده شوى آن را (يعنى هرگاه در دنيا از چيزى محروم شوى ناراحت مباش و خاطر خود را تسلى بده).

١٠ - لاتنافسوا فى عز الدنيا و فخرها... فان عزها و فخرها الى النقطاع (٣٩٥)

براى سربلندى و افتخار دنيا، به رقابت بر نخيزيد... زيرا عزت و افتخارات آن را حال انقطاع و از بين رفتن است .

١١ - الذليل عندى عزيز حتى آخذ الحق له ، والقوى عندى ضعيف حتى آخذ الحق منه (٣٩٦)

افراد ذليل و خوار در نظر من عزيز و سربلندند تا حقشان را بگيرم ، و افراد نيرومند در نظرم ضعيف و كوچكند تا حق ديگران را از آن ها بستانم .

١٢ - من كرمت عليه نفسه هانت عليه شهوته (٣٩٧)

كسى كه از كرامت نفس برخوردار مى گردد، شهوات نفسانى در نظرش خوار و ناچيز مى گردد.

١٣ - كل عزيز غيره [غيرالله تعالى ] ذليل و كل قوى غيره ضعيف (٣٩٨)

هر عزيزى غير از خداوند خوار و ذليل و هر نيرومندى غير از او ضعيف و ناتوان است .

١٤ - كل شى ء خاشع له و كل شى ء قائم به ، غنى كل فقير و عزكل ذليل و قوه كل ضعيف و مفزع كل ملهوف (٣٩٩)

هر موجودى در برابر خداوند خاضع است ، و هر موجودى به يارى او برپاست ، خداوند بى نياز كننده هر فقير و مستمند و عزت دهنده هر خوار و ذليل و نيروبخش هر ضعيف و ناتوان و پناهگاه هر دردمند و مصيبت زده است .

# فصل يازدهم : تكبر و تواضع

قال على عليه‌السلام :

استعيذوا بالله من لواقع الكبر، كما تستعيذونه ، من طوارق الدهر، فلو رخص ‍ الله فى الكبير لاءحد من عباده لرخص فيه لخاصه اءنبيائه و اءوليائه ولكنه سبحانه كره اليهم التكابر و رضى لهم التواضع

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايند: از آثار بدى كه تكبر در دل ها مى گذارد به خدا پناه ببريد، همان گونه كه از حوادث روزگار به او پناه مى بريد. و اگر قرار بود خداوند به يكى از بندگانش اجازه دهد كبر ورزد، به پيامبران و اولياى مخصوصش اجازه مى داد، ولى تكبر را براى همه آنها منفور شمرده و تواضع و فروتنى را براى آنان پسنديده است .

نهج البلاغه ، خطبه ١٩٢؛ اصول كافى ، ج ٤، ص ١٦٨

## كبر و خودبرتربينى

وجود نازنين حضرت زين العابدين و الساجدين على بن الحسين عليه‌السلام به درگاه الهى عرضه مى دارد:

ولاتبتلينى بالكبر

پروردگارا! مرا به كبر كه از بيمارى هاى خطرناك اخلاقى است مبتلا نفرما.

جاى اين سؤ ال است كه پرسيده شود: آيا بين عزت نفس و كبر رابطه ايى وجود دارد كه امام سجاد عليه‌السلام پس از درخواست عزت نفس از ابتلاى به كبر سخن مى گويد؟

پاسخ به اين سؤ ال مثبت است ، زيرا ممكن است عزت نفس در روحيه بعضى از افراد و اشخاص از حد و مرز خود تجاوز كند، آدمى را دچار خود بزرگ بينى و كبر نمايد و مردم را بر اثر آن با ديده تحقير بنگرد و آنان را كوچك و ناچيز بشمرد؛ معناى ابتلاى به تكبر بر اثر زياده روى در امر عزت نفس همين است و افراد با ايمان بايد از آن اجتناب نمايند.

حالت روانى عزت نفس با كبر، آنقدر به هم نزديك است كه بعضى از افراد عادى ، از عزت نفس مردان بزرگ الهى برداشت كبر نموده و آنان را خود بزرگ بين تلقى كرده اند.

بعضى از صفات پسنديده و ممدوح ، آن چنان در مجاورت پاره ايى از صفات ناپسند و مذموم قرار دارند كه اگر آدمى غافل شود، ممكن است خلق خوبش از حد خود تجاوز نمايد و به خلق بد مبدل شود.

حضرت امام سجاد عليه‌السلام در جمله ديگرى به درگاه الهى عرضه مى دارد:

واعصمنى من الفخر

بارالها! بر اثر نيل به مكارم الاخلاق و صفات عالى انسانى مرا از مباهات نسبت به مردم مصون و محفوظ بدار كه با تخلق به صفات عالى انسانى به مردم فخر فروشى ننمايم .

از جمله صفات بسيار مذموم در آيين اسلام خود برتربينى و مباهات نمودن به مردم است ، اين خلق ناپسند به قدرى مذموم است كه حضرت على عليه‌السلام فرمودند:

اهلك الناس اثنان : خوف الفقر و طلب الفخر (٤٠٠)

دو چيز است كه مردم را به مسير هلاكت و تباهى سوق مى دهد: يكى ترس ‍ از فقر و تهيدستى است و آن ديگر فخر فروشى به مردم .

وجود نازنين پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

ما اخشى عليكم الفقر و لكن اخشى عليكم التكاثر (٤٠١)

من از فقر بر شما نمى ترسم ، ولى از فخر فروشى بيم دارم .

مردم نادان عصر جاهليت به شدت گرفتار مباهات نسبت به يكديگر بودند و در اين باره اغلب به دو چيز تكيه مى كردند: يكى به پدران و افراد قبيله خود و ديگر به مال و ثروت .

براى شناخت بيشتر اين صفت رذيله رجوع مى شود به سوره تكاثر؛ اين سوره مباركه بنابر اعتقاد بسيارى از مفسران در مكه نازل شده است . بنابراين سخنى كه درباره تفاخر در آن آمده ، على القاعده مربوط به قبايل قريش ‍ مى باشد.

ولى بعضى مانند مرحوم طبرسى در مجمع البيان معتقدند كه اين سوره در مدينه نازل شده و آنچه از تفاخر در آن آمده ، ناظر به قوم يهود يا دو طائفه از انصار مى باشد، (ولى مكى بودن اين سوره صحيح تر به نظر مى رسد).

محتواى اين سوره ، نخست سرزنش و ملامت افرادى است كه بر اساس يك مطلب موهوم بر يكديگر تفاخر و فخرفروشى مى كردند و سپس هشدارى است نسبت به مساءله معاد و قيامت و آتش دوزخ و سرانجام هشدارى در زمينه مساءله سؤ ال و بازپرسى از نعمت ها مى دهد.

پس متوجه شديم كه اين سوره يك سوره به تمام معنا كامل و تام مى باشد، چون ما سه عالم را در زندگى خود بايد بگذرانيم :

اول ، عالم دنيا كه مشتمل بر نطفه و علقه و مضغه و بعد طفل شيرخوار كه بزرگ مى شود و پير مى شود و مى ميرد.

دوم عالم برزخ ، از زمانى كه انسان را وارد قبر كردن و سنگ لحد را گذاشتند، آغاز مى شود و تا قيامت يعنى زمانى كه زمين و زمان و كوه ها همه كن فيكون شوند و قيامت برپا شود، ادامه خواهد داشت . (البته اين عالم براى انسانهاى پاك و متقين ، گذراندنش لذت بخش و تواءم با نعمتهاى الهى است و براى انسانهايى كه بنابر فرموده قرآن اصحاب شمال هستند، گذراندن اين عالم كه شروعش از نكير و منكر و فشار قبر. ... است ، بسيار سخت مى باشد.

سوم ، عالم قيامت است كه روز ميزان و سنجش اعمال است ، خدا مى داند آن روز چه بر ما خواهد گذشت و كان مقداره خمسين الف سنه .

آيا مى توانيم در پيشگاه عدل الهى سربلند بيرون آييم ؟! آيا شفاعت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت مكرمش عليهم‌السلام شامل حالمان مى شود؟! خدا مى داند.

اين سوره در ميان قبايلى نازل شد كه بر يكديگر فخر فروشى مى كردند و با كثرت نفرات و جمعيت يا اموال و ثروت خود بر يكديگر مباهات مى نمودند، تا آنجا كه براى بالا بردن آمار نفرات خود به گورستان مى رفتند و قبرهاى مردگان هر قبيله را مى شمردند. خداوند اين سوره را نازل نمود كه در آيات نخست آن با لحنى ملامت بار مى فرمايد:

(أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ) (٤٠٢) فخر فروشى شما را از خدا و قيامت به خود مشغول داشته است . (حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ) (٤٠٣) تا آنجا كه به زيارت و ديدار قبرها رفتيد و قبور مردگان خود را بر شمرديد.

«الهاكم» از ماده «لهو» به معنى سرگرم شدن به كارهاى كوچك و غافل ماندن از اهداف مهم مى باشد، يعنى شما به فخر فروشى مشغول شديد و قيامت و مرگ را فراموش كرديد.

در آيه بعد خداوند آنها را با اين سخن مورد تهديد شديد قرار مى دهد و مى فرمايد: (كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ) (٤٠٤) شما به زودى نتيجه اين فخر فروشى را خواهيد دانست .

باز براى تاءكيد در آيه چهارم مى فرمايد:( ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ) (٤٠٥)؛ سپس چنين نيست كه مى پنداريد، به زودى خواهيد دانست .

خداوند دو آيه را در اينجا تكرار مى كند. در تعليل اين امر بعضى گفته اند: هر دو به صورت سربسته از عذاب هايى كه در انتظار آنهاست خبر مى دهد، بعضى گفتند: (كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ) (٤٠٦) اول اشاره به عذاب قبر و عالم برزخ است كه انسان بعد از مرگ با آن روبرو مى شود و فراز نورانى دوم اشاره به عذاب قيامت و عالم قيامت دارد.

در حديثى از اميرالمؤمنين حضرت على عليه‌السلام آمده است كه فرمود:

ما زلنا نشك فى عذاب القبر، حتى نزلت الهاكم التكاثر (٤٠٧)

گروهى از ما پيوسته درباره قبر در شك بودند تا اينكه سوره تكاثر نازل شد.

الى قوله كلا سوف تعلمون يريد فى القبر، ثم كلا سوف تعلمون بعد البعث (٤٠٨)

تا آنجا كه فرمود:

(كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ) (٤٠٩)

منظور از آن عذاب قبر است .

سپس فرمود:

:( ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ) (٤١٠)

منظور عذاب قيامت است .

سپس در آيه پنجم مى فرمايد: (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ) (٤١١)؛ چنين نيست كه شما فخر كنندگان مى پنداريد، اگر شما به آخرت ايمان داشتيد و با علم اليقين آن را مى دانستيد، هرگز به سراغ اين امور نمى رفتيد و تفاخر و مباهات به اين مسائل باطل نمى كرديد. (تو اى انسان ، تويى كه از يك قطره گنديده و بدبو و متعفن به وجود آمده ايى و پس از مرگ نيز به يك لاشه بدبو و متعفن تبديل مى شوى ، به فرموده اميرالمؤمنين على عليه‌السلام اوله نطفه و آخره جيفه (٤١٢)، به چه چيز خود تكبر دارى).

(لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) (٤١٣)، شما قطعا جهنم را خواهيد ديد. منظور مشاهده دوزخ با شهود قلبى در همين عالم دنيا است ، مى فرمايد:

اگر شما علم اليقين ، يعنى (ايمان قلبى داشتيد)، جهنم را در همين جهان با چشم دل مشاهده مى كرديد، چرا كه مى دانيم بهشت و دوزخ آفريده شده و وجود خارجى دارد.

(ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ) (٤١٤)؛ سپس با ورود در آن ، آن را با عين اليقين مشاهده خواهيد كرد. عين اليقين جايى است كه انسان به مرحله مشاهده مى رسد، مثلا خودش آتش جهنم را مى بيند.

(ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) (٤١٥)؛ سپس در آن روز همه ما از نعمت هايى كه داشتيم سؤ ال خواهيم شد.

از اين آيات استفاده مى شود كه يكى از عوامل اصلى فخر فروشى ، همان جهل و نادانى نسبت به پاداش و كيفر الهى و عدم ايمان به معاد است . و عامل ديگر، همان احساس ضعف و حقارت ناشى از شكست ها است كه افراد براى پوشاندن شكست هاى خود پناه به فخر فروشى مى برند.

لذا روايتى است كه امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

ما من رجل تكبر او تجبر الا لذله وجدها فى نفسه (٤١٦)

هيچ كس تكبر و فخر فروشى نمى كند، مگر به خاطر ذلتى كه در نفس خود مى يابد.

لذا وقتى احساس كند به حد كمال رسيده است ، ديگر نيازى به فخر فروشى نمى بيند.

امام باقر عليه‌السلام فرمود: در روز فتح مكه پيغمبر عظيم الشاءن اسلام محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به پا خواستند و خطبه ايى ايراد فرمودند: در آغاز خطبه حمد و ثناى پروردگار عالم را به جا آورند و سپس فرمودند: مردم ! شما همه از آدميد و آدم هم از خاك ، آگاه باشيد كه امروز بهترين و گرامى ترين فرد نزد خداوند كسى است كه تقوايش بيشتر و اطاعتش از حضرت حق عليهم‌السلام فزونتر باشد.

اسلام با تعاليم آسمانى خود تكبر و افتخار زمامداران و صاحبان مقام را در سازمانهاى كشورى و لشكرى برانداخت و آن خوى پست و پليد را نشانه كوته فكرى كسانى كه به آن مبتلايند تلقى نمود.

حضرت مولى الكونين اسدالله الغالب على بن ابى طالب على عليه‌السلام فرموده است : از پست ترين و سخيف ترين حالات زمامداران نزد مردم صالح و درستكار اين است كه به آنان گمان برده شود كه به فخر و مباهات علاقه دارند.

بعضى از مسلمانان كه عادت ديرينه آبا و اجداد خويش را از ياد نبرده بودند و گاه به پدران خود مباهات مى كردند، اگر در حضور يكى از ائمه معصومين عليهم‌السلام آن گونه سخن مى گفتند، فورا امام تذكر مى داد و آنان را متوجه روش نادرست شان مى نمود.

عقبه بن بشير اسدى مى گويد: به امام باقر عليه‌السلام عرض كردم ، من عقبه بن بشير اسدى هستم ؛ و در قوم خود از جهت شرافت پدرى بسيار عظيم و رفيع هستم . حضرت فرمود: با حسب خود بر ما منت مگذار كه خداوند به وسيله ايمان ، كسى را كه مردم او را پست مى خواندند، اگر مؤمن باشد، بالا برد و به واسطه كفر كسى را كه مردم او را شريف مى خواندند، اگر كافر باشد، پست نمايد.

پس هيچ كس بر ديگرى فضيلت و برترى ندارد، مگر به وسيله تقوا.

نتيجه اينكه در اسلام ، فخر فروشى و مباهات به مردم كه ناشى از خودبزرگ بينى و تكبر است ، ممنوع شناخته شده است ، خواه پايگاه افتخار، امرى موهوم و غيرواقعى باشد مانند: دارا بودن مال يا داشتن آبا و عشيره متعين و بزرگ ، خواه منشاء مباهات و فخر فروشى كمال واقعى باشد، مانند: علم و ملكه تقوا و مكارم اخلاق .

فخر فروشى به مردم به هر انگيزه و از هر منشايى كه باشد دو زيان بزرگ اخلاقى دارد:

١ - وسيله ابراز كبر و خودبزرگ بينى شخص فخر كننده است .

٢ - موجب تحقير مردم و كوچك شمردن آنان است و هر دو در تعاليم الهى ممنوع مى باشد.

٣ - امام سجاد عليه‌السلام اول از خداوند درخواست معالى اخلاق مى كند و بعد از خداوند مى خواهد كه مرا با دارا بودن مكارم اخلاق از فخر فروشى و مباهات بر مردم محفوظ بدار، گويى مى خواهد عرض‍ كند:

بارالها! من مكارم اخلاق را براى طاعت تو و اجابت دعوت پيغمبرت مى خواهم نه براى آنكه معالى اخلاق را به رخ مردم بكشم و در پرتو آن مباهات نمايم .

تكبر و يا همان فخر فروشى از صفات بسيار رذيله و خطرناكى است كه اگر انسان خداى ناكرده و خودش ببيند و به فكر علاج آن كه تواضع و فروتنى است نباشد، به حدى براى او خطرناك است كه ممكن است انسان را بى ايمان و كافر گرداند، مثل قضيه ابليس كه خداوند او را امر به سجده كرد، اما ابليس از سجده كردن سر باز زد:

(وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) (٤١٧)

ابليس از اطاعت امر الهى ابا كرد، در مقابل فرمان استكبار نمود و زير بار اطاعت فرمان خالق جهان نرفت و خداوند تصريح مى كند به اينكه ابليس با اين عمل به كفر گراييد و تمام اعمال گذشته اش بر باد رفت ؛ در حالى كه ابليس شش هزار سال عبادت كرده بود و فرشته مقرب الهى شده بود.پس در اين امر خطير، كه يا علاج كبر است و يا جلوگيرى از كبر، از خداوند يارى و استعانت مى جوييم و از خداوند مى خواهيم كه ما را با صفت تواضع و فروتنى زينت بخشد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پادشاها! جرم ما را در گذار |  | ما گنه كاريم و تو آمرزگار |
| تو نكو كارى و ما بد كرده ايم |  | جرم بى پايان و بى حد كرده ايم |
| دائما در فسق و عصيان مانده ايم |  | هم قرين نفس و شيطان مانده ايم |
| بى گنه نگذشته بر ما ساعتى |  | با حضور دل نكرده طاعتى |
| روز و شب اندر معاصى بوده ايم |  | غافل از يؤ خذ نواصى بوده ايم |
| بر در آمد بنده بگريخته |  | آبروى خود به عصيان ريخته |
| مغفرت دارد اميد از لطف تو |  | زان كه خود فرموده ايى : لاتقنطوا |
| نفس و شيطان زد كريما راه من |  | رحمتت بادا شفاعت خواه من |
| چشم دارم كز گنه پاكم كنى |  | پيش از آن كاندر لحد خاكم كنى |
| اندر آن دم كز بدن جانم برى |  | از جهان با نور ايمانم برى |

## چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام

١ - تكبر الدنى يدعو الى اهانته (٤١٨)

تكبر كردن آدم پست و فرومايه ، وى را به رسوايى مى كشد.

٢ - آفه الشرف الكبر (٤١٩)

كبر، آفت شرف و بزرگى است .

٣ - لايتعلم من يتكبر (٤٢٠)

كسى كه تكبر مى كند، دانش نمى آموزد.

٤ - لايتكبر الاكل وضيع خامل (٤٢١)

تكبر نمى كند، مگر هر آدم پست گمنامى .

٥ - لاثناء مع كبر (٤٢٢)

با كبر، سپاس و ستودنى نيست .

٦ - من تكبر على الناس ذل (٤٢٣)

هر كه با مردم تكبر كند، خوار گردد.

٧ - لاتهفيمن محاسنك بالفخر و التكبر (٤٢٤)

خوبى هايت را با تفاخر (به خود باليدن) و تكبر درهم مشكن .

٨ - من لبس الكبر و السرف ، خلع الفضل و الشرف (٤٢٥)

هر كه لباس كبر و اسراف به تن كند، جامه فضل و شرف را بيرون آورد.

٩ - من اءقبح الكبر تكبر الرجل على ذى رحمه و اءبناء جنسه (٤٢٦)

از زشت ترين كبرها، تكبر كردن مرد با خويشان و همنوعان خودش ‍ است .

١٠ - الكبر يساور القلوب مساوره السموم القاتله (٤٢٧)

كبر بر دل ها مى تازد، چون تاختن زهرهاى كشنده .

١١ - ثلات موبقات : الكبر فانه حط ابليس عن مرتبته ، والحرص فانه اءخرج آدم من الجنه ، و الحسد فانه دعا ابن آدم الى قتل اءخيه (٤٢٨)

سه چيز هلاك كننده است : كبر، چرا كه شيطان را از مرتبه اش به زير كشيد. حرص (و آز) كه آدم را از بهشت بيرون راند و حسد كه فرزند آدم را به كشتن برادرش واداشت .

١٢ - قل ان ترى اءحدا تكبر على من دونه الا و بذلك المقدار يجود بالذل لمن فوقه (٤٢٩)

هر كسى را مى بينى كه به زيردست خود تكبر و بزرگى فروشد، مگر اينكه به همان مقدار به بالا دست خود، خوارى و كوچكى مى كند.

١٣ - صنع فخدك واخطط كبرك ، واذكر قبرك (٤٣٠)

تفاخر را كنار بگذار و تكبر را فرو ريز و به ياد قبرت باش .

١٤ - الحرص و الكبر و الحسد دواع الى التقعم فى الذنوب (٤٣١)

حرص و كبر و حسد، انسان را به فرو رفتن در گناهان فرا مى خواند.

## سرچشمه كبر و فخر فروشى و خود برتر بينى

از آيات و روايات استفاده مى شود كه يكى از عوامل اصلى كبر و فخر فروشى همان جهل و نادانى نسبت به پاداش و كيفر الهى و عدم ايمان به معاد است . از اين گذشته جهل انسان به ضعف ها و آسيب پذيرى هاى خود، به آغاز پيدايش و سرانجامش ، كه نداند از كجا آمده است و براى چه هدفى آمده و به كجا خواهد رفت ، از عوامل ديگر كبر و غرور و تفاخر است .

اما عامل ديگر براى كبر؛ همان احساس ضعف و حقارت ناشى از شكست ها است كه افراد براى پوشاندن شكستهاى خود پناه به تفاخر و فخرفروشى مى برند، فلذا امام صادق عليه‌السلام در باب كبر، مى فرمايد:

ما من رجل تكبر او تجبر الا لذله وجدها فى نفسه (٤٣٢)

هيچ كس تكبر و فخر فروشى نمى كند، مگر به خاطر ذلتى كه در نفس‍ خويش مى يابد.

و لذا هنگامى كه احساس نمايد كه به حد كمال رسيده است ، نيازى به اين تفاخر و كفر نمى بيند.

در حديث ديگرى از امام باقر عليه‌السلام مى خوانيم كه مى فرمايد:

ثلاثه من عمل الجاهليه : الفخر بالاءنساب ، و الطعن فى الحساب ، و الاستسقاء بالانواء (٤٣٣)

سه چيز است كه از عمل جاهليت است : تفاخر به نسب وطعن در شخصيت و شرف خانوادگى افراد و طلبيدن باران به وسيله ستارگان .

در حديث ديگرى از اميرمؤمنان على عليه‌السلام مى خوانيم كه :

اهلك الناس اثنان : خوف الفقر، و طلب الفخر (٤٣٤)

دو چيز مردم را هلاك كرد: ترس از فقر (كه انسان را وادار به جمع مال از هر طريق و با هر وسيله مى كند) و تفاخر و خود برتربينى .

رسول مكرم اسلام محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

ما اخشى عليكم الفقر ولكن اخشى عليكم التكاثر (٤٣٥)

من از فقر بر شما نمى ترسم ، ولى از تكاثر و فخر فروشى بر شما بيم دارم .

وقتى انسان به كبر مبتلا شد، ديگر به جز خود و افكارش كسى و چيزى را نمى بيند، آيات الهى و معجزات خداوند را سحر مى خواند و مصلحان را مفسد مى داند و اندرز دوستان را محافظه كارى و ضعف نفس ‍ مى شمارد.

## كبر و غرور، سرچشمه گناهان بزرگ است

خودبرتربينى بلاى عظيمى است كه خميرمايه بسيارى از معاصى محسوب مى شود، غفلت از خدا، كفران نعمت ها، غرق شدن در عياشى و هوس ‍ بازى ، تحقير ديگران و استهزاى مؤمنان ، همه از آثار شوم اين صفت رذيله است .

افراد كم ظرفيت همين كه به نوايى مى رسند، چنان گرفتار كبر و غرور مى شوند كه مطلقا ارزشى براى ديگران قائل نيستند و اين سبب جدايى آنها از جامعه و جدايى جامعه از آنان مى شود.

در عالمى از پندار فرو مى روند، خود را تافته اى جدا بافته از ديگران مى پندارند و حتى خود را از مقربان درگاه خدا مى دانند و همين سبب مى شود كه عرض و آبرو و حتى جان ديگران در نظر آنها بى ارزش و بى مقدار مى شود، و به «همزه» و «لمز» مشغول مى شوند و با عيب جويى و مذمت ديگران به گمان خود بر عظمت خويش مى افزايند! و جالب اينكه در بعضى از روايات ، اين گونه افراد به «عقرب» تشبيه شده اند كه كارشان نيش زدن است .

## جايگاه متكبران

جايگاه آنها جز در آتش جهنم نمى تواند باشد. جالب اينكه فرشتگان عذاب از ميان تمام اوصاف رذيله انسانى كه او را به دوزخ مى برد، روى مساءله تكبر تكيه مى كنند، اشاره به اين است كه سرچشمه اصلى كفر و انحراف و گناه ، بيش از همه تكبر و غرور و عدم تسليم در برابر حق تعالى است .

آرى كبر است كه پرده هاى ضخيمى از غفلت بر چشم انسان مى افكند و او را از ديدن چهره تابناك حقايق محروم مى سازد، و به همين دليل در روايتى از امام صادق عليه‌السلام مى خوانيم كه حضرت مى فرمايد:

لايدخل الجنه من فى قلبه ذره من كبر (٤٣٦)

كسى كه به مقدار ذره ايى از كبر در قلبش وجود داشته باشد، داخل بهشت نمى شود.

روزى حضرت عيسى عليه‌السلام به حواريين فرمود: مرا نزد شما حاجتى است ، عرض كردند: هر چه باشد برآورده مى كنيم ، حضرت حركت كردند و پاهاى حواريين را شستشو دادند، آنان گفتند: ما به اين كار سزاوارتريم ، فرمود: شايسته ترين مردم براى خدمت ، دانشمند و عالم است .

به اين طريق كه مشاهده كرديد، تواضع كردم تا شما نيز بعد از من همين طور براى مردم تواضع كنيد. فرمود: با فروتنى بنيان دانش و حكمت گذارده مى شود نه با تكبر.

## تواضع و فروتنى

اما در مقابل كبر، تواضع يا فروتنى وجود دارد كه از جمله صفات پسنديده و موجب محبوبيت متواضع نزد خداوند و نزد مخلوقات خداوند مى شود.

رسول مكرم اسلام ، محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

التواضع لايزيد العبد الا رفعه فتواضعوا يرحمكم الله (٤٣٧)

فروتنى و تواضع ، مقام متواضع را در جامعه بالا مى برد، تواضع كنيد تا رحمت خداوند بزرگ شامل حالتان گردد.

## تواضع امام حسن عسکرى عليه‌السلام

امام حسن عسكرى عليه‌السلام در حديث مفصلى از پاداش مردم متواضع سخن فرموده و در ضمن آن ، قضيه ايى را از حضرت على عليه‌السلام كه حاكى از مراتب تواضع آن حضرت است نقل فرموده است كه : پدر و پسرى مهمان آن حضرت شدند، هر دو را احترام نمود و در صدر مجلس نشانيد.دستور دادند طعام بياورند، سفره ايى گسترده شد و غذا آوردند آن دو مهمان در حضور امام غذا خورند؛ سپس قنبر براى شستن دست مهمان ها آفتابه و لگن آورد، حضرت على عليه‌السلام از جا بلند شدند و آفتابه و لگن را به دست گرفتند و نزد پدر آمدند، كه پدر دستش را بشويد؛ آن مرد سر خجلت به زيرآورد و ابا داشت كه حضرت آب روى دستش بريزد. سرانجام به اصرار آن حضرت حاضر شد و دست را پيش آورد كه آن حضرت آب روى آن بريزد، ولى مرد براى آنكه هر چه زودتر اين وضع خجلت آور را پايان دهد، دست خود را آن طور كه بايد نمى شست . حضرت او را قسم دادند و از او خواستند كه دست خود را با اطمينان آنچنان بشويد كه گويى قنبر روى دستش آب مى ريزد.

مرد دست خود را شست و سپس اميرالمؤمنين عليه‌السلام آفتابه و لگن را در اختيار فرزند خود محمد حنفيه گذاشت كه دست فرزند را بشويد و بعد فرمودند: اى فرزند! اگر اين پسر به تنهايى به منزل من مى آمد من آب روى دست پسر مى ريختم ، ولى اين پسر با پدر آمده و خداوند ابا دارد از اينكه در يك مجلس ، پدر و پسر به طور يكسان مورد معامله و احترام قرار گيرند.

بنابراين براى آنكه بين اين دو فاصله باشد، پدر به دست پدر آب ريخت و پسر هم به دست پسر آب مى ريزد و اين است تواضع وجود نازنين اميرالمؤمنين عليه‌السلام ، كه نمى گويد: من على دست مهمان را بشويم در حالى كه خادم دارم ، اما با وجود بودن قنبر و با بودن محمد بن حنفيه ، خود على عليه‌السلام با افتخار دست مهمان را مى شويد (٤٣٨).

## تواضع ممدوح و پسنديده

بايد بدانيم كه تواضع ممدوح و پسنديده آن است كه : به عز متواضع آسيب نرساند و موجب خوارى و ذلت او نشود، مثلا سبقت گرفتن در سلام ، تواضع است ؛ در مجلسى كه وارد مى شويم ، جايى بنشينيم كه آنجا از رتبه ما پايين تر باشد، تواضع است ؛ خوددارى نمودن از جدل در بحث كردن ، گرچه حق هم با او باشد، تواضع است .

اما اگر كسى به عنوان تواضع ، خود را تحقير كند و كلمات ذلت بارى مثل بنده ام ، برده ام ، غلامتم ، پابوستم ، خاكسارم و غيره ... بگويد، يا زبان به تملق و چاپلوسى بگشايد، اين اعمال و الفاظ نه فقط تواضع ممدوح نيست ، بلكه تذلل و پستى مذموم است و ناپسند و منفور است .

پس تواضع و تذلل در مجاورت هم هستند و افراد متواضع بايد مراقب باشند كه فروتنى و تواضعشان مبدل به ذلت و خوارى نگردد و دچار انحطاط نشوند. عزت نفس نسبت به تكبر داراى چنين وضعى است و افراد عزيز النفس بايد بسيار مواظب باشند كه گرفتار كبر نشوند.

يك انسان با ايمان و عاقل براى اينكه به عزت نفس متخلق گردد و از ذلت و زبونى بركنار بماند به انسانيت خود فكر مى كند و درباره مقام انسان مى انديشد و با خود مى گويد: من انسانم و انسان در كره زمين بزرگ ترين و شريف ترين مخلوقات الهى است و خداوند درباره خلقت انسان فرموده :

(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) (٤٣٩)

ما انسان را در بهترين و عالى ترين سازمان آفريده ايم .

و بعد پروردگار خود را بهترين آفريننده خوانده و فرموده است :

(فَتَبَارَكَ اللَّـهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) (٤٤٠)

و انسان آنقدر بزرگ است كه درباره او فرموده است :

(خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا) (٤٤١)

من همه محتويات زمين را و تمام موجودات كره خاكى را براى تو آفريده ام .آيا سزاوار است كه اين انسان بزرگ ، بنده طلا و نقره باشد؟! انسان عزيزالنفس شرافت معنوى و برترى مقام انسانى خود را با هيچ چيز معامله نمى كند و هر امرى كه به عزت او ضربه بزند، از آن مى گريزد و فرار مى كند و عمر خود را با شرافت نفس و سربلندى مى گذراند.

انسان هاى عزيز النفس خود را از نظر شرافت بزرگ مى دانند، اما به مردم هم احترام مى كنند، مردم را با ديده ذلت و خوارى نمى نگرند و آنان را پست و ناچيز نمى دانند، اين عزت نفس است كه هم خود را از نظر عظمت حفظ مى كند و هم مردم را از نظر تواضع محترم مى شمرد.

اما اگر يك نفر انسان عزيز النفس از واقع بينى غافل شود و از مسير حقيقت منحرف گردد، ممكن است آن حالت عزت نفس موجب شود كه مردم را با چشم حقارت بنگرد، آنها را پست ببيند و خود را بزرگ و عظيم بپندارد و احساس بزرگى كند. در اين صورت است كه عزت نفس به حالت تكبر و خود بزرگ بينى مبدل مى شود و اين همان معنايى است كه امام سجاد عليه‌السلام در پيشگاه الهى عرض مى كند:

پروردگارا! به من عزت نفس و بزرگوارى روح مرحمت بفرما. ولى خدايا من مبتلا به كبر نشوم ، آلوده به بيمارى خودبزرگ بينى نگردم و بندگان خدا را با ديده حقارت ننگرم و اگر كسى چنين شود يعنى دچار حالت كبر گردد مسلما از صراط مستقيم ، منحرف شده و گناهى بسيار بزرگ مرتكب گرديده و همين كبر و خودبزرگ بينى مى تواند موجب سقوط او در دنيا و عذاب او در عالم آخرت گردد.

حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

اجتنبوا الكبر، فان العبد لايزال يتكبر حتى يقول الله (عزوجل): اكتبوا عبدى هذا فى الجبارين (٤٤٢)

از كبر و خود بزرگ بينى اجتناب كنيد كه بنده ممكن است آنچنان مغرور به خود بينى و بزرگ بينى خود شود تا كار به جايى برسد كه خداوند مى فرمايد: نام اين بنده متكبر را در صف جباران و در گروه مردم ستمكار و زورگو بنويسيد.

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

من تكبر للناس ذل (٤٤٣)

هر كس به مردم تكبر كند، در بين مردم ، ذليل و خوار مى شود.

خداوند سه صفت از اوصاف متكبران را بيان مى فرمايد:

اولا مى فرمايد:

(وَإِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَّا يُؤْمِنُوا بِهَا ) (٤٤٤)

آن ها اگر تمام آيات و نشانه هاى الهى را ببينند، ايمان نمى آورند.

ثانيا مى فرمايد:

(وَإِن يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا )(٤٤٥)

اگر راه راست و طريق درست را مشاهده كنند، انتخاب نخواهند كرد.

و در مرحله سوم خداوند مى فرمايد:

(وَإِن يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلً) (٤٤٦)

اگر راه منحرف و نادرست را ببينند، راه خود را انتخاب مى نمايد.

بعد از ذكر اين صفات سه گانه كه همگى حكايت از انعطاف ناپذيريشان در برابر حق مى باشد، اشاره به دليل آن كرده و مى فرمايد:

(ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ) (٤٤٧)

اينها همه به خاطر آن است كه آيات ما را تكذيب كردند و از آن غافل بودند؛ اى انسان چه چيز تو را مغرور ساخته است ؟

خداوند مى فرمايد:

(يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ) (٤٤٨)

اى انسان چه چيز تو را در برابر پروردگار كريمت مغرور ساخته است ؟!

در حديثى از رسول مكرم اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مجمع البيان ، مى خوانيم كه هنگام تلاوت اين آيه فرمود:

غره جهله

جهل و نادانيش او را مغرور ساخته است .

از فضيل بن عياض نقل شده كه از او سؤ ال كردند اگر در روز قيامت خداوند تو را به حضور بطلبد و از تو بپرسد: ما غرك بربك الكريم ؛ در جواب چه مى گويى ؟ گفت : در جواب مى گويم : غرنى ستورك المرخاه ؛ پرده هايى كه بر گناهان من افكنده بودى مرا غافل و مغرور ساخت !

اى انسان ! چه چيز تو را بر گناهت جراءت داده ؟ و چه چيز تو را در برابر پروردگارت مغرور ساخته ؟ آيا اين بيمارى تو بهبودى ندارد؟ و آيا اين خوابت بيدارى ندارد؟

چرا لااقل آن مقدار كه به ديگران رحم مى كنى ، هرگاه كسى را در ميان آفتاب سوزان مى بينى بر او سايه مى افكنى ، هرگاه بيمارى را مى بينى كه درد او را سخت ناتوان ساخته ، از روى ترحم بر او گريه مى كنى ، پس چه چيز تو را بر بيمارى ات صبور ساخته و بر مصيبتت شكيبا نموده ، و از گريه بر خويشتن تسليت داده است ؟ در حالى كه عزيزترين افراد نزد تو خودت هستى ؟!

بيا و اين بيمارى غرور را با داروى تواضع و خضوع مداوا كن ! بيا مطيع خداوند باش ! و به ياد او انس بگير كه شيطان بر اثر غرور از سجده بر آدم ابا كرد و مطرود درگاه الهى شد.

ان شاء الله خداوند به همه ما عزت نفس مرحمت بفرمايد و همه ما را از كبر و خودبزرگ بينى محفوظ و مصون بدارد؛ «آمين»!

## چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام

١ - التواضع سلم الشرف (٤٤٩)

فروتنى نردبان بزرگى و شرف است .

٢ - التواضع يكسبك السلامه (٤٥٠)

فروتنى برايت سلامتى به دنبال دارد.

٣ - التواضع راءس العقل ، و التكبر راءس الجهل (٤٥١)

فروتنى اساس خردمندى و تكبر و غرور اساس جهل و نادانى است .

٤ - التواضع مع الرفعه كالعفو مع القدره (٤٥٢)

فروتنى و تواضع در حال رفعت و بلندى ، مانند گذشت در حال قدرت است .

٥ - تواضع لله يرفعك (٤٥٣)

در برابر خداوند فروتن و متواضع باش ، كه تو را سربلند مى كند.

٦ - تواضعوا لمن تتعلمون منه العلم و لمن تعلمونه و لاتكونوا من جبابره العلماء فلايقوم جهلكم بعلمكم (٤٥٤)

در برابر كسى كه از او دانش مى آموزيد و يا به او دانش مى آموزيد، متواضع و فروتن باشيد، مبادا از دانشمندان جبار و گردنكش از كار درآييد كه در اين صورت جهلتان به پايه دانشتان نخواهد رسيد و در شمار نادانان هستيد.

٧ - من تواضع قلبه لله لم يساءم بدنه طاعه الله (٤٥٥)

كسى كه دلش براى خداوند متواضع و فروتن باشد، بدنش از فرمانبردارى خداوند خسته و كسل نمى گردد.

٨ - حاصل التواضع الشرف (٤٥٦)

حاصل تواضع و فروتنى ، شرافت و بزرگوارى است .

٩ - ما تواضع اءحد الا زاده الله تعالى جلاله (٤٥٧)

هيچ كس فروتنى و تواضع نكرد، جز آنكه خداوند متعال بر جلال و بزرگى اش افزود.

١٠ - زينه الشريف التواضع (٤٥٨)

زينت فرد بزرگوار و شريف ، فروتنى و تواضع است .

١١ - ثمره التواضع المحبه (٤٥٩)

نتيجه فروتنى ، مهر و محبت است .

١٢ - وجيه الناس من تواضع مع رفعه ، و ذل مع منعه (٤٦٠)

آبرومند نزد مردم كسى است كه باداشتن رفعت و مقام فروتنى كند و با بزرگى و ارجمندى كوچكى نمايد.

١٣ - الق الناس عند حاجتهم بالبشر و التواضع ، فان نابتك نائبه ، و حالت بك حال ، لقيتهم و قد اءمنت ذله التنصل اليهم و التواضع (٤٦١)

با آنانى كه دست نياز به سويت دراز مى كنند با خوشرويى و فروتنى برخورد كن كه اگر بر تو مصيبت و ناراحتى پديد آمد، در ديدار با آنها از خوارى رفتن به نزدشان و فروتنى در برابرشان آسوده و راحت باشى .

١٤. اءعظم الناس رفعه من وضع نفسه (٤٦٢)

بلندترين مردم كسى است كه نفس خود را كوچك و متواضع قرار دهد.

# فصل دوازدهم : عبوديت و بندگى

قال على عليه‌السلام :

لاعباده كاءداء الفرض

على عليه‌السلام فرمودند:

هيچ پرستشى مانند بجا آوردن واجب نيست .

مجمع المثال ، ج ٢، ص ٤٥٥

## مفهوم بندگى

امام سجاد عليه‌السلام به درگاه الهى عرضه مى دارد:

وعبدنى لك

بارالها! مرا به عبوديت و ذلت در مقابل ذات مقدست وادار ساز.

دو كلمه در قرآن شريف براى بندگى و پرستش خداوند به كار رفته است : يكى ، عبوديت و ديگرى ، سجده ؛ هر دو به معناى تذلل است ، عبوديت به معناى اظهار ذلت ؛ ولى عبادت اين مطلب را بهتر از عبوديت مى رساند؛ زيرا عبادت حاكى از آن نهايت درجه تذلل است و اين تنها شايسته ذات اقدس الهى است ، چون آفريدگار و مالك واقعى تمام عوامل هستى است و همه موجودات در پيشگاه مقدس او بندگى دارند.

سجده نيز به معناى تذلل است و براى خدا عبادت قرار داده شده كه مردم به عنوان عبوديت در مقابل ذات اقدس او ابراز ذلت و خوارى نمايند و از اين روى سجده منحصر به خداوند سبحان است ، زيرا سجده نيز حاكى از تذلل نهايى است و جز براى خداوند خالق هستى شايسته نيست . ما همه براى عبادت پروردگار آفريده شده ايم .

## حقيقت عبادت

عبد از نظر لغت عرب به انسانى مى گويند كه : سر تا پا تعلق به مولا و صاحب خود است ؛ اراده اش تابع او و خواستش تابع خواست او است . در برابر او مالك چيز نيست و در اطاعت او هرگز سستى به خود راه نمى دهد.

به تعبير ديگر، عبوديت اظهار آخرين درجه خضوع در مقابل معبود است و به همين دليل تنها كسى مى تواند معبود باشد كه نهايت انعام و اكرام را كرده است و او كسى جز خداوند سبحان نيست .

بنابراين عبوديت نهايت تكامل يك انسان و قرب او به خداست . اصلا عبوديت نهايت تسليم در برابر ذات پاك اوست ، عبوديت اطاعت بى قيد و شرط و فرمانبردارى در تمام زمينه هاست و بالاخره عبوديت كامل آن است كه انسان جز به معبود واقعى يعنى كمال مطلق نينديشد و جز در راه او گام برندارد و هر چه غير اوست را فراموش نمايد حتى خويشتن را! و اين است هدف نهايى آفرينش بشر كه خداوند براى وصول به آن ميدان آزمايشى فراهم ساخته و علم و آگاهى به انسان داده است و نتيجه نهايى عبوديت غرق شدن در اقيانوس «رحمت » او است .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جز خدا را بندگى تلخ است تلخ |  | غير را افكندگى تلخ است تلخ |
| زيستن در هجر او زهر است زهر |  | بى وصالش زندگى تلخ است تلخ |
| جز به عشقش نيست شيرين كام جان |  | روح را افسردگى تلخ است تلخ |
| گر نبودى مرگ مشكل مى شدى |  | در بلا پايندگى تلخ است تلخ |
| عمر جز در طاعت حق مگذران |  | باطلان را بندگى تلخ است تلخ |
| تا رسد در تو مدد كن فيض را |  | در رهت واماندگى تلخ است تلخ |

از امام صادق عليه‌السلام سؤ ال شد: آيا سجده براى غير خدا جايز و شايسته است ؟

حضرت فرمودند: نه ، عرض شد: پس چگونه خداوند ملائكه را امر به سجده بر آدم فرمود؟ حضرت پاسخ فرمودند:

اگر كسى به امر خدا سجده نمايد، در واقع خدا را سجده كرده است . بنابراين سجده ملائكه براى خدا بود، زيرا ناشى از امر خداوند بود.

## اقسام سجده بر خداوند

سجده بر خداوند دو قسم است :

يكى سجده تسخيرى است و ديگرى سجده اختيارى .

اما سجده تسخيرى آن است كه خداوند در قرآن مى فرمايد:

(وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) (٤٦٣)

تمام موجودات ارضى و سماوى خداوند را سجده مى كنند.

و همچنين فرموده است :

(وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ) (٤٦٤)

گياهان و درختان نيز براى خداوند سجده مى كنند.

اين سجده ، قهرى و تسخيرى و اضطرارى است و نهايت تذلل جميع مخلوقات در مقابل خالق است .

اما سجده اختيارى آن است كه افراد با ايمان در زمين انجام مى دهند و اين سجده است كه استحقاق پاداش دارد و نزد خداوند داراى ارزش عبادت است . در آيه ديگرى ، خداوند از سجده تسخيرى جميع موجودات سخن گفته و در آخر آيه از سجده اختيارى انسان نام برده است ، با اين تفاوت كه سجده تسخيرى موجودات ارضى و سماوى شامل تمام آفريده هاى خداوند است ، ولى سجده اختيارى انسان ها عمومى و همگانى نيست و فرموده :

بسيارى سجده مى كنند و مستوجب پاداش هستند و بسيارى هم مستحق عذاب الهى هستند!!

سجده نمودن بسيارى از مردم و سجده نكردن بسيارى ديگر از آنان بر اثر آزادى و اختيارى است كه آفريدگار توانا به انسان ها اعطا فرموده است . بشر به قضاى خداوند، مختار خلق شده و داراى آزادى عمل است .

براى اينكه راه عبوديت را به درستى طى كند، يكتاپرست و موحد باشد، كوركورانه از پى عقايد باطل و خرافى آبا و اجداد خود نرود و به انحرافات اعتقادى ، اخلاقى و عملى گرايش نيابد؛ خداوند در هر عصر و زمانى پيغمبرانى را فرستاده است تا آنان را از قيد و بندهاى گوناگون آزاد سازند و موجبات تعالى و تكاملشان را فراهم آورند.

حضرت على عليه‌السلام درباره هدف بعثت رسول گرامى اسلام و آزادسازى همه جانبه مردم ، فرموده است :

ان الله تبارك و تعالى بعث محمدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالحق ليخرج عباده من عباده عباده و من عهود عباده الى عهوده و من طاعه عباده الى طاعته و من ولايه عباده الى ولايته (٤٦٥)

خداوند رسول گرامى اسلام را به حق مبعوث فرمود تا مردم را از پرسش مخلوق به خالق هدايت كند، و از تعهدات ظالمانه و ناروا در مقابل بندگان به عهد و پيمان خداوند ملتزم نمايد و از اطاعت و فرمانبرى مخلوق به طاعت خالقشان وادار سازد و از ولايت و سلطه بندگان خدا پذيراى ولايت و سلطه الهى نمايد.

بعضى از مردم عقلهاى خود را به كار انداخته و حق را از باطل تمييز دادند و در كمال آزادى و اختيار، دين حق را قبول نمودند و بتهايى را كه تا ديروز معبودشان بود با دست خود شكستند و آزادانه راه توحيد و پرستش‍ آفريدگار يكتاى جهان را در پيش گرفتند و گروهى به نداى عقل توجه نكردند و راه باطل پدران را ادامه دادند، بندهاى خرافات را از دست و پاى خود نگشودند و سرانجام به پست ترين منازل انحطاط و تباهى سقوط كردند و براى هميشه سيه روز و بدبخت ماندند.

اولياى بزرگ الهى و بندگان واقعى خداوند با آنكه همواره در صراط مستقيم و عبوديت خداوند قدم برمى دارند و بالاترين مراتب تذلل خود را در پيشگاه او ابراز مى نمايند لكن به اين حد قانع نيستند و براى آنكه در اين راه سعادت بخش ، موفقيت بيشترى به دست آورند و نزد خداوند به مقام رفيع ترى نايل گردند، همواره در فكر ازدياد بندگى و تذلل هستند و بر همين اساس ، امام سجاد عليه‌السلام به درگاه الهى عرض مى كند:

وعبدنى لك

علامه بزرگ و عالى قدر، سيد على خان ، ذيل جمله وعبدنى لك ، مى گويد: اى ذللنى ، يعنى خدايا! مرا در پيشگاه مقدس خود، ذليل قرار ده !!

شايد بتوان در توضيح اين جمله اين احتمال را ذكر كرد كه امام سجاد عليه‌السلام در پيشگاه خدا عرض مى كند:

بارالها! همان طور كه بر ابراهيم خليل منت گذاردى و درباره اش فرمودى : واتخذ الله ابراهيم خليلا (٤٦٦)؛ خداوند، ابراهيم را خليل خود گرفت و او را به دوستى خويش برگزيد، بر على بن الحسين نيز منت بگذار و مرا بنده خود بگير و به اين عزت و افتخار سربلندم بفرما.

به عبارت روشن تر خداوند را دوست داشتن براى بندگان با ايمان مايه سربلندى و افتخار است ، ولى از آن مهم تر اين است كه خداوند نيز بنده با ايمان را به دوستى خود برگزيند و او را خليل خويش قرار دهد و اين افتخار به تصريح قرآن شريف ، نصيب جناب ابراهيم الرحمن گرديد.

همچنين انسان با ايمان به بندگى خداوند مباهات مى كند و از اينكه طوق بندگى غير خدا را به گردن نگرفته و اسير آن نشده مسرور است .

البته بندگى خداوند به آدمى قدر و قيمت مى بخشد و به وى عزت و بزرگى مى دهد، ولى مهم تر از بندگى خدا اين است كه خداوند عبوديت بنده را بپذيرد و او را بنده خود بگيرد. خداوند مى فرمايد:

(فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ) (٤٦٧)

اين تعبير نشان مى دهد كه برترين افتخار يك انسان آن است كه بنده راستين خداوند باشد و اين مقام عبوديت است كه انسان را مشمول رحمت الهى مى سازد و دريچه هاى علوم را به قلبش مى گشايد.

قرآن وقتى نزول اين كتاب آسمانى را بيان مى كند مى فرمايد: «شكر خداى را كه اين كتاب را بر بنده اش نازل نمود» و اين دليل بر آن است كه تعبير به بنده ، پرافتخارترين و باشكوه ترين توصيفى است كه ممكن است از يك انسانى كه به راستى بنده خداوند باشد، به عمل آورده مى شود. همه چيز را متعلق به او بداند، چشم بر امر و گوش بر فرمانش دارد و به غير او نينديشد و جز راه او را نرود، و افتخارش اين است كه بنده پاكباز خداوند است .

امام سجاد عليه‌السلام در اين دعا مى خواهد عرض كند: بارالها! من بندگى و عبوديت را در پيشگاه مقدس تو وظيفه قطعى خود مى دانم و تا آنجا كه بتوانم عمل مى كنم ، ولى از تو مى خواهم كه بر من منت بگذارى و مشمول تفضلت قرارم دهى ؛ تذللم را بپذيرى و مرا به عبوديت و بندگى خودت بگيرى .

ممكن است اين توهم به وجود آيد كه خداوند چه نيازى به ايمان و عبادت ما دارد؟ در پاسخ بايد بگوييم كه خداوند مى فرمايد:

(وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (٤٦٨)

تمام كسانى كه در آسمانها و زمين هستند از آن اويند.

و من عنده لايستكبرون عن عبادته و لايستحسرون (٤٦٩)

و فرشتگانى كه در محضر قرب پروردگار هستند، هيچگاه از پرستش او تكبر ندارند و هرگز خسته نمى شوند.

يسبحون الليل و النهار لايفترون (٤٧٠)

دائما شب و روز تسبيح مى گويند و كم ترين ضعف و سستى به خود راه نمى دهند.

با اين حال او چه نيازى به طاعت و عبادت من و شما دارد، در حالى كه اين همه فرشتگان بزرگ شب و روز مشغول تسبيحند. او حتى نياز به عبادت آنها هم ندارد، پس اگر دستور ايمان و عمل صالح و بندگى و عبوديت به ما داده ، سود و فايده اش متوجه خود ما مى شود. و جالب اينكه در نظام بندگان و موالى ظاهرى هر قدر بنده ايى به مولا نزديك تر باشد، خضوعش ‍ در برابر او كم تر است ، چرا كه خضوع بيشترى دارد و مولا نسبت به او فزون تر!

اما در نظام عبوديت خلق و خالق ، قضيه برعكس است و هر قدر فرشتگان و اولياى خدا به او نزديك تر مى شوند، مقام عبوديتشان بيشتر است . يك نوع عبادت ، اطاعت و پيروى از فرمان الهى است ، اصلا عبادت و پرستش آنقدر وسيع است كه حتى گوش دادن به سخن كسى به قصد عمل كردن را نيز شامل مى گردد و نيز قانون كسى را به رسميت شناختن يك نوع عبادت و پرستش او محسوب مى شود.

از رسول مكرم اسلام محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده كه :

من اصغى الى ناطق فقد عبده ، فان كان الناطق عن الله (عزوجل)، فقد عبدالله و ان كان الناطق عن ابليس ، فقد عبد ابليس (٤٧١)

كسى كه به سخن سخنگويى گوش فرا دهد (گوش دادن از روى تسليم) او را پرستش كرده ، اگر سخنگو از سوى خدا سخن مى گويد، خدا را پرستيده است ، و اگر از سوى ابليس سخن مى گويد، ابليس را عبادت كرده است .

به هر حال انسان بدون خط نمى تواند باشد، يا خط الله و صراط مستقيم و يا خط شيطان عصيانگر و گمراه . ماءموريت پيامبران الهى اين بود كه مردم را به خداى يگانه دعوت كنند و آنان را به اطاعت و فرمان بردارى از او كه مايه سعادت ابدى و راه تعالى و تكامل است وادار سازند.

اما مردم ، آزاد آفريده شدند و در قبول و رد دعوت آنها مختار بودند، بعضى به خدا ايمان مى آوردند و اطاعتش را پذيرا مى شدند و بعضى ديگر از ايمان به خدا سرپيچى مى نمودند و هواى نفس خويش را معبود و مطاع خود مى ساختند و اوامرش را به كار مى بستند. راه نجات از هواپرستى ، خداپرستى است و راه سرپيچى از اطاعت هوى ، فرمانبرى از اوامر الهى است .

هر مقدار كه ايمان افراد خداپرست قوى تر باشد به همان نسبت بر هواى نفس خود كه شيطان درونى آنان است غلبه مى كنند و از اطاعتش سرباز مى زنند.

اولياى بزرگ الهى با نيروى ايمان ، هواى نفس خود را مهار مى كردند و با تمام وجود اوامر خداوند سبحان را بى قيد و شرط به كار مى بستند و همواره از مصونيت ايمانى برخوردار بودند.

رسول اكرم اسلام ، محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

ما منكم من احد الا و له شيطان ، قالوا: و انت يا رسول الله ؟ قال : و انا الا ان الله (عزوجل) اعاننى عليه ، فاسلم فلا يامرنى الا بخير (٤٧٢)

هيچ يك از شما نيست الا اينكه شيطانى دارد؛ كسى عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ! آيا شما هم شيطانى داريد؟ فرمود: من هم ، الا اينكه خداوند مرا يارى نموده و شيطان من تسليم من شده و مرا امر نمى كند، مگر به خير و خوبى .

اما ايمان افراد عادى درجات و مراتبى دارد و هر فردى به قدر نيروى ايمانى كه دارد مى تواند با هواى نفس خويش مبارزه كند و خود را از شر آن دشمن بزرگ مصون و محفوظ دارد.

پيشواى بزرگ اسلام و ائمه معصومين عليهم‌السلام براى آنكه پيروان خود را از خطر هواى نفس آگاه سازند و از پيروى آن دشمن بزرگ بر حذر دارند، مكرر در اين باره تذكر داده و سخنانشان در كتب روايات آمده است . مثلا آمده كه شخصى به نام مجاشع به محضر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفياب شد، عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله !

كيف الطريق الى معرفه الحق ؟

راه معرفت حق چيست ؟

فقال : معرفه النفس

پاسخ فرمود: معرفت نفس .

فقال : يا رسول الله ! فكيف الطريق الى موافقه الحق ؟

عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ! راه جلب موافقت حق چيست ؟

قال : مخالفه النفس

پاسخ فرمود: مخالفت نفس .

فقال : يا رسول الله ! فكيف الطريق الى رضاء الحق ؟

عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ! راه رسيدن به رضاى حق چيست ؟

قال : سخط النفس

پاسخ : فرمود: نارضايى نفس .

فقال : يا رسول الله ! فكيف الطريق الى وصل الحق ؟

عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ! راه رسيدن به حق چيست ؟

قال : هجره النفس

جواب فرمودند: جدا شدن از نفس .

فقال : يا رسول الله ! فكيف الطريق الى طاعه الحق ؟

عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ! راه اطاعت از خدا چيست ؟

قال : عصيان النفس

جواب فرمودند: سرپيچى از اطاعت نفس .

فقال : يا رسول الله ! فكيف الطريق الى ذكر الحق ؟

عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ! راه به ياد حق بودن چيست ؟

قال : نسيان النفس

جواب فرمودند: فراموش كردن نفس .

فقال : يا رسول الله ! فكيف الطريق الى قرب الحق ؟

عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ! راه نزديك شدن به خدا چيست ؟

قال : التباعد من النفس

پاسخ فرمودند: دور شدن از نفس .

فقال : يا رسول الله ! فكيف الطريق الى انس الحق ؟

عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ! راه انس گرفتن با خدا چيست

قال : الوحشه من النفس

پاسخ فرمودند: وحشت داشتن از نفس .

فقال : يا رسول الله ! فكيف الطريق الى ذلك ؟

عرض كرد: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ! راه رسيدن به آنچه دستور دادى چيست ؟

قال : الاستعانه بالحق على النفس

پاسخ فرمودند: يارى خواستن از خداوند براى پيروز شدن بر نفس (٤٧٣).

تذلل و عبوديت در پيشگاه الهى موجب طاعت و فرمانبرى از اوست و اطاعت از اوامر خداوند مايه عزت و محبوبيت است . بندگى و اطاعت از هواى نفس ، آدمى را به گناه سوق مى دهد و گناه مايه خوارى و ذلت گنهكار است ، راه رهايى از ذلت گناه ، بازگشت به سوى خداوند و اطاعت از اوامر ذات مقدس اوست .

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

من اراد عزا بلا عشيره و غنى بلامال و هيبه بلا سلطان ، فلينتقل عن ذل معصيه الله الى عز طاعته (٤٧٤)

كسى كه مى خواهد بدون داشتن عشيره و فاميل در جامعه عزيز باشد، آن كس كه مى خواهد بدون داشتن ثروت و مال غنى و بى نياز باشد، آنكه مى خواهد بدون دارا بودن سلطه و قدرت واجد هيبت و ابهت باشد، بايد از محيط ذلت گناه به فضاى نورانى اطاعت از خداوند سبحان (جل واعلى) منتقل گردد.

توجه به عبادت و مخصوصا نماز انسان را از بندگى بندگان خدا جدا مى كند، و به خالق همه قدرتها پيوند مى دهد، قلب و روح او را از آلودگى گناه مى شويد و حس اتكاى به نفس را در او زنده مى كند و با تكيه بر قدرت پروردگار، روح تازه ايى به كالبد انسان مى دهد.

در حديثى نقل شده كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

اذا كان يوم القيامه صارت امتى ثلاث فرق : فرقه يعبدون الله خالصا و فرقه يعبدون الله رياء و فرقه يعبدون الله يعيون به دنيا

هنگامى كه روز قيامت مى شود، پيروان من به سه گروه تقسيم مى شوند: گروهى خدا را با اخلاص پرستش مى كردند و گروهى از روى ريا و گروهى به خاطر اينكه به دنيا برسند.

فيقول للذى كان يعبدالله للدنيا: بعزتى و جلالى ما اردت بعبادتى ؟ فيقول الدنيا! فيقول لاجرم لاينفك ما جمعت ولاترجع اليه انطلقوا به الى النار

در آن هنگام خداوند به كسى كه او را به خاطر دنيا، پرستش مى كرده ، مى فرمايد: به عزت و جلال من سوگند، بگو هدف از پرستش من چه بود؟ در پاسخ مى گويد: دنيا! خداوند مى گويد: بنابراين آنچه را اندوختى به حال تو سودى نمى دهد و به آن باز نمى گردى ، او را به سوى آتش ‍ ببريد.

ويقول للذى يعبدالله رياء: بعزتى وجلالى ما اءردت بعبادتى ؟ قال : الرياء، فيقول انما كانت عبادتك التى كنت ترائى بها لايصعد الى منها شى ء و لاينفعك اليوم ، انطلقوا به الى النار (٤٧٥)

و به آن كس كه خدا را از روى ريا عبادت مى كرده ، مى گويد: به عزت و جلالم سوگند، بگو منظورت از عبادت من چه بوده ؟ در پاسخ مى گويد: ريا! مى فرمايد: آن عبادتى را كه از روى ريا انجام مى دادى چيزى از آن به سوى من صعود نمى كرد و امروز هيچ سودى به تو نخواهم داد، او را به سوى آتش ببريد.

شخصى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيد: نجات در چيست ؟ فرمود: انسان به خاطر جلب نظر مردم به عبادت برنخيزد. شخصى در جهاد كشته مى شود و شخصى ثروتش را در راه خدا انفاق مى كند و شخصى قرائت قرآن مى كند؛ خداوند به هر يك از آنان مى گويد: تو در برنامه جهاد دروغ گفتى ، خواسته ات اين بود كه گفته شود: فلانى شجاع است ، و تو در مساءله انفاق دروغ گفتى ، خواسته ات اين بود كه مردم بگويند: فلانى اهل جود و سخاست و تو در قرائت قرآن دروغ گفتى ، خواسته ات اين بود كه بگويند: فلانى قارى قرآن است ؛ سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

به اينان پاداش نمى رسد و خودنمايى و رياى آنها اعمالشان را بر باد مى دهد. حضرت فرمود: ترسناك ترين چيزى كه نسبت به آن بر شما مى ترسم شرك اصغر است .

گفتند: يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ! شرك اصغر چيست ؟ فرمود: ريا. نيايش در پنهانى اخلاص آن را بيشتر مى كند، به قول شاعر كه مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر شود خالص همه نيات تو |  | مى شود مقبول ما دعوات تو |
| بگذرم از ذلت ما فات تو |  | هم برآرم جمله حاجات تو |

امام رضا عليه‌السلام مى فرمايد:

دعوه واحده ، تعدل سبعين دعوه علانيه (٤٧٦)

يك دعاى پنهانى برابر است با هفتاد دعاى آشكار.

ريا در احاديث به شرك خفى و شرك اصغر اطلاق شده است .

محدث قمى قدس‌سره در كلمه ريا، از امام باقر و امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است : هرگاه بنده ايى عملى بياورد كه قصدش‍ خشنودى خداوند و پاداش آخرت باشد و در اين ميان خشنودى يكى از مردمان را هم در آن كار دخالت دهد، از مشركان است . و از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز روايت كرده كه فرمود:

زود است زمانى بر مردم آيد كه به سبب دوستى دنيا، باطن هاى آنها خبيث ، ولى ظاهرشان نيكو باشد و از آنچه نزد خداوندشان مى باشد، نمى خواهند؛ دينشان ريا خواهد بود و بيمى از خدا ندارند، خدا هم آنها را عموما كيفر مى نمايد، پس مى خوانند پروردگارشان را مانند كسى كه در حال غرق شدن و هلاكت باشد و دعاى آنان مستجاب نخواهد شد.

شخصى دعا را با صداى بلند مى خواند! به او گفتند: همچون زكريا باش كه خداوند سبحان ، توصيف وى كرده و مى فرمايد:

(إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا) (٤٧٧)

ارباب معرفت گفته اند: حقيقت خلوص وقتى حاصل مى شود كه انسان عمل خود را از خود نبيند، بلكه بخشش و عنايت الهى بداند كه آن را به دست او جارى ساخته است ، چنانچه رزق و روزى او را كه ملك حق تعالى است به دست او جارى نموده است ؛ در اين صورت چگونه انسان مى تواند خود را سزاوار اجر بداند و خويشتن را شخص مستقلى به حساب آورد و حال آنكه مى گويد: لا حول و لاقوه الا بالله ؛ پس در هر عمل بايد نگران باشد كه آيا خالص و قابل درگاه او هست يا نه ؟

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنده همان به كه ز تقصير خويش روى به درگاه خدا آورد |  | ور نه سزاوار خداونديش كس نتواند كه به جا آورد |

بنده ايى كه عارف به حق باشد، عمل و عبادت خود را معيوب دانسته و علت عيوب آن را در خود مى داند، مانند كسى كه هرگاه در آينه ايى نظر كند و صورت خود را بزرگ يا تيره ببيند، يقين دارد كه عيب از آينه نيست ! بلكه ، از صورت خويش است و يا دعايى مى كند و مى بيند كه مستجاب نمى شود، مى داند كه نفس عمل خوب بوده ، ولى چون از قلبى صادر شده كه مبتلا به امراض گوناگون بوده ، فلذا آن عمل را پست و ضايع كرده است .

شداد بن اوس مى گويد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ديدم كه گريه مى كند، گفتم : سبب گريه شما چيست ؟ فرمود:

بر امتم از شرك مى ترسم ، اينان بت و خورشيد و ماه و سنگ را نخواهند پرستيد، ولى با اعمالشان به ريا و خودنمايى دست خواهند زد.

ويقول للذى كان يعبد الله خالصا: بعزتى و جلالى ما اءردت بعبادتى ؟ فيقول بعزتك و جلالك لانت اعلم منى كنت اعبدك لوجهك ولدارك قال : صدق عبدى انطلقوا به الى الجنه (٤٧٨)

و به آن كس كه خدا را از روى خلوص عبادت كرده گفته مى شود: به عزت و جلالم سوگند بگو منظورت از عبادت چه بود؟ در پاسخ مى گويد: به عزت و جلالت قسم ! تو از آن آگاه ترى ، من فقط تو را براى خودت و براى سراى آخرت مى پرستيدم ، مى فرمايد: بنده ام راست مى گويد، او را به بهشت ببريد.

مقام بندگى و عبوديت نخستين توصيفى است كه براى آنها ذكر شده و به راستى همه چيز در آن جمع شده است . بندگى خدا يعنى وابستگى مطلق به او، يعنى در برابر اراده او از خود اراده ايى نداشتن ، و در همه حال سر به فرمان او نهادن .

بندگى خدا يعنى بى نيازى از غير او و بى اعتنايى به ما سوى الله و تنها چشم بر لطف او دوختن . اين همان اوج انسانيت و برترين شرف و افتخار براى انسان است .

## عجب و فاسد شدن عبادت

امام سجاد عليه‌السلام در اين فراز از دعاى مكارم الاخلاق به درگاه الهى عرضه مى دارد:

ولاتفسد عبادتى بالعجب

بارالها! عبادت و تذلل مرا با عجب كه از خطرناك ترين حالات نفسانى است فاسد و بى اثر نفرما.

عجب در عبادت و بندگى عبارت از اين است كه شخص معجب ، عبادت خود را عظيم بشمرد و آن را مهم و بزرگ به حساب آورد و خويشتن را از حد تقصير خارج پندارد و تصور نمايد كه هيچ كمبودى در عبادات و اعمال صالحه خود ندارد و اين حالت روانى عجب است كه به موجب روايات اسلامى فاسد كننده عمل است . حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

سيئه تسوءك خير عند الله من حسنه تعجبك (٤٧٩)

گناهى كه تو را آزار دهد و مايه رنج و ناراحتى درونى ات گردد، در پيشگاه الهى بهتر از كار خوبى است كه باعث غرورت شود و تو را به عجب وادارد.

كسى كه در راه بندگى خدا قدم برمى دارد و فرايض خويش را انجام مى دهد، اگر داراى ظرفيت معنوى و انديشه ايمانى نباشد، ممكن است خويشتن را با افراد گناهكار مقايسه كند و احساس برترى و تفوق نمايد و با خود بگويد: اين منم كه در صف پاكان و نيكان قرار دارم و به اتكاى اعمالى كه انجام مى دهم ، مستحق بهشت جاودانم ، اما گناه كاران داراى نقطه اتكايى نيستند و بايد حتما معذب شوند. همين طرز تفكر غرورآميز مى تواند مايه سقوطش گردد و حسناتش فاسد شود، مگر آنكه به خود آيد و خويشتن را اصلاح نمايد.

روايتى است از امام صادق عليه‌السلام كه مى فرمايد:

دخل رجلان المسجد، اءحدهما عابد والاخر فاسق ، فخرجا من المسجد و الفاسق صديق و العابد فاسق ، و ذلك انه يدخل العابد المسجد مدلا بعبادته يدل بها، فتكون فكرته فى ذلك ، وتكون فكره الفاسق فى التندم على فسقه و يستغفر الله (عزوجل) مما صنع من الذنوب (٤٨٠)

دو نفر مرد وارد مسجد شدند، يكى عابد و ديگرى فاسق ، هر دو از مسجد خارج شدند، در حالى كه مرد فاسق ، مؤمنى بود واقعى و در ايمانش راستگو و عابد مردى بود فاسق ، براى آنكه وقتى وارد مسجد شدند، عابد در عبادات خود گرفتار عجب بود و به عمل خود آن چنان اتكا داشت كه فكر مى كرد نجات و رستگارى براى اوست ، ولى در انديشه مرد فاسق ندامت و پشيمانى از گناهانش بود و نظر او اين بود كه از خدا بخواهد تا او را بيامرزد و مشمول عفو و رحمت خود قرار دهد.

پس عبوديت و بندگى خداوند در خط گرفتارى به عجب و ابتلا به غرور است . افرادى كه به فرايض الهى عمل مى كنند، اگر مواظب انحرافات فكرى و انديشه هاى باطل خود نباشند، ممكن است جميع اعمالشان باطل شود و از نتيجه عمل به كلى محروم بمانند.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خداوند به حضرت داوود عليه‌السلام وحى فرستاد كه : اى داوود! به گناهكاران مژده بده و مؤمنين راستين و پاك را اعلام خطر كن ! عرض كرد: بارالها! چگونه به عاصيان مژده بدهم و صديقين را انذار نمايم ؟ فرمود: به معصيت كنندگان مژده بده كه من توبه آنان را قبول مى كنم و گناهشان را مى بخشم و صديقين را بترسان از اينكه اگر حسناتى انجام داده اند، دچار عجب شوند! چه ، هيچ بنده ايى نيست كه به حسنات خود معجب گردد، الا اينكه هلاك خواهد شد.

امام سجاد عليه‌السلام آنقدر خودبينى و عجب در زمينه عبادات را خطرناك مى داند كه از پيشگاه الهى درخواست مى كند: ولاتفسد عبادتى بالعجب ؛ عبادت مرا با عجب و غرور فاسد نكن و مرا از فوايد آن بى نصيب نفرما. تصور بفرماييد اين دعا را شخصى مثل حضرت سجاد عليه‌السلام مى كند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر در ميخانه رفتن كار يك رنگان بود |  | خودفروشان را به كوى مى فروشان راه نيست |

امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد: خداوند به موساى كليم عليه‌السلام وحى فرستاد كه اى موسى ! آيا مى دانى به چه علت تو را از ساير خلق خود برگزيده ام ؟ گفت : خير، خداوند سبحان فرمود: اى موسى ! همانا من بندگان خود را از آزمايش كردم ، فروتن تر از تو نديدم كه نفس خود را خوار كرده باشد، چون كه هرگاه نماز مى خوانى طرفين صورت خود را بر خاك مى نهى (٤٨١).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر باد فنا تا ندهى گرد خودى را |  | هرگز نتوان ديد جمال احدى را |

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: هيچ كار نيكى بزرگتر و بهتر از تواضع نيست و هيچ زشتى و تنهايى ايى موحش تر از عجب نمى باشد (٤٨٢).

همچنين حضرت عيسى عليه‌السلام در همين جا خطاب به حواريين خود كرده و فرموده : اى گروه حواريين ! چه بسا چراغ هايى را كه باد، آنها را خاموش ساخته و چه بسا عبادت كنندگانى كه عجب ، اعمال آنها را فاسد كرده است .

اگر پاكان و نيكان در عبادت خود داخل در عجب شوند، خود را از پروردگار طلب كار مى پندارند و مى خواهند با اعمال خود بر خداوند منت گذارند.

اگر عالم با عملى كه دارد، دچار عجب شود، از آن پس دنبال علم نمى رود و آن را از عالم تر از خود نمى پرسد و در جهل و نادانى باقى مى ماند.

اگر كسى در كارهاى اجتماعى معجب شود با ديگران مشورت نمى كند و از پى انديشه خطاى خود مى رود و زيان مى بيند.

## مراتب عجب

على بن سهيل مى گويد: از حضرت على بن موسى الرضا عليه‌السلام درباره عجبى كه عمل را فاسد مى كند، سؤ ال نمودم ، در پاسخ فرمودند:

عجب داراى مراتب و درجاتى است : يك قسم آن اين است كه عمل بد آدمى در نظر خودش خوب جلوه كند و آن را نيكو پندارد و بر اثر آن دچار اعجاب و خودبينى شود و قسم ديگر آن ، اينكه افراد با ايمان از عبادات خود دچار عجب شوند، خويشتن را از عذاب الهى در ايمنى پندارند و تصور كنند كه با عبادات خود بر خداى منت دارند با آنكه خداوند بر آنان منت دارد.

رسول مكرم اسلام محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سه صفت مذموم را عامل هلاكت و تباهى معرفى فرموده و مسلمانان بايد در خود مطالعه كنند و اگر به آن سه صفت يا به يكى از آنها مبتلا هستند، هر چه زودتر خود را اصلاح نمايند و خويشتن را از خطر برهانند.

اول : بخلى كه شخص بخيل ، مطيع آن باشد.

دوم : هواى نفسى كه آدمى از فرمانش پيروى نمايد.

و سوم آنكه : شخص خود را و همچنين كارهاى خود را با چشم غرور و اعجاب ببيند.

اولياى گرامى اسلام عليهم‌السلام همواره مراقب اصحاب و دوستان خود بودند و اگر در پاره ايى از مواقع بر اثر پيش آمدى ممكن بود دچار عجب و خودبينى شوند، تذكر مى دادند و آنان را از خطر سقوط اخلاقى محافظت مى نمودند.

بزنطى كه از اصحاب على بن موسى الرضا عليه‌السلام بود، مى گويد: شبى حضرت رضا عليه‌السلام دراز گوش خودش را براى من فرستاد كه به محضرش شرفياب شوم ، در محله ايى به نام حرباء محضر حضرت شرف حضور پيدا كردم : تمام شب را با آن حضرت بودم ، بعد شام آوردند و پس از صرف شام به من فرمودند: مى خوابى ؟ عرض كردم بله ، دستور دادند بستر آوردند.

حضرت برخواست تا از بام به زير برود، فرمود: خداوند شبت را با عافيت بگذراند، وقتى حضرت رفتند، با خود گفتم : من امشب از اين بزرگ مرد به كرامتى دست يافتم كه هرگز احدى به آن نائل نشده است . ناگاه صدايى را شنيدم كه گفت : «اى احمد!»، من ندانستم كه صاحب صدا كيست ! چون نزد من آمد، ديدم كه يكى از خدمت گزاران امام است ، به من گفت : مولاى خود را اجابت كن ! برخاستم كه از پله هاى بام به پايين بروم ، ديدم كه امام رضا عليه‌السلام از پله ها بالا مى آيد، چون به من رسيدند فرمودند: دستت را بياور. دستم را جلو آوردم ، دستم را گرفتند و فشردند و سپس ‍ فرمودند: صعصعه بن صوحان كه از اصحاب حضرت على عليه‌السلام بود، بيمار شد؛ حضرت به عيادتش رفتند، وقتى خواستند كه از نزد او برخيزند، فرمودند: اى صعصعه ! عيادت مرا مايه افتخارت قرار نده ، در فكر خودت باش .

چون ممكن بود بزنطى هم از پذيرايى آن حضرت دچار عجب شود، به وى فرمود: هم اكنون جريان صعصعه براى تو پيش آمده است ، مواظب باش كه آرزو غافلت نكند و انديشه عجب در تو پيدا نشود. سپس امام از بزنطى خداحافظى نمود و او را به حال خود گذاشت . آمده است كه روزى حضرت موسى عليه‌السلام نشسته بود، شيطان بر او وارد گرديد و كلاه دراز رنگارنگى بر سر داشت ؛ همين كه نزديك آن حضرت شد، كلاه از سر برداشت ، ايستاد و سلام كرد.

حضرت فرمود: كيستى ؟ گفت : ابليس هستم . فرمود: خدا تو را دشمن دارد و از درگاهش محروم باشى ! اين كلاه چيست ؟ گفت : با آن فرزندان حضرت آدم را وسوسه مى كنم و به طرف خود مى كشانم .

حضرت موسى عليه‌السلام فرمود: غالب شدنت بر فرزندان آدم با چه گناهى است ؟ گفت : هر وقت عجب و خودبينى كنند و اطاعت عبادى خود را زياد به نظر آورند و گناهان را كوچك شمارند (٤٨٣).

ما نيز از خداوند مى خواهيم كه : خدايا! عبادت ما را با عجب فاسد نفرما و ما را از بيمارى هاى نفس دور گردان ! آمين يا رب العالمين

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الهى رحمتت درياى عام است |  | وز آنجا قطره ايى ما را تمام است |
| اگر آلايش خلق گنه كار |  | در آن دريا فرو شويى به يك بار |
| نگردد تيره آن دريا زمانى |  | ولى روشن شود كار جهانى |
| خداوندا! هم سر گشتگانيم |  | به درياى گنه آغشتگانيم |
| ز سر تا پا همه هيچيم در هيچ |  | چه باشد بر همه هيچيم بر هيچ |
| همه بيچاره مانده پاى بر جاى |  | بر اين بيچارگى ما را ببخشاى |

## چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام

١ - العباده الخالصه اءن يرجو الرجل الا ربه ، و لايخاف الا ذنبه (٤٨٤)

عبادت خالص آن است كه مرد، اميدى به غير پروردگارش و ترسى از غير گناهش نداشته باشد.

٢ -0 اءفضل العباده الفكر (٤٨٥)

برترين عبادت ، فكر [در آثار خلقت ] است .

٣ - فكر ساعه قصيره خير من عباده طويله (٤٨٦)

لحظه كوتاهى فكر كردن ، بهتر است از عبادت طولانى .

٤ - اءفضل العباده عفه البطن و الفرج (٤٨٧)

برترين عبادت ، پاك نگه داشتن شكم و فرج [از حرام ] است .

٥ - افضل العباده الامساك عن المعصيه ، و الوقوف عندالشبهه (٤٨٨)

برترين عبادت ، خوددارى از گناه و توقف در كارهاى مشتبه است .

٦ - نعم العباده السجود و الركوع (٤٨٩)

خوب عبادتى است ، سجود و ركوع براى خداوند.

٧ - غايه العباده الطاعه (٤٩٠)

غايت بندگى ، طاعت و فرمانبردارى است .

٨. آفه العباده الرياء (٤٩١)

آفت عبادت و بندگى ، ريا [و خود نمايى ] است .

٩. لاخير فى عباده ليس فيها تفقه (٤٩٢)

در عبادتى كه در آن تفقه نباشد، خيرى نيست .

١٠ - السكينه زينه العباده (٤٩٣)

آرامش ، زينت عبادت و بندگى است .

١١ - اذا احب الله عبدا الهمه حسن العباده (٤٩٤)

هرگاه خداوند بنده اى را دوست بدارد، خوبى عبادت را به او الهام خواهد كرد.

١٢ - استديموا الذكر، فانه ينيرالقلب و هو افضل العباده (٤٩٥)

هميشه به ياد خدا باشيد، زيرا ياد خدا دل را روشن مى كند و برترين ، عبادت است .

١٣ - فاز بالسعاده من اخلص العباده (٤٩٦)

كسى كه خالصانه خدا را پرستش كند به سعادت و رستگارى دست يابد.

١٤ - كيف يجد لذه العباده من لايصوم عن الهوى (٤٩٧)

چگونه لذت پرستش را مى چشد كسى كه از روى هواپرستى ، روزه نمى گيرد؟

# فصل سيزدهم : مكارم و محاسن اخلاق

قال على عليه‌السلام :

مكارم الاخلاق عشر خصال : السخاء، و الحياء، و الصدق ، و اءداء الامانه ، و التواضع ، و الغيره ، و الشجاعه ، و الحلم ، و الصبر، و الشكر

مكارم اخلاق ، ده خصلت (از اخلاق هاى پسنديده) است : سخاوت ، حيا، راستى ، اداى امانت ، فروتنى ، غيرت ، شجاعت ، بردبارى ، صبر و سپاس ‍ گذارى .

شرح ابن ابى الحديد، ج ٢٠، ص ٢٧٥

## افتخار كردن به داشتن مكارم الاخلاق

وجود نازنين حضرت زين العابدين و الساجدين امام سجاد عليه‌السلام به درگاه الهى عرضه مى دارد:

وهب لى معالى الاخلاق و اعصمنى من الفخر

بارالها! به من معالى اخلاق عطا فرما و از اينكه بين مردم به دارا بودن مكارم الاخلاق مباهات و افتخار نمايم مصون و محفوظم بدار.

معالى اخلاق از سجاياى انسانى و ملكات بسيار عالى است كه خداوند دوست دارد انسانها به آن خلقيات متخلق شوند و از راه آن ملكات پسنديده به مدارج كمال انسانيت نايل گردند.

پيامبر بزرگوار اسلام مى فرمايد:

ان الله يحب معالى الاخلاق ويكره سفسافها (٤٩٨)

خداوند دوستدار معالى اخلاق است و از فرومايگى و خلقيات پست بيزار است .

معالى اخلاق به معناى مكارم اخلاق است و دعايى كه از صحيفه سجاديه مورد بحث ماست به همان اسم نام گذارى شده ، زيرا حاوى بسيارى از خلقيات رفيع و سجاياى عالى انسانى است و اگر كسى آنها را به درستى فراگيرد و متخلق به آن اخلاقيات شود، داراى مكارم الاخلاق و سجاياى انسانى مى شود.

در روايات اولياى اسلام ، مكارم اخلاق در كنار محاسن اخلاق ذكر مى شود و هر دو مايه خشنودى و رضايت خداوند (جل واعلى) است و نبى مكرم اسلام مبعوث گرديده تا محاسن و مكارم اخلاق را در جامعه پياده كند، پيروان خود را به هر دو دسته متخلق سازد، و خصوصيات هر دو قسمت را به مردم بياموزد و به آنان برترى و امتياز مكارم اخلاق بر محاسن آن را بفهماند.

عن على بن الحسين عليه‌السلام : قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : بعثت بمكارم الاخلاق و محاسنها (٤٩٩)

امام سجاد عليه‌السلام از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حديث نموده كه فرموده است : من از طرف بارى تعالى براى مكارم اخلاق و محاسن آن مبعوث شده ام .

آمده است كه رسول مكرم اسلام ، حضرت محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

انما بعثت لاتمم مكارم الاخلاق (٥٠٠)

من از طرف خداوند مبعوث شده ام تا مكارم اخلاق را كه جزء برنامه انبياى سلف بوده تتميم و تكميل نمايم .

پس ما بايد مكارم اخلاق و محاسن اخلاق را بشناسيم تا به تفاوت اين دو گروه پى ببريم و بدانيم كه چرا مكارم اخلاق بر محاسن اخلاق تقدم و برترى دارد.

راوى حديث مى گويد: به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم : ما حد حسن الخلق ؟ حد حسن خلق چيست ؟

قال : تلين جانبك و تطيب كلامك و تلقى اخاك ببشر حسن (٥٠١)

فرمود: با مردم به نرمى و گرمى برخورد كنى ، پاك و منزه و در كمال ادب سخن بگويى و در مواجهه با برادرانت متبسم و گشاده روى باشى .

اين روايت ، مرزى براى حسن اخلاق بيان مى كند، البته اين مطلب كه در حديث آمده به منزله نمونه ايى از حسن اخلاق است .

اگر شخصى واجد اين سه مرحله باشد يا علاوه بر اين سه صفت ، داراى صفات اخلاقى خوب باشد، در برخورد با مردم سبقت سلام بگيرد، دست بدهد، دندانش مسواك زده باشد، لباسش پاكيزه باشد، مصيبت زدگان را تسليت بدهد.

تمام اين كارها از محاسن اخلاق است و مورد تاءييد شرع مقدس اسلام ، اما اگر سؤ ال شود، آيا اين صفاتى كه ذكر شد، دليل بر انسانيت است ؟ آيا اين صفات نشانه شرف انسانى است ؟ پاسخ اين سؤ ال منفى است . چه بسا مردمى هستند كه على الظاهر داراى تمام اين صفات مى باشند و واقعا داراى خلقيات پسنديده اند، اما اين ظاهر فريبها، باطنى زهرآلود و سياه و درونى متجاوز به حقوق مردم ، به مال مردم ، به عرض و شرف مردم دارند؛ به قول شاعر كه مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظاهرش چون گور كافر پر خلل |  | باطنش قهر خداى عزوجل |

بنابراين محاسن اخلاق ، بسيار خوب است ، اما دليل بر شرافت انسانى و كرامت نفسانى نيست .

اما در مورد مكارم الاخلاق روايات بسيار است ، اما روايتى است كه امام صادق عليه‌السلام به ابن جندب فرمود:

يا بن جندب ! صل من قطعك و اعط من حرمك و احسن الى من اساء اليك و سلم على من سبك و اصف من خاصمك واعف عمن ظلمك (٥٠٢)

اى پسر جندب ! بپيوند با كسى كه از تو بريده است ، عطا كن به كسى كه تو را محروم نموده است ، نيكى كن درباره آن كسى كه به تو بدى كرده است ، سلام كن به كسى كه به تو دشنام داده است ، انصاف ده در مورد آن كسى كه با تو خصومت نموده است و ببخش كسى را كه به تو ستم كرده است .

از اين مطالب معلوم مى شود كه بين مكارم اخلاق با محاسن اخلاق چقدر فاصله است و چه اندازه مكارم اخلاق داراى رفعت و عظمت است ، محاسن اخلاق به معنى خوى خوب و پسنديده است ، اما مكارم اخلاق يعنى بزرگوارى و كرامت نفس و اين دو با هم بسيار فاصله دارند. بزرگى با بزرگوارى فرق دارد.

حضرت فرمود: بزرگوار باش ، انسان با فضيلت باش ، از لغزش او بگذر و عمل نارواى او را مورد عفو و اغماض خود قرار ده و اين عمل بر خلاف طبيعت آدمى و تمايل نفسانى است . واعط من حرمك ؛ به آن كسى كه تو را محروم كرد عطا كن ، يعنى با كمال گشاده رويى و با ميل تمام ، مشكلش ‍ را حل كن .

اگر روزى در رهگذر با شخص بى تربيتى برخورد كردى و او به شما فحش . داد و با سرعت از كنار شما گذاشت ، مبادا فكر انتقام جويى در سر بپرورى و بخواهى در اولين فرصت دشنام او را با دشنام دادن تلافى كنى كه اين كار بر خلاف مكارم الاخلاق و شرافت نفس است ، بلكه بايد مراقبت كنى تا عمل بد او را با عمل خوب خود پاسخ ‌گويى و به فرموده حضرت سلامش كنى و كار زشت او را با كار زيباى خود پاسخ بدهى كه او خجل شود.

مكارم الاخلاق در قيامت به حساب گذاشته مى شود و كفه اعمال را سنگين مى كند و موجب نجات صاحبش مى شود، ولى در ضمن ، حديثى بيان شده كه صرف نظر از جنبه اخروى و جهات معنوى ، تخلق به مكارم الاخلاق در زندگى دنيا نيز مايه سعادت و رستگارى است .

در طى حديثى آمده است كه اميرالمؤمنان اسدالله الغالب على بن ابى طالب عليه‌السلام مى فرمايد:

ولو كنا لانرجوا جنه ولانخشى نارا ولاثوابا ولاعقابا لكان ينبغى لنا ان نطلب مكارم الاخلاق فانها مما تدل على سبيل النجاح (٥٠٣)

اگر به فرض ما نه به بهشت رحمت اميد داشتيم و نه از عذاب الهى خائف مى بوديم و نه در انديشه ثواب و عقاب ، شايسته انسانيت آن بود كه از پى مكارم الاخلاق برويم ، زيرا كرامت خلق ، ما را به رستگارى هدايت مى كند و موجبات سعادت ما را فراهم مى آورد.

نكته شايان ملاحظه در زمينه مكارم الاخلاق ، براى اينكه همواره مورد توجه افراد كريم النفس باشد اين است كه بزرگوارى و اخلاق عالى خود را در مورد كسانى اعمال نمايند كه شايسته عفو و بخشش هستند، نه تنها از آن سوء استفاده نمى كنند، بلكه ممكن است به اصلاح خويش بپردازند و از انحراف اخلاقى خود بر كنار شوند.

اما افراد نادانى كه طبعا پست و فرومايه اند، گذشت افراد كريم النفس را حمل بر ضعف و ترس آنان مى نمايند و در نتيجه بر تجرى و جسارت خود مى افزايند. اينان نبايد مشمول عفو و اغماض واقع شوند، بلكه لازم است گناهانشان ، طبق قانون ، مورد تعقيب قرار گيرد و به كيفر عمل خود برسند، به عبارت كوتاه تر اينكه : كرامت اخلاق مانند باران رحمت است كه در مورد اشخاص شايسته ، فضيلت و پاكى به بار مى آورد، و در مورد مردم ناصالح رذيلت و ناپاكى ؛ به قول شاعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باران كه در لطافت طبعش خلاف نيست |  | در باغ لاله رويد و در شوره زار خس |

حضرت على عليه‌السلام به فرزندش ، حضرت مجتبى عليه‌السلام نوشتند كه :

احمل نفسك من اخيك عند صرمه على الصله و عند صدوده على اللطف و المقاربه و عند جموده على البذل و عند تباعده على الدنو و عند شدته على اللين و اياك ان تضع ذلك فى غير موضعه او ان تفعله بغير اهله (٥٠٤)

خود را در مورد برادرت وادار كن كه وقتى از تو جدا مى شود به او بپيوندى و موقع اعراض و روگردانى اش با لطف و محبت با او برخورد نمايى و نزديك شوى و زمانى كه دچار بخل و امساك او مى شوى ، او را مورد جود و كرامت قرار دهى و چون از تو دورى كند، تو به او نزديك شوى و موقع تندى و شدتش تو با نرمى و ملايمت با او سخن بگويى و بپرهيز از اينكه تذكرات مرا نابجا و بى مورد به كار بندى و آنها را با افراد نااهل كه لايق فضيلت اخلاقى نيستند اعمال نمايى .

امام سجاد عليه‌السلام نيز در رساله حقوق خود مى فرمايد:

و حق من ساءك ان تعفو عنه و ان علمت ان العفو يضر انتصرت (٥٠٥)

حق آن كس كه به تو بد كرده است (از نظر كرامت اخلاق) اين است كه او را ببخشى و مورد عفو قرار دهى ، ولى اگر دانستى كه عفو و بخشش درباره او زيانبار است و اثر بد مى گذارد، استنصار مى كنى و به وسيله قانون و قضا و مردم ، بد كننده را به كيفرش مى رسانى .

در پاره ايى از موارد، شخصى كه مرتكب بدى شده ، ناشناخته و مجهول الحال است و معلوم نيست كه شايسته عفو اغماض است يا سزاوار مجازات ، انسان كريم النفس اگر بتواند به گونه ايى او را آزمايش كند، وظيفه اخلاقى و انسانى او روشن مى گردد، براى حضرت على عليه‌السلام موردى اين چنين پيش آمد و كسى كه اسائه ادب نموده بود، توسط اميرالمؤ منين عليه‌السلام آزمايش شد، سرانجام امام او را بخشيد و از گناهان در گذشت .

امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد: حضرت على عليه‌السلام نماز صبح را در وقت فضيلت مى خواند و تا اول آفتاب به تعقيب نماز مشغول مى شد. موقعى كه خورشيد طلوع مى كرد، عده ايى از افراد فقير و غير فقير گردش‍ جمع مى شدند و به آنان احكام دين و قرآن مى آموخت و در ساعت معين به كار تعليم خاتمه مى داد و حركت مى كرد.

روزى از مجلس درس خارج شد، بين راه با مرد جسورى برخورد نمود كه درباره آن حضرت كلمه قبيحى گفت : راوى حديث مى گويد:

امام باقر عليه‌السلام نفرمود كه آن مرد چه كسى بود و چه گفت ، حضرت على عليه‌السلام با شنيدن آن سخن دوباره به مسجد برگشت ، به منبر رفت و دستور داد مردم را خبر كنند تا در مسجد حضور يابند، جمعيت به قدر كافى آمد و آن مرد بى ادب نيز در مسجد حضور يافت .

حضرت پس از حمد خداوند فرمود: محبوب تر از هر چيز نزد خداوند و نافع تر از هر چيز براى مردم ، پيشواى بردبار و عالم به تعاليم الهى است و چيزى مبغوض تر نزد خدا و زيانبارتر براى مردم از نادانى و بى صبرى رهبر نيست .

بعدا چند جمله ايى درباره انصاف و اطاعت الهى سخن گفتند، سپس ‍ فرمودند: كسى كه ساعت قبل سخنى به زبان آورد كجاست ؟ گفت : يا اميرالمؤمنين ! اين منم كه در مجلس حاضرم . حضرت فرمود: اما من ، اگر بخواهم گفتنى ها را با حضور مردم مى گويم . مرد بلافاصله گفت : اگر بخواهى عفو مى كنى و مى بخشى ؛ چه ، تو شايسته چشم پوشى و گذشتى ، حضرت فرمود: بخشيدم و عفو نمودم .

آن مرد با سخنى كه گفت و از على عليه‌السلام درخواست عفو و اغماض ‍ نمود، صلاحيت خود را براى آنكه مشمول كرامت خلق آن حضرت واقع شود و مورد گذشت و چشم پوشى قرار گيرد، اثبات نمود و حضرت بلافاصله او را بخشيد و از مجازات محفوظ ماند.

نتيجه آنكه : مكارم اخلاق و سجاياى شايسته انسان از عوامل تعالى و تكامل است . اگر كسى متخلق به آن خلقيات گردد به پيروزى بزرگ دست يافته است .

امام صادق عليه‌السلام فرموده است :

اءن الله (عزوجل) خص رسله بمكارم الاخلاق ، فامتحنوا انفسكم ، فان كانت فيكم ، فاحمدوا الله و اعلموا ان ذلك من خير و ان لم تكن فيكم ، فاساءلو وارغبوا اليه فيها (٥٠٦)

خداوند، پيغمبران را از مكارم اخلاق برخوردار فرموده ، آنان را متخلق به اين صفات ساخته است ، پس شما خويشتن را آزمايش نماييد، اگر آن صفات در شما وجود دارد، خداوند را شاكر باشيد و حمد او را بنماييد و بدانيد كه با تخلق به مكارم اخلاق به خير بزرگى نايل گرديده ايد، و اگر آن صفات در شما نيست ، از خدا درخواست نماييد و نسبت به آن ابراز علاقه كنيد تا موفق گرديد.

## چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام

١ - حسن الخلق خير قرين (٥٠٧)

اخلاق پسنديده بهترين همراه است .

٢ - حسن الخلق يبلغ درجه الصائم القائم (٥٠٨)

خلق نيكو، انسان را به درجه روزه دار شب زنده دار مى رساند.

٣ - حسن الاخلاق برهان كرم الاعراق (٥٠٩)

اخلاق نيكو، نشانه كرامت خانوادگى است .

٤ - حسن الخلق اءفضل الدين (٥١٠)

خوش خلقى بالاترين [درجه ] ديندارى است .

٥ - حسن الاخلاق يدر الارزاق ، و يونس الرفاق (٥١١)

اخلاق نيكو، روزيها را فرود آورد دوستان را با هم ماءنوس و همدم سازد.

٦ - من حسن خلقه ، سهلت له طرقه (٥١٢)

آن كه خلق نيكو دارد راهها [زندگى ] همواره برايش آسان است .

٧ - من حسنت خليقته ، طابت عشرته (٥١٣)

هر كه اخلاقش نيكو شود، زندگانيش گوارا گردد.

٨ - لاقرين كحسن الخلق (٥١٤)

هيچ همنشينى بهتر از اخلاق خوب نيست .

٩ - اكرم الحسب حسن الخلق (٥١٥)

بالاترين حسب و نژاد، اخلاق پسنديده است .

١٠ - استر خلل خلقك بحملك (٥١٦)

عيب هاى اخلاقى ات را با حلم و بردبارى بپوشان .

١١ - اذا حسن الخلق لطف القول (٥١٧)

هرگاه اخلاق آدمى نيكو گردد، سخنش لطيف و خوشايند خواهد شد.

١٢ - الخلق المحمود من شمار العقل (٥١٨)

اخلاق پسنديده از شايع خرد است .

١٣ - راءس الايمان حسن الخلق ، والتحلى بالصدق (٥١٩)

اساس ايمان ، نيكى اخلاق ، آراستگى به صداقت و راستى است .

١٤ - ان الله تعالى جعل مكارم الاخلاق وصله بينه و بين خلقه ، فحسب احدكم اءن يتمسك بخلق متصل بالله (عزوجل)

خداوند متعال اخلاق عالى و پسنديده ، را سبب ارتباط ميان خود و بندگانش قرار داده ، پس شما كافى است كه به اخلاقى كه متصل به خداى (عزوجل) است ، چنگ زنيد (٥٢٠).

## فصل چهاردهم : هدايت صالح و ولايت

.قال على عليه‌السلام :

هدى من سلم مقادمه الى الله سبحانه و رسوله و ولى اءمره

هدايت از آن كسى است كه زمام امورش را به خدا و پيامبرش و امام زمانش ‍ واگذار نمود.

غررالحكم ، ص ٣١١

## هدايت صالح

حضرت در پيشگاه الهى عرض مى كند:

اللهم صلى على محمد و آله و متعنى بهدى صالح لا استبدل به

خدايا بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا از هدايتى شايسته و بر وفق صلاح ، بهره مند فرما، هدايتى كه آنقدر مفيد و سعادت بخش باشد كه من آن را با هيچ چيز عوض نكنم و بدلى به جاى آن انتخاب ننمايم .

براى روشن شدن معناى سخن امام عليه‌السلام لازم است درباره كلمه «هدايت» و كلمه «صالح» توضيح داده شود:

تمام آفريده هاى جهان هستى عموما و انواع حيوانات روى كره زمين خصوصا از هدايت تكوينى الهى برخوردارند و در پرتو آن هدايت حكيمانه است كه هر موجودى مسير صحيح خود را مى پيمايد و نظم حيرت زاى جهان بر اثر آن باقى و برقرار است .

زنبور عسل ، اين موجود زنده كوچك و نافع ، با هدايت تكوينى ، زندگى جمعى خود را اداره مى كند، با هم كندو مى سازند، مقررات داخلى كندو را مى دانند و عملا رعايت مى نمايند. كارگران كندو از پى شيره گل مى روند، غذاى اعضاى كندو را ذخيره مى كنند و اصول بهداشتى را در آن محيط كاملا رعايت مى كنند و اگر يكى از اعضاى كندو از برنامه خود تخلف كند، مورد موآخذه و كيفر قرار مى گيرد.

تمام انواع حيوانات براى تاءمين زندگى خود و فرزندان خويش از هدايت تكوينى برخوردارند و با همان هدايت ، صلاح و فساد را مى شناسند و به زندگى خويشتن ادامه مى دهند.

انسان نيز در بعد حيوانى داراى هدايت تكوينى است ، معده و روده با هدايت تكوينى الهى غذا را هضم مى كنند، اعصاب حركتى با هدايت تكوينى ، وظايف دقيق حركتى را سامان مى دهد، رحم با هدايت تكوينى مايه رشد جنين انسان و تكون او مى شود.

اما انسان براى وظايف انسانى و شئون معنوى نياز به هدايت تشريعى و قوانين موضوعه دارد و از اين رو خداوند در هر زمان پيامبرانى را مبعوث فرموده تا مقررات الهى را كه هدايت تشريعى ذات اقدس اوست به مردم بگويند و آنان را به اطاعت از آن قوانين سعادت بخش دعوت نمايند.

پيروان مكتب پيامبران الهى و همچنين اكثريت قريب به اتفاق جامعه شناسان و دانشمندان بزرگ بشر وجود قوانين و مقررات موضوعه را براى حفظ نظم و تعيين حدود و حقوق افراد بشر ضرورى و لازم دانسته اند.

حضرت على بن موسى الرضا عليه‌السلام مى فرمايند:

انا لانجد فرقه من الفرق ولامله من الملل بقوا وعاشوا الا بقيم و رئيس ولما لابد لهم منه فى امر الدين والدنيا (٥٢١)

ما در طول تاريخ بشر طايفه اى از طوايف بشرى و ملتى از ملل جهان نمى يابيم كه باقى و پايدار مانده و به زندگى اجتماعى خويش ادامه داده باشند، مگر آنكه داراى حكومت و سرپرستى بوده اند و از ناحيه آن سرپرست ضروريات دينى و دنيوى آنان كه مربوط به شاءن حكومت بوده تاءمين گرديده است .

حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمايد:

جوامع بشرى ناگزيرند از اينكه امير و فرمانروايى داشته باشند (٥٢٢).

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

جوامع بشرى به سه گروه نياز دارند و براى دنيا و آخرت خود بايد از اين سه گروه يارى بخواهند:

اول : به فقيهى احتياج دارند كه از علم دين آگاهى داشته و همچنين از ورع و تقوا برخوردار باشد.

دوم : به فرمانروا و حكومتى نياز دارند كه خير خواه جامعه باشد و مردم اوامرش را مورد اطاعت و اجرا قرار دهند.

سوم : به طبيب نيازمندند كه در امر پزشكى بصير و آگاه بوده و مورد وثوق مردم باشد (٥٢٣).

اگر خداوند حكيم ، انسان ها را خودكفا و بى نياز از قوانين تشريعى و حكومت مجرى قانون خلق كرده بود، حتما آنان را در زندگى به حال خودشان واگذار و هرگز پيامبران را مبعوث نمى نمود و كتب سماوى را، كه حاوى قوانين تشريعى است ، نازل نمى فرمود و براى نظارت در حسن اجراى آن قوانين انبيا را ماءمور نمى ساخت . ارسال رسل و نزول كتب آسمانى از طرف خالق حكيم ، خود دليل واضحى بر نياز انسان ها به قوانين تشريعى و حكومت مجرى قانون است .

امام سجاد عليه‌السلام در دعاى مكارم الاخلاق از هدايت صالح سخن گفته و درخواست اين هدايت صالح از پيشگاه الهى از محتواى قوانين تشريعى خداوند است .

## سرچشمه قانون

از روزگاران گذشته تا امروز سرچشمه قوانين و مقررات در بعضى از جوامع بشرى آداب و رسومى بوده كه از نسل هاى قبل به نسل هاى بعد منتقل شده و در نسل كنونى به جاى مانده است .

در هر عصرى مردم بر طبق رسوم آن عصر عمل مى كردند، در اين قبيل جوامع ممكن است قسمت مهمى از آن رسوم به صلاح زندگى مادى مردم باشد، اما قسمتى از آنكه بر اثر جهل و نادانى پايه گذارى گرديده و مردم گرفتار آن شده اند، قطعا ناروا و مذموم است ، مثل زنده به گور كردن نوزادان دختر در عصر جاهليت كه مردم اين عمل را پذيرفته بودند، اما اين عمل از نظر انسانى و وجدانى عملى ظالمانه بوده و از نظر اجتماعى نيز بر هم زدن موازنه و تعادل وجود مرد و زن در اجتماع بوده و اين دو ضرر و زيان بزرگ دربردارد و آدمى را از هدايت صالح و راهنماى سعادت بخش نمى تواند برخوردار نمايد.

قانون گذار در اسلام ، ذات اقدس الهى ، خداوندى كه بشر را آفريده است ، مى داند كه چه آفريده و مخلوقش داراى چه مزايا و خصوصياتى است . او به تمام پنهان و آشكار مخلوق خود عالم است ، خير و شر او را مى شناسد و به صلاح و فسادش احاطه و آگاهى كامل دارد.

هدف خداوند در قانون گذارى هدايت مردم و ارائه راه سعادت به آنان است ، مى خواهد با تعاليم خود، بشر را انسان بسازد و استعدادهاى نهفته اش را از قوه به فعليت برساند؛ او را از بندگى هوى و هوس شهوات نفسانى آزاد نمايد و به اخلاق انسانى و سجاياى بزرگ متخلقش گرداند و راه تعالى و تكامل را به روى او بگشايد.

## قرآن بهترين و محكم ترين هدايت گر

در قانون گذارى الهى نه آداب و رسوم پدران و اجداد مردم اثرى دارد نه تصميمات مستبدانه افراد خودسر و زورگو مى تواند در تشريع قانون تحولى به وجود آورد و نه هوى و خواهش هاى نفسانى اكثريت جامعه مى تواند در آن اثرى بگذارد. مقررات تشريعى پروردگار حكمى بر اساس حكمت و به منظور اتمام حجت است ؛ خدا مى خواهد با وضع قوانين و مقررات دينى مردم را هدايت نمايد، راه حق و باطل را به آنان ارائه كند و موجبات تعالى و تكاملشان را از جميع جهات فراهم سازد.

رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين واقعيت سعادت بخش ‍ و انسان ساز را كه در قانون گذارى اسلام نهفته است ، با عبارتى كوتاه و جامع بيان فرموده است .

يا عبادالله انتم كالمرضى و رب العالمين كالطبيب ، فصلاح المرضى فيما يعلمه الطبيب و تدبيره به لافيما يشتهيه المريض و يفترحه ، الا فتسلموا لله امره تكونوا من الفائزين (٥٢٤)

اى بندگان خدا! شما همانند بيمارانيد و خداوند مانند طبيب ! خير و صلاح بيماران در آن چيزى است كه طبيب مى داند و دانسته هاى پزشكى خود را در راه درمان بيمار به كار مى بندد نه آن چيزى كه مريض ميل دارد و آن را براى خود انتخاب مى نمايد، تسليم امر الهى شويد تا از گروه نجات يافتگان باشيد و پيروز گرديد.

در اين حديث ، مصلحت انديشى طبيب در مقابل تمايلات مريض قرار داده شده است ، اگر برنامه ريزى دوا و غذا و پرهيز بيمارى در اختيار طبيب عالم و آينده نگر قرار گرفته باشد، نتيجه آن بهبود و نجات يافتن بيمار مى باشد؛ زيرا طبيب در همه دستورهاى عالمانه خود، چه دستورهاى منفى و چه مثبت به مصلحت بيمار و سلامت او توجه دارد و او را از هر نوع غذا و ميوه اى كه براى او مضر باشد، منع مى نمايد، هر چند كه طبع مريض به آنها ميل داشته باشد.

اگر بيمار برنامه عمل و پرهيز را خود در دست گيرد و بخواهد آن را طبق ميل خودش طرح نمايد، نتيجه كار منفى خواهد بود! چون او مرض را نمى شناسد، از صلاح و فساد مزاج خودش آگاهى ندارد، خودسرانه از پى هواهاى نفسانى و تمايلات درونى خويشتن مى رود، از خوردنى ها و نوشيدنى هاى مضر پرهيز نمى كند و بر اثر آن مرض تشديد مى شود و ادامه مى يابد.

در تعاليم دينى ، قانون گذار، خداوند حكيم است ، خداوندى كه آفريدگار مردم و مالك واقعى آنان است ، پروردگارى كه همه بندگان او هستند و خواهش هاى نفسانى آنان كمترين اثرى در ذات اقدس او ندارد.

عنايت الهى در وضع قوانين تشريعى آن است كه حجت بر مردم تمام شود و آنها بتوانند راه هدايت را از گمراهى تمييز دهند. راه صلاح و رستگارى را بشناسند و با پيمودن آن موجبات تعالى خويش را فراهم آورند و براى آنكه در اين مسير با موانع منحرف كننده مواجه نشوند و مسير را به سلامتى طى كنند، قانون گذار از هر قسم كاميابى و لذتى كه موافق هواى نفس و مخالف صلاح و سعادت باشد، ترسيم نموده و آنان را از اقناع آن تمايلات از هر راهى جدا برحذر داشته و تاءكيد فرموده كه : آنچه دستور داده شده است عمل كنيد و در مقابل آن دستور اظهار نظر نكنيد.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

قال الله (عزوجل): يابن آدم اطعنى فيما امرتك ولا تعلمنى ما يصلحك (٥٢٥)

اى فرزند آدم ! آنچه را كه به تو امر كرده ام ، اطاعت كن و چيزى كه تو را اصلاح مى كند و مايه سعادتت مى شود به من اعلام نكن (كه خداوند به آنچه مايه خوشبختى و بدبختى انسان هاست آگاه و با خبر است).

على عليه‌السلام در اين باره حديثى را از رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت نموده و در ذيل حديث ، خود حضرت با عبارتى كوتاه حديث پيامبر اسلام را توضيح داده است .

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كان يقول : ان الجنه حضت بالمكاره و ان النار حفت بالشهوات واعلموا انه ما من طاعه الله شى ء الا ياءتى فى كره وما من معصيه الله شى ء الا ياءتى فى شهوه (٥٢٦)

رسول گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: بهشت جاودان محفوف به ناملايمات و كارهايى است كه خوشايند طبع آدمى نيست ، اما گرد دوزخ را شهوات حيوانى و لذايذ كامرانى احاطه نموده است ، سپس خود آن حضرت فرمود: هيچ يك از اوامر الهى اطاعت نمى شود، مگر با كراهت طبع و بى ميلى و هيچ يك از معاصى بارى تعالى انجام نمى پذيرد، مگر با رغبت و ميل و خشنودى و شهوت .مردم به طبع حيوانى و كشش غرايز كور و بى شعور در جلب لذايذ و اقناع خويش طالب آزادى مطلق و بى قيد و شرطند و مى خواهند اميال شهوانى خود را آن طور كه ميل دارند، اقناع نمايند و از تمامى لذايذ برخوردار گردند؛ اما آيين الهى در برنامه انسان سازى ، غرايز را تعديل نموده و لذت خواهى و اعمال شهوانى را محدود ساخته و مردم را از كاميابى هاى زيانبار بر حذر داشته است .

در اين تضاد درونى و كشمكش هاى باطنى در اغلب موارد، كم و بيش ، طبيعت بر مصلحت غلبه مى كند، افراد زيادترى از پى ارضاى تمنيات خود مى روند و از اطاعت حضرت حق سرباز مى زنند و عده معدودى مطيع كامل حضرت حقند و دين خدا را به تمام معنا به كار مى بندند.

پس كلام امام سجاد عليه‌السلام كه در مقام دعا در پيشگاه الهى عرض ‍ كرده بود: ومتعنى بهدى صالح ؛ بارالها مرا از هدايتى كه صالح و شايسته و از هر نقص و عيبى مبرى باشد، برخوردار فرما، روشن مى شود؛ هدايتى كه متكى بر مفردات ناشى از آداب و رسوم است ، شايستگى و صلاحيت را در نظر مى گيرد و به سعادت واقعى و صلاح حقيقى منجر مى گردد و قانون گذارش ذات اقدس الهى است . چون كه آن ذات مقدس به تمام تمايلات انسان واقف است و تمام مصلحت آدمى را مى داند و تحت تاءثير هوى و تمايلات اين و آن نيست . خداوند كه وضع قانون مى كند متوجه جميع مصالح بشر است و هدايت صالح را به مردم ارائه مى نمايد.

هدايت قرآن شريف و همچنين هدايت رسول گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همان هدايت صالحى است كه امام سجاد عليه‌السلام درخواست دارد و خداوند با كلمات خاصى صالح بودن هدايت قرآن و هدايت نبى معظم را خاطر نشان ساخته است .

در يك جا مى فرمايد:

(إِنَّ هَـٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ) (٥٢٧)

اين كتاب مردم را به استوارترين قوانين و محكم ترين اساس ، هدايت و راهنمايى مى نمايد.

در جاى ديگر فرموده است :

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ) (٥٢٨)

اوست خدايى كه پيغمبر خود را براى هدايت مردم و ارائه دين حق فرستاده است .

دين حق دينى است كه مقدراتش بر وفق عقل و مصلحت و مايه تكامل تمام انسان هاست . انسان آگاه و بيدار براى نيل به هدايت صالح بايد در درجه اول مجاهده كند و با سعى و كوشش راه كمال خود را بشناسد و به وظايف خويش در پيمودن آن و رسيدن به پيروزى و موفقيت كامل عمل كند.

حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

قلت يا رسول الله اوصينى ، قال : قل ربى الله ثم استقم (٥٢٩)

به رسول گرامى عرض كردم به من توصيه و سفارش بنماييد، فرمود: بگو مالك من ذات اقدس الهى است و از پى اين گفته پايدارى و استقامت كن .

كسانى كه در صدر اسلام دعوت رسول گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را استجابت نمودند و به هدايت صالح و پاك الهى دست يافتند و عقيده پاك و مقدس خويش را با شرك و انحراف تعويض ننمودند، سرانجام به پيروزى بزرگ نايل گرديدند و در پرتو استقامت و پايدارى خويش بسيارى از مردم جهان را به تعالم حيات بخش اسلام متوجه ساختند و موجبات رستگارى و سعادت آنان را فراهم آوردند.

## قرآن بهترين و محكم ترين هدايت گر

قرآن مفسر جهان هستى است و داراى اسماى حسنى مى باشد. جهان هستى به دو بخش طبيعت و ماوراى طبيعت تقسيم مى شود، حجاب طبيعى كه مانع شناخت منطقه طبيعت است ، حجاب ظلمانى است ، و نقاب ماوراى طبيعت كه مانع معرفت و شناخت قلمرو آن است حجاب نورانى مى باشد؛ قرآن كريم كه مفسر جهان هستى است ، هم پرده ظلمانى را از رخ طبيعت برمى دارد و شناخت آن را آسان مى نمايد و هم حجاب نورانى را از چهره ماوراى طبيعت كنار مى زند و معرفت آن را ميسر مى سازد. خداوند در قرآن مى فرمايد:

(وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ) (٥٣٠)

و ما بر تو اين قرآن عظيم را فرستاديم تا حقيقت همه چيز را روشن كند و براى مسلمين هدايت و رحمت و بشارت باشد.

بنابراين «قرآن شناسى يعنى مفسر هستى را شناختن».

## قرآن و اسماى حسنى

قرآن تجلى خداوندى بى همتا و داراى اسماى حسنى مى باشد. (٥٣١) قرآن كلامى است بى مانند و داراى اسماى حسنى ، مانند «فرقان» كه كلام الله و كتاب الله و ... مى باشد و اين اوصاف برجسته مورد فهم عموم نيستند، بلكه هر كدام كمالى از كمالهاى آن وحى الهى را بيان مى كند.

همان طور كه صاحب قرآن خود در قرآن كريم مى فرمايد:

(هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ ۖ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) (٥٣٢)

اوست خداى آفريننده پديد آورنده ، نگارنده صورت ، او را نام هاى نيكو است .

امام على عليه‌السلام به پيشگاه بارى تعالى عرض مى كند:

و طريقه حق لا اءزيغ عنها (٥٣٣)

بارالها! مرا آنچنان از راه حق بهره مندساز كه هرگز آن را ترك نگويم و به انحراف نگذاريم .

طريق حق كه در دعاى امام سجاد عليه‌السلام آمده ، همان صراط مستقيمى است كه در آيات و روايات مكرر از آن نام برده شده است .

صراط مستقيم دو شاخه دارد: يكى شاخه هدايت تكوينى خداوند و ديگر شاخه هدايت تشريعى خداوند كه توسط پيامبران الهى براى انسان ها فرستاده شده است .

خداوند مى فرمايد:

(مَّا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَاإِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ) (٥٣٤)

هيچ حيوان و جنبده اى نيست ، مگر آنكه آفريننده توانا مالك و صاحب اختيار او است و بر آن قاهر و غالب است و خداوند تدبير كننده آنها بر صراط مستقيم است و كمترين انحرافى در برنامه ذات اقدس او نيست .

هدايت تشريعى نيز صراط مستقيم آدميان و راه تعالى و تكامل آنان است ، با اين تفاوت كه بشر به مشيت حكيمانه خداوند، مختار آفريده شده و در قبول و رد آيين الهى آزاد است .

( فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ) (٥٣٥)

هر كس مى خواهد دعوت پيغمبر را اجابت كند و به او ايمان بياورد و هر كه مى خواهد از آن اعراض كند و به كفر گرايش يابد.

ممكن است اين سؤ ال براى كسى پيش بيايد كه حضرت على بن الحسين عليه‌السلام مطيع بى قيد و شرط اوامر الهى است و همواره راه حق و صراط مستقيم را مى پيمايد، چطور در دعاى مكارم الاخلاق از خداوند درخواست مى كند كه مرا از راه حق متمتع و بهره مند فرما؟

از اين سؤ ال مهم تر آن است كه تمام ائمه معصومين عليهم‌السلام در شبانه روز چندين بار نماز واجب و مستحب مى خواندند و مكرر مى گفتند: (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ )؛ كه خدايا ما را به راه راست هدايت فرما؛ مگر ائمه طاهرين در راه حق و صراط مستقيم نبودند كه از پيشگاه الهى آن را درخواست داشتند؟

پاسخ اين پرسش در بعضى از روايات آمده است كه براى روشن شدن مطلب دو روايت را متذكر مى شويم .

امام حسن عسكرى عليه‌السلام از پدران گرامى و آباء خود از على بن ابى طالب عليه‌السلام حديث نموده كه در معناى اهدنا الصراط المستقيم ؛ فرمود:

ادم لنا توفيقك الذى به اطعناك فيما مضى ايامنا حتى نطيعك كذلك فى مستقبل اعمالنا (٥٣٦)

بارالها! توفيق خود را براى ما مستدام بدار! توفيقى كه در پرتو آن در ايام گذشته تو را اطاعت نموديم با همان توفيق در آينده عمرمان نيز تو را مطيع و فرمان بر باشيم .

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

ارشدنا الى الصراط المستقيم ، ارشدنا للزوم الطريق المؤ دى الى محبتك ، و المبلغ الى دينك ، و المانع من ان تتبع اهواءنا فنعطب او ناخذ بارائنا فنهلك (٥٣٧)

ما را به صراط مستقيم هدايت نما، ما را ملازم راهى قرار ده كه منجر به محبت و دوستى تو مى شود، دينت را به ما ابلاغ مى نمايد و مانع آن است كه از هواى نفسانى پيروى كنيم و معذب شويم يا به راءى خود، عمل كنيم و تباه و هلاك گرديم .

اين دو روايت پاسخ آن پرسش را روشن مى كند، افراد با ايمان با آن كه در صراط مستقيم هستند، همه روزه از پيشگاه الهى درخواست مى كنند كه ما را به راه مستقيم هدايت فرما و توفيق خود را نسبت به ما مستدام بدار، يعنى همان طور كه در گذشته با عنايت معنوى ، صراط هدايت را پيموديم ، همچنين موفق مان بدار كه در آينده نيز از حمايتت بهره مند باشيم و فيضت هرگز از ما منقطع نشود.

به عنوان مثال يك لامپ براى آنكه روشن شود، نيازمند به نيروگاه برق دارد، بايد از آن كارخانه نيروى برق دريافت كند تا روشن شود، ولى اين نياز اوليه بدان معنا نيست كه وقتى روشن شد، احتياجش پايان مى يابد، بلكه لامپ براى روشن ماندن ، هر لحظه نيازمند نيروى برق جديد است و براى آنكه روشن بماند، بايد فيض نيروگاه على الدوام به او برسد و اگر يك لحظه برق نرسد، لامپ خاموش مى شود.

انسان نيز با نور هدايت خداوند رهرو صراط مستقيم مى شود، ولى اين نور بايد دوام يابد و اگر اين فيض منقطع شود، انسان از هدايت صراط مستقيم محروم مى شود و نمى تواند به سوى كمال و سعادت رهسپار گردد. پس ‍ انسان بايد هر لحظه از خداوند بخواهد كه فيضش را از او قطع نكند و عنايتش را از وى برنگيرد تا بتواند همچنان صراط مستقيم را بپيمايد و به كمال لايق خود برسد.

در روايتى صراط مستقيم را به معناى ديگر تفسير نمودند كه فراتر از تفسير قبل است ، از امام صادق عليه‌السلام روايت شده كه :

قال : ان الصوره الانسانيه هى الطريق المستقيم الى كل خير، والجهو الممدود بين الجنه و النار (٥٣٨)

صورت انسانيه همان راه مستقيم براى نيل به هر خير و خوبى است و همان صورت انسانى پلى است كشيده شده بين بهشت و دوزخ .

بنابر حديث امام صادق عليه‌السلام كسى كه مى گويد: (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ )مقصودش اين است كه بارالها! مرا از حمايت و رحمت وسيع خود برخوردار فرما. و موفقم بدار كه همواره اعمال و اخلاقم انسانى باشد و از طريق انسانيت منحرف نشوم و به خلق خوى حيوانات و درندگان نگرايم ، كه بر اثر آن گرايش ، صورت انسانى ام از بين برود و رخسار حيوانات و درندگان به خود بگيرم .

با توجه به اين حديث معلوم مى شود كه حيوانات و درندگان انسان نما در اين جهان بسيارند و اولياى الهى با چشم واقع بين خود آنان را مشاهده مى كنند و گاهى اجازه مى دهند كه ديگران نيز آنها را با چهره غيرانسانى ببينند.

روزى امام سجاد عليه‌السلام به مكه معظمه مشرف شدند، در عرفات ، مردم بسيارى گرد آمده بودند، حضرت از زهرى پرسيد: به نظرت عدد اينها چقدر است ؟! او عدد زيادى را حدس زد و گفت : اين همه براى اداى فريضه حج آمده اند، امام عليه‌السلام فرمود:

يا زهرى ! ما اءكثر الضجيج واءقل الحجيج !

چقدر هياهو و فرياد زياد است و حج كننده كم !

زهرى از سخن امام تعجب كرد، حضرت به او فرمود:

يا زهرى ! ادن التى وجهك ، فاءدناه اليه ، فهسع بيده وجها ثم قال : انظر، فنظر التى الناس

اى زهرى ! صورتت را نزديكم بياور، نزديك آورد، امام عليه‌السلام دستى به صورتش كشيد، سپس فرمود: نگاه كن ، زهرى نگاه به مردم نمود.

قال الزهرى : فراءيت اولئك الخلق كلهم قرده الا قليلا (٥٣٩)

مى گويد: همه مردم را به صورت حيوان ديدم ، مگر عده كمى از آنان را.اين عده كه در عرفات بودند به ظاهر در صف مسلمين قرار داشتند و صراط مستقيم اسلام را مى پيمودند، اما فاقد اخلاق اسلامى و سجاياى انسانى بودند، از اين رو صورت انسانى نداشتند، موقعى كه امام پرده طبيعت را عقب زد و چشم زهرى را واقع بين ساخت ، حقيقت آشكار گرديد و شكل واقعى آنان مشهور شد. بنابراين با توجه با روايت امام صادق عليه‌السلام معناى (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ )، براى كسانى كه راه راست را از خدا درخواست مى كنند اين است كه مى گويند: بارالها! ما را موفق بدار كه واجد اخلاق اسلامى و سجاياى انسانى شويم ، ما را آن چنان هدايت فرما كه در دنيا انسان باشيم ، انسان زيست كنيم و انسان بميريم و در قيامت به صورت انسان كه صراط مستقيم توست محشور گرديم .

كلام امام سجاد عليه‌السلام حاوى دو قسمت است : يكى از بهره مندى از راه حق و ديگر، منحرف نشدن از آن راه ، امام عليه‌السلام در متن دعا عرض مى كند:

و طريقه حق لا ازيغ عنها

مرا از راه حق بهره مند فرما به گونه اى كه آن را هرگز ترك نگويم و استقامت خود را از دست ندهم .

«زيغ» عبارت است از اين كه آدمى در راه مستقيم به راست يا چپ متمايل شود و به انحراف گرايش يابد. شناخت صراط مستقيم و تمييز راه حق از باطل يك مطلب است و پيمودن راه حق با استقامت و ثبات ، مطلب ديگر.

سعادت و رستگارى براى كسانى است كه هر دو جهت را رعايت نمايند، از طرفى براى شناختن راه حق مجاهده كنند و سعى لازم را مبذول دارند و از طرف ديگر در پيمودن آن دودل و مردد نشوند و با پايدارى و استقامت آن را طى نمايند.

براى شناخت راه حق بايد از نيروى عقل استفاده كرد، بايد لجاجت و عناد، تعصب و تصلب ، خودخواهى و بلندپروازى و ديگر عواملى را كه حجاب واقع بينى و سد راه نيل به سعادت است ، ترك گفت و آزادانه از پى درك حقيقت رفت .

براى پيمودن صراط مستقيم بايد خود را مهياى مصائب و مشكلات نمود، رنج ها و مشقت هايى كه در اين راه دامن گير مى شود، متحمل شد و با صبر و بردبارى به راه حق ادامه داد.

كسانى كه واجد اين مزايا و صفاتند و در راه حق قدم بر مى دارند، سرانجام خودشان به رستگارى مى رسند و ديگران را نيز به صلاح و سعادت مى رسانند.

در صدر اسلام افرادى پاك دل و بى غرض وقتى از دعوت رسول گرامى آگاهى يافتند، حضورش شرفياب مى شدند تا سخنان آن حضرت را بشنوند و با عقل خود بسنجند، اگر آن را بر وفق واقع يافتند و قانع شدند، ايمان بياورند و به اطاعت حضرتش همت گمارند.

مشركين كه از دعوت آن حضرت بسيار خشمگين و ناراحت بودند، وقتى از اسلام بعضى از افراد عادى آگاه مى شدند، براى ترساندن ديگران او را در مقابل چشم مردم شكنجه مى كردند و به شدت زجر و آزارش دادند تا دوباره به بت پرستى برگردد و عقيده قلبى خود را دنبال نمايد. ولى آن مسلمانان واقعى كه راه حق را يافته بودند به خاطر شكنجه و ايذا عقيده خود را ترك نمى گفتند و در پيمودن صراط مستقيم متزلزل نمى شدند و همچنان با پايدارى و ثبات به راه خود ادامه مى دادند.

از جمله افرادى كه به جرم مسلمان شدن مورد شكنجه و آزار سخت قرار گرفت و از عقيده و ايمان خود دست نكشيد، بلال است . او مردى بود با ايمان و ثابت قدم . پس از آنكه اسلام به پيروزى رسيد، رسول گرامى ، اذان گفتن و اعلام وقت را به وى محول فرمود و مردم با شنيدن صداى بلال به مسجد مى آمدند و اقامه جماعت مى نمودند و اين منصب از افتخارات بلال بود.

اميه بن خلف ، شكنجه بلال را به عهده داشت ، در نيمه روز و شدت گرمى هوا دستور مى داد بلال را مى آوردند؛ او را بر زمين مكه به پشت مى خواباندند؛ پس امر مى نمود سنگ بزرگى را روى سينه اش قرار مى دهند، آنگاه با صداى بلند قسم ياد مى كرد كه تو از اين وضع ، نجات پيدا نمى كنى تا بميرى يا آنكه به حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كافر شوى و بتهاى لات و عزى را پرستش نمايى ! اما بلال با ايمان اين وضع دردناك را تحمل نمى نمود و در آن فشار شديد از يگانگى خداوند سخن مى گفت : فرياد مى زد: «احد احد».

در صدر اسلام افراد ديگرى هم نظير بلال بودند كه در دست مشركين شكنجه شدند تا از دين خدا دست بردارند و راه حق را ترك گويند، ولى آنان نيز استقامت مى نمودند و به صراط مستقيم ادامه مى دادند؛ در نتيجه هم خودشان به سعادت رسيدند و مايه پيشرفت اسلام گرديدند، به علاوه انسان هاى ديگر هم را از قيد بندگى و اسارت شرك آزاد ساختند.

به موجب روايات متعددى كه علماى شيعه و سنى در كتاب هاى خود آورده اند، رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تا زنده بود براى اتمام حجت و به منظور اينكه مردم بعد از آن حضرت ، تفسير قرآن شريف را از زبان هر كسى نشنوند و راه حق را با راهنمايى انسان آگاه بشناسند، در موارد متعدد با تعبيرهاى مختلف از على عليه‌السلام نام برده اند، از آن جمله اين حديث شريف است :

عن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله : ان عليا منى و اءنا منه و هو ولى كل مؤمن بعدى (٥٤٠)

حضرت فرمود: على از من است و من از او هستم و على بعد از من ولى هر مؤمنى است .

علامه امينى قدس‌سره صاحب الغدير، اين حديث را از چند كتاب از كتب عامه و از روايت مورد اعتماد آقايان علماى عامه نقل نموده است .

بين پيروان على عليه‌السلام افراد ثابت قدمى بودند كه با تهديد دشمنان از صراط مستقيم دين منحرف نمى شدند و راه حق على عليه‌السلام را ترك نمى گفتند و حجر بن عدى يكى از آنان بود.

زمانى كه على عليه‌السلام بر اثر ضربت ظالمانه عبدالرحمن بن ملجم بسترى گرديد، روز بيستم رمضان ، جمعى از دوستان و اصحاب آن حضرت به عيادت آمدند و حجربن عدى از جمله آنان بود، براى آنكه تاءسف و تاءثر خود را از رويداد على عليه‌السلام بيان كند، چند بيت شعر حضور حضرت انشاء كرد و پس از آنكه على عليه‌السلام او را نگريست و شعرش را شنيد، به او فرمود: چگونه خواهى بود وقتى تو را به برائت و دورى از من بخوانند؟

در جواب گفت : يا اميرالمؤمنين ! اگر مرا با شمشير قطعه قطعه كنند يا آنكه آتش بيافروزند و مرا در آن بيفكنند به اين حرف تن درنمى دهم و هرگز از تو تبرى نمى جويم . حضرت فرمود: اى حجر! موفق باشى و خداوند، تو را با علاقه اى كه به اهل بيت رسول گرامى دارى از پاداش خير بهره مند نمايد.

پس از شهادت على عليه‌السلام حجربن عدى و چند نفر از يارانش در دوستى آن حضرت ثابت قدم بودند و همه جا در مقابل ماءمورين طاغوت مراتب علاقه خود را نسبت به آن حضرت ابراز مى نمودند. سرانجام معاويه دستور داد آن چند نفر را به زنجير ببندند و روانه شام كنند. اين عمل انجام شد و ماءمورين معين شدند و آن عده را به سوى دمشق حركت دادند و در نقطه اى نزديك شهر دمشق آنان را زندانى نمودند تا به معاويه خبر دهند و كسب دستور نمايند.

ماءمورين معاويه به ملاقات آنان آمدند و پيام او را چنين ابلاغ كردند كه : ما ماءموريت داريم به شما بگوييم كه از على عليه‌السلام تبرى بجوييد و او را لعن كنيد، اگر به ماءموريت ما ترتيب اثر داديد و عمل كرديد، شما را آزاد مى كنيم و اگر از تبرى جستن و لعن كردن ! ابا نموديد همه شما را به قتل مى رسانيم .

اين افراد پاكدل و با ايمان گفتند: بارالها! ما هرگز به گفته اينان ترتيب اثر نمى دهيم و به چنين عملى دست نمى زنيم . دستور داده شد كه قبرهاى آنان را حفر كنند و كفن هاى آنان را نيز به آنان بدهند.

آن شب تا صبح به آنان مهلت داده شد، اينان به عبادت خدا مشغول بودند. صبح دوباره ماءمورين ، پيشنهاد خود را تكرار كردند و آنان چنين پاسخ دادند: ما دوستدار على عليه‌السلام هستيم و تبرى مى جوييم از كسى كه از على عليه‌السلام تبرى مى جويد. بعد از اين قضيه همه آنها به دست ماءموران معاويه كشته شدند. در آن روز جمعا شش نفر از دوستداران على به درجه شهادت رسيدند و ثبات و استقامت خود را در راه حق و اطاعت از اوامر الهى اثبات نمودند.

اين دوستداران ثابت قدم على عليه‌السلام در پيمودن صراط مستقيم ولايت و تحقق بخشيدن به كلام رسول اكرم عليه‌السلام حداكثر پايدارى را از خود نشان دادند. اين قبيل افراد، مصداق ارزشمند دعاى امام سجاد عليه‌السلام هستند كه در پيشگاه الهى عرض كرد:

بارالها مرا از راه حقى بهره مند كن كه در پيمودن آن پايدارى و استقامت را از دست ندهم و به راست و چپ تمايل نيابم .

چرا بعضى از افراد، در راه حق دچار تزلزل مى شوند و از صراط مستقيم منحرف مى گردند؟

در پاسخ مى توان گفت كه : اين امر علل متعددى دارد: يكى از آن علل ، ضعف ايمان است ؛ حضرت حسين بن على عليه‌السلام روزى كه وارد كربلا شدند اين حقيقت مهم را براى اصحاب خود ضمن عبارت كوتاهى بيان فرمود:

الناس عبيد الدنيا و الدين لعق على السنتهم يحوطونه ما درت معايسهم فاذا محصوا بالبلاء قل الديانون (٥٤١)

مردم بندگان دنيا هستند و دين را زبان زد كرده اند، تا موقعى كه زندگى آنان جريان دارد، گرد دين مى گردند و چون به بلا و امتحان مبتلا شدند، عدد متدينين و افراد با ايمان كم و ناچيز خواهد بود.

از كلمه «لعق» كه در سخن امام حسين عليه‌السلام آمده است ، مى توان استفاده نمود و ضمن تشبيهى ضعف و قوت دين را توضيح داد: مردم براى قوت جسم بايد تغذيه مادى نمايند و براى قوت روح نيز بايد تغذيه معنوى و ايمانى داشته باشند. روح نيز مانند بدن است ، اگر انسان به آفريدگار جهان مؤمن باشد، تعاليم الهى را كه به وسيله پيغمبر اسلام فرستاده است ، درست به كار بندد؛ وظيفه شناسى و تخلق به كرامات اخلاق را همواره مورد عنايت قرار دهد، روحى توانا و قدرتمند به دست مى آورد؛ مى تواند در مقابل مصائب و بلايا خود را نگه دارد و قدرتمند باشد، در مرگ فرزندان و عزيزان و در زيان هاى مالى بردبار و خويشتن دار باشد. اما اگر روحش را به قدر كافى تغذيه نكند، او را از ذخاير معنوى درست برخوردار نگرداند و رفته رفته نيروى معنوى را از دست بدهد، چنان ناتوان مى گردد كه در مقابل حوادث كوچك خود را مى بازد و تاب مقاومت در مقابل مشكلات زندگى و ضربات طاقت فرساى آن را ندارد.

امام عليه‌السلام مى خواهد بفرمايد: مردم ، مسلمان زبانى اند، دروغ مى گويند كه ما دين داريم ، اما بدبختى اينجاست كه غذاى جان را در حد ليسيدن انگشت در غذاى مادى ، پذيرا نمى شوند و به جان قوت معنوى نمى بخشند، در اين صورت آدمى در مقابل حوادث سنگين روزگار قدرت مقاومت را از دست مى دهد.

اين قبيل افراد با شكنجه هاى جانكاهى مانند شكنجه هايى كه بر بلال وارد آوردند، مواجه شوند، يا اگر به مصائب و بلايايى مانند مصائبى كه بر حجربن عدى و ياران او وارد شد، مواجه گردند؛ حتما با اين قدرت ناچيز ايمان تاب مقاومت در مقابل آن بلايا را ندارند و از ميدان دين بيرون مى روند و از صراط مستقيم هدايت خارج مى شوند.

در بين لشكريان عبيدالله عده اى بودند كه قبلا به حضرت امام حسين عليه‌السلام نامه نوشته و آن حضرت را براى امر امامت به كوفه دعوت نموده بودند، نمى توانيم قطعا بگوييم آنان دروغ مى گفتند و ايمان نداشتند؛ ايمان داشتند اما وقتى عبيدالله وارد كوفه شد و شهر كوفه را قبضه كرد، پيام هاى تندى براى افراد مؤ ثر فرستاد، آنها فقط براى جان ، مال ، زن ، فرزند، خانه و زندگى خود نامه حسين بن على عليه‌السلام را از ياد بردند و به عنوان لشكريان عبيدالله به طرف كربلا حركت كردند و با امام حسين عليه‌السلام جنگيدند.

در همان موقعى كه با آن حضرت مى جنگيدند، دل هاى آنان مى دانست كه حسين بن على عليه‌السلام بر حق است و امام واقعى است ، اما از ترس ‍ قدرت عبيدالله بايد با حسين بن على عليه‌السلام بجنگند تا خودشان و خانواده و اموالشان محفوظ بماند.

فرزدق موقعى كه نزديك دروازه مكه با حسين بن على عليه‌السلام برخورد نمود و از وضع كوفه خبر داد، حضرت فرمود: مردم را چگونه ديدى ؟ عرض كرد:

قلوب الناس معك واسيافهم عليك (٥٤٢)

من مردم را آن چنان ديدم كه دلهاشان با شما، اما شمشيرهاى آنان به روى شما كشيده است .

آنان كه ايمان واقعى دارند، اگر چنانچه براى اظهار عقيده معنوى و حقيقى خودشان با مشكل مواجه گردند، نمى هراسند، حقيقت را با صراحت مى گويند و به عوارض سنگينش تن مى دهند؛ اما آنان كه ضعف ايمان دارند، با آنكه داراى عقد قلبى صحيحند، اما جراءت نمى كنند عقيده قلبى خود را به زبان بياورند؛ زيرا از عوارض آن مى ترسند و ايمانشان آنقدر قوى نيست كه آن عوارض را تحمل كند.

عامل ديگرى كه مى تواند آدمى را در پيمودن راه حق دودل و مردد سازد و از صراط مستقيم منحرفش نمايد اين است كه مشاهده كند طرفداران راه حق عده كمى هستند، اما آنان كه در نقطه مقابل راه حق قرار دارند و به مسير باطل مى روند، جمعيت بسيارند، كثرت جمعيت در پيمودن راه باطل و قلت افراد در صراط مستقيم و راه حق موجب مى شود كه افراد ظاهربين تحت تاءثير قرار گيرند، حق را ترك گويند و از پى اكثريتى بروند كه راه باطل را در پيش گرفته و به خطا مى روند.

حضرت على عليه‌السلام براى آنكه مردم را متوجه اين خطر بزرگ نمايد، در ضمن يكى از خطبه هاى خود فرمود:

ايها الناس لاتستوحشوا فى طريق الهدى لقله اهله (٥٤٣)

مردم ! در راه هدايت از كمى جمعيت وحشت زده نشويد و صراط مستقيم را ترك نگوييد (واضح است كه ترك راه هدايت مايه گمراهى و ضلالت است).

## طرق معرفه الله

گرچه راهها به سوى خداوند هرگز محدود نيست و به گفته بعضى از دانشمندان به تعداد خلايق ، راه به سوى او وجود دارد.

الطرق الى الله بعدد نفوس الخلائق (٥٤٤)

ولى عمدتا پنج راه عقلى و يك راه فطرى براى اثبات ذات پاك او در پيش ‍ داريم : اما راههاى عقلى عبارتند از:

١ - برهان نظم ؛

٢ - برهان حركت ؛

٣ - برهان وجوب و امكان (فقر و غنا)؛

٤ - برهان علت و معلول ؛

٥ - برهان صديقين .

و ششمين راه ، همان راه فطرت و سير درونى و كاوش اعماق روح انسانى است و جالب اينكه قرآن مجيد روى همه اين طرق ، تكيه كرده است .

## برهان نظم

منتهى يكى از گسترده ترين براهينى كه قرآن در برابر مخالفان ، مطرح نموده است همان برهان نظم است كه وجود آن منبع لايزال و علم و قدرت او را از طريق ارائه شگفتى هاى آفرينش و آثار بديع و نظام هاى عجيب جهان هستى ، اثبات مى كند.

## برهان حركت

اما برهان حركت : جهانى كه در آن زندگى مى كنيم در حال دگرگونى دائم است ، هيچ موجودى در يك حال نمى ماند و همه چيز در حال تغيير است ، در اين ميان آميخته بودن زندگى انسان ها و حيوانات و گياهان ، با تغيير و دگرگونى و حركت چشم گيرتر است و هيچ كس نمى تواند اين تغيير و دگرگونى را چه در وجود خود و چه در سطح جهان ماده انكار كند؛ چرا كه انسان شب و روز با صحنه هاى مختلف آن دگرگونى روبرو است .

بلكه همين دو پديده اى كه نام آن را شب و روز گذاشته ايم از روشن ترين نمونه هاى تغيير و دگرگونى در عالم محسوب مى شود.

اين دگرگونى ها و حركت ها كه بر ظاهر و باطن جهان حاكم است به خوبى نشان مى دهد كه نقطه ثابتى در اين جهان وجود دارد كه همه اين دگرگونيها و حركات از او سرچشمه مى گيرد و همه چون پرگار برگرد آن مركز ثابت مى گردند. بعضى آن را با تغيير به عدد انفاس الخلائق نقل كردند.

## برهان وجوب و امكان (فقر و غنا)

براى اثبات وجود خدا دلائل گوناگونى از سوى فلاسفه و علماى عقائد مطرح شده است و از جمله آنها برهان «وجوب و امكان» و برهان «علت و معلول» است .

اساس برهان «وجوب و امكان» يا «فقر و غنا» بر اين است كه ما هنگامى كه به خود و ساير و موجودات اين جهان نگاه مى كنيم ، آنها را سراپا نياز و حاجت مى بينيم ، نياز و حاجتى به بيرون وجود خود، پس نمى توان قبول كرد كه جهان هستى مجموعه اى از نياز و فقر باشد و اين نياز و فقر عمومى جهان دليل بر وجود يك منبع عظيم غنا و بى نيازى نباشد كه ما آن منبع را «خدا» مى ناميم .

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّـهِ وَاللَّـهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) (٥٤٥)

اى مردم ! شما نيازمندان به خدا هستيد، تنها خداوند است كه بى نياز و شايسته هر گونه حمد و ستايش است و خداوند بى نياز است و شما به او نيازمنديد.

## برهان علت و معلول

بدون شك ، جهانى كه در آن زندگى مى كنيم ، مجموعه اى از علت و معلولات است و اصل عليت يكى از روشن ترين قوانين جهان است . و نيز بدون شك ما و كره اى كه روى آن زندگى مى كنيم هميشه وجود نداشته ، بلكه خود معلول علت ديگرى است . جالب اينكه استدلال هاى ديگر اثبات وجود خداوند، نيز سرانجام به برهان «علت و معلول» منتهى مى شود و بدون استفاده از آن ، ناقص و ناتمام است .

(أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ) (٥٤٦)

آيا آنها بى سبب آفريده شده اند؟ يا خود خالق خويشند؟!

اءم خلقوا السموات و الارض بل لايوقنون (٥٤٧)

آيا آنها آسمان ها و زمينى را آفريده اند؟ بلكه آنها طالب نيستند؟

## برهان صديقين

برهان صديقين كه به عنوان يكى از دلائل اثبات وجود خدا با الهام از قرآن مجيد و روايات ، مورد توجه علما و فلاسفه اسلامى قرار گرفته و چنانچه از نامش پيداست يك دليل عمومى و همگانى نيست و تنها براى اشخاصى كه در مسائل عقيدتى و فلسفى اطلاعات و عمق بيشترى دارند، قابل استفاده است ؛ قرآن مجيد مى فرمايد:

(أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) (٥٤٨)

آيا كافى نيست كه او بر همه چيز شاهد و گواه است .

(وَاللَّـهُ مِن وَرَائِهِم مُّحِيطٌ) (٥٤٩)

و خداوند به همه آنها احاطه دارد.

(هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (٥٥٠)

اول و آخر و ظاهر و باطن او است و او از همه چيز آگاه است .

## چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام

١ - الهدى يجلى العمى (٥٥١)

هدايت ، كورى را از بين مى برد.

٢ - من غرس اءشجار التقى جنى ثمار الهدى (٥٥٢)

كسى كه درخت پرهيزگارى بكارد، ميوه هاى هدايت بچيند.

٣ - السنه سنتان : سنه فى فريضه ، اءلاخذ بها هدى ، وتركها ضلاله . وسنه فى غير فريضه الاءخذ بها فضيله ، وتركها غير خطيئه (٥٥٣)

سنت بر دو گونه است : سنتى در واجب كه عمل به آن هدايت و ترك آن گمراهى است و سنتى در غير واجب كه عمل به آن فضيلت است و ترك آن گناه نيست .

٤ - من اهتدى بهدى الله فارق الاءضداد (٥٥٤)

كسى كه به هدايت خداوند شود از مخالفين جدا گردد.

٥ - كيف يستطيع الهدى من يغلبه الهوى ؟! (٥٥٥)

چگونه مى تواند هدايت شود كسى كه هواى نفسش بر او غالب است ؟!

٦ - طوبى لمن بادر الهدى قبل ان تغلق اءبوابه (٥٥٦)

خوشا به حال كسى كه به سوى هدايت شتافت پيش از آنكه درهاى آن بسته شود.

٧ - من اهتدى بغير هدى الله ضل (٥٥٧)

هر كه به غير هدايت خدايى ، هدايت شود، گمراه گردد.

٨ - من علم اهتدى (٥٥٨)

كسى كه عالم شد، هدايت يافت .

٩ - طاعه الهدى تنجى (٥٥٩)

پيروى از هدايت ، رهايى بخش است .

١٠ - خير اخوانك من دلك على هدى واءكسبك تقى وصدك عن اتباع هوى (٥٦٠)

بهترين دوست تو كسى است كه تو را به هدايت دلالت كند و تو را در كسب تقوا كمك نمايد و از پيروى هواى نفس باز دارد.

١١ - هدى من اءشعر قلبه التقوى (٥٦١)

كسى هدايت شده كه پرهيزكارى را به قلب خود بفهماند.

١٢ - هدى من اءطاع ربه وخاف ذنبه (٥٦٢)

كسى هدايت شده كه خدايش را اطاعت كرد و از گناهش ترسيد.

١٣ - هدى من سلم مقادمه الى الله سبحانه و رسوله و ولى اءمره (٥٦٣)

هدايت از آن كسى است كه زمام امورش را به خدا و پيامبرش و امام زمانش ‍ واگذار نمود.

١٤ - هدى من ادرع لباس الصبر واليقين (٥٦٤)

كسى كه لباس صبر و يقين را زره خود قرار داد، هدايت يافت .

والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته

رضا محبى راد (لاهيجى)

# پى نوشت ها

۱- سوره غافر، آيه ۶۰.

۲- مجمع البحرين ، ج ۸، ص ۵۲۸.

۳- همان ، ج ۸، ص ۵۲۹.

۴- اصول كافى ، ج ۲، باب فضل الدعاء و الحث عليه ، ص ۳۳۸.

۵- عوالى اللئالى ، ج ۴، ص ۷۲.

۶- سوره بقره ، آيه ۱۸۶.

۷- سوره طه ، آيه ۱۲.

۸- ديوان الامام على عليه‌السلام ، ص ۵۶.

۹- بحار الانوار، ج ۹، ص ۳۱۲.

۱۰- سوره بقره ، آيه ۱۸۶.

۱۱- اصول كافى ، ج ۲، ص ۳۳۸.

۱۲- مكارم الاخلاق ، طبق نقل الميزان ، ج ۲، ص ۳۴؛ سوره بقره ، آيه ۱۸۶.

۱۳- اصول كافى ، ج ۶، ص ۲۱.

۱۴- همان ، ص ۲۱.

۱۵- همان ، ج ۲، ص ۴۶۹.

۱۶- اصول كافى ، ج ۲، ص ۵۱۱.

۱۷- اصول كافى ، ج ۶، ص ۲۷.

۱۸- سوره ابراهيم ، آيه ۳۷.

۱۹- سوره ابراهيم ، آيه ۳۷.

۲۰- سوره مريم ، آيه ۵.

۲۱- سوره طه ، آيات ۲۸ - ۲۵.

۲۲- سوره اءعراف ، آيه ۲۳.

۲۳- سوره ابراهيم ، آيه ۴۱.

۲۴- همان ، آيه ۴۱.

۲۵- سوره يوسف ، آيه ۱۰۱.

۲۶- سوره قصص ، آيه ۱۷.

۲۷- بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۸۹.

۲۸- سوره مائده ، آيه ۱۱۴.

۲۹- سوره مؤمنون ، آيه ۹۷.

۳۰- سوره آل عمران ، آيه ۱۹۱.

۳۱- سفينه البحار، ج ۱، ص ۴۴۷.

۳۲- همان .

۳۳- همان .

۳۴- شرح ابن ابى الحديد، ج ۲۰، ص ۲۸۹.

۳۵- اصول كافى ، ج ۲، ص ۴۹۱.

۳۶- سفينه البحار، ج ۱، ص ۴۴۸.

۳۷- همان .

۳۸- غررالحكم ، ص ۳۹۲.

۳۹- دستور معالم الحكم ، ص ۱۶.

۴۰- نهج البلاغه ، ح ۱۴۶؛ الخصال ، ج ۲، ص ۱۶۲.

۴۱- همان ، ح ۳۶۱؛ ثواب الاعمال ، ص ۱۴۰.

۴۲- مستدرك نهج البلاغه ، ص ۱۸۶.

۴۳- غررالحكم ، ص ۴۰.

۴۴- همان ، ص ۱۹۲.

۴۵- نهج البلاغه ، ح ۳۰۲؛ اءمالى الصدوق ، ص ۱۵۹.

۴۶- همان ، خ ۴۵؛ من لايحضره الفقيه ، ج ۱، ص ۳۲۷.

۴۷- مستدرك نهج البلاغه ، ص ۱۸۱.

۴۸- دستور معالم الحكم ، ص ۷۵.

۴۹- نهج البلاغه ، ح ۴۳۵.

۵۰- مستدرك نهج البلاغه ، ص ۱۶۸.

۵۱- نهج البلاغه ، الرساله ۵۳؛ دعائم الاسلام ، ج ۱، ص ۲۵۰.

۵۲- اصول كافى ، ج ۴، ص ۱۶۳.

۵۳- سوره مجادله ، آيه ۲۲.

۵۴- سوره حجرات ، آيه ۱۴.

۵۵- سوره نمل ، آيه ۱۴.

۵۶- سوره ص ، آيه ۸۲.

۵۷- سوره بقره ، آيه ۲۴.

۵۸- نهج البلاغه ، خطب ، ج ۴، ص ۲۵۰.

۵۹- بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۳۹.

۶۰- شرح نهج البلاغه ، ابن ابى الحديد، ج ۲۰، ص ۲۵۳.

۶۱- سوره بقره ، آيه ۱۴۳.

۶۲- اصول كافى ، ج ۸، ص ۱۱.

۶۳- سوره حجرات ، آيه ۱۴.

۶۴- سوره نساء، آيه ۱۲۵.

۶۵- تفسير صافى ، ص ۵۰۴.

۶۶- سوره بقره ، آيه ۱۴.

۶۷- همان ، آيه ۸۵.

۶۸- سوره نساء، آيه ۱۵۰.

۶۹- غررالحكم ، ص ۸۴.

۷۰- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۴۸.

۷۱- مجموعه ورام ، ج ۲، ص ۱۱۷.

۷۲- سوره بقره ، آيه ۸۳.

۷۳- سوره فرقان ، آيه ۷.

۷۴- سوره نور، آيه ۳۰.

۷۵- سوره مائده ، آيه ۶.

۷۶- سوره اسراء، آيه ۳۷.

۷۷- سوره حج ، آيه ۷۷.

۷۸- سوره مريم ، آيه ۶.

۷۹- ميزان الحكمه ، ج ۱، ص ۳۱۱.

۸۰- همان ، ج ۱، ص ۳۱۲.

۸۱- اصول كافى ، ج ۲، ص ۹۹.

۸۲- غررالحكم ، ص ۸۸.

۸۳- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۷۱.

۸۴- غررالحكم ، ج ۱، ص ۱۴.

۸۵- همان ، ص ۴۴.

۸۶- همان ، ص ۲۹۱.

۸۷- نهج البلاغه ، حكمت ۲۵۲.

۸۸- غررالحكم ، ج ۱، ص ۴۰۷.

۸۹- همان ، ص ۳۸۸.

۹۰- نهج البلاغه ، حكمت ۱۱۳.

۹۱- همان ، حكمت ۱۴۶.

۹۲- غررالحكم ، ج ۱، ص ۳۲۵.

۹۳- همان ، ص ۴۱۲.

۹۴- نهج البلاغه ، حكمت ، ۳۱.

۹۵- همان ، خطبه ۱۵۳.

۹۶- غررالحكم ، ج ۱، ص ۸۹.

۹۷- سوره مائده ، آيه ۲۳.

۹۸- غررالحكم ، ص ۱۹۶.

۹۹- بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۳۴.

۱۰۰- شرح غرر، ج ۵، ص ۴۲۵.

۱۰۱- سوره آل عمران ، آيه ۱۵۹.

۱۰۲- سوره نمل ، آيه ۷۹.

۱۰۳- سوره احزاب ، آيه ۴۸.

۱۰۴- سوره يونس ، آيه ۷۱.

۱۰۵- سوره نحل ، آيه ۹۹.

۱۰۶- سوره انبياء، آيه ۶۸.

۱۰۷- مجمع البيان ، ج ۷، ص ۹۸.

۱۰۸- تفسير كبير، ج ۲۲، ص ۱۷۸.

۱۰۹- همان .

۱۱۰- سوره انبياء، آيه ۶۹.

۱۱۱- العلل ، ج ۳، ص ۳۲۱.

۱۱۲- سوره يوسف ، آيه ۲۴.

۱۱۳- همان ، آيه ۴۲.

۱۱۴- مجمع البيان ، ج ۵، ص ۴۰۴.

۱۱۵- اصول كافى ، ج ۲، ص ۵۷۱.

۱۱۶- سوره فتح ، آيه ۴.

۱۱۷- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۲۸.

۱۱۸- سوره انفال ، آيه ۲.

۱۱۹- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۲۸.

۱۲۰- سوره آل عمران ، آيه ۱۹۱.

۱۲۱- سوره جاثيه ، آيه ۱۳.

۱۲۲- همان .

۱۲۳- غررالحكم ، ج ۱، ص ۱۵۹.

۱۲۴- همان ، ج ۲، ص ۸۰.

۱۲۵- همان ، ص ۴۲۹.

۱۲۶- همان ، ص ۴۸۸.

۱۲۷- همان ، ج ۳، ص ۳۸۷.

۱۲۸- همان ، ج ۶، ص ۲۸۹.

۱۲۹- همان ، ص ۴۴۳.

۱۳۰- همان ، ج ۲، ص ۲۴۷.

۱۳۱- همان ، ص ۱۹۲.

۱۳۲- همان ، ص ۲.

۱۳۳- همان ، ص ۳۰۳.

۱۳۴- همان ، ج ۳، ص ۳۸۸.

۱۳۵- همان ، ج ۲، ص ۴۱۴.

۱۳۶- همان ، ج ۳، ص ۲۲۴.

۱۳۷- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۳۸.

۱۳۸- همان ، ج ۶۷، ص ۱۳۸.

۱۳۹- همان ، ص ۱۳۸.

۱۴۰- ميزان الحكمه ، ج ۱۰، ص ۷۷۳.

۱۴۱- همان .

۱۴۲- همان ، ج ۱، ص ۱۹۱.

۱۴۳- سوره فصلت ، آيه ۳۰.

۱۴۴- الفضائل و الرذائل ، ص ۴۵.

۱۴۵- سوره انسان ، آيه ۹.

۱۴۶- عيون الحكم و المواعظ، ص ۵۵۱.

۱۴۷- مستدرك الوسائل ، ج ۲، ص ۲۸۴.

۱۴۸- همان ، ص ۲۸۵.

۱۴۹- سوره بقره ، آيه ۲۶۰.

۱۵۰- همان ، آيه ۲۵.

۱۵۱- سوره فجر، آيات ۲۷ الى ۳۰.

۱۵۲- سوره واقعه ، آيات ۱۰ الى ۱۶.

۱۵۳- همان ، ۲۰ الى ۲۳.

۱۵۴- همان ، ۳۲ الى ۳۳.

۱۵۵- اصول كافى ، ج ۲، ص ۴۵.

۱۵۶- غررالحكم ، ص ۸۷.

۱۵۷- بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۸۵.

۱۵۸- سوره بقره ، آيه ۴.

۱۵۹- سوره آل عمران ، آيه ۹۲.

۱۶۰- كنز العمال ، حديث ۱۰۶.

۱۶۱- سوره واقعه ، آيه ۹۵.

۱۶۲- نامه سى و يكم ، نهج البلاغه .

۱۶۳- اصول كافى ، ج ۲، ص ۵۹۸.

۱۶۴- اصول كافى ، ج ۲، ح ۶۰۲.

۱۶۵- مجمع البيان ، ج ۱، ص ۳۷.

۱۶۶- ميزان الحكمه ، ج ۲، ص ۵۱.

۱۶۷- مستدرك الوسائل ، ج ۲.

۱۶۸- اصول كافى ، ج ۲.

۱۶۹- غرر الحكم ، ص ۶۰۳.

۱۷۰- مستدرك الوسائل ، ج ۲، ص ۶.

۱۷۱- فهرست موضوعى غرر، ص ۴۳۲.

۱۷۲- نهج البلاغه ، حكمت ، ۲۷۴.

۱۷۳- همان ، نامه ۳۱.

۱۷۴- همان ، ۲۸.

۱۷۵- همان ، ۳۱.

۱۷۶- همان ، خطبه ۱۵۷.

۱۷۷- دستورالمعالم الحكم ، ۱۶.

۱۷۸- اسرار البلاغه ، ص ۸۸.

۱۷۹- غررالحكم ، ص ۲۴.

۱۸۰- همان ، ص ۱۹۳.

۱۸۱- همان ، ص ۲۵.

۱۸۲- همان ، ص ۱۰۴.

۱۸۳- همان ، ص ۱۵۰ و ۲۲۷.

۱۸۴- همان ، ص ۱۶۶.

۱۸۵- همان ، ص ۱۹۱.

۱۸۶- سوره حج ، آيه ۲۳.

۱۸۷- سوره اعراف ، آيه ۳۱.

۱۸۸- سوره آل عمران ، آيه ۱۸۶.

۱۸۹- همان ، آيه ۱۲۰.

۱۹۰- سوره نحل ، آيه ۱۲۸.

۱۹۱- سوره طلاق ، آيه ۲ و ۳.

۱۹۲- سوره احزاب ، آيه ۷۰.

۱۹۳- همان ، آيه ۷۱.

۱۹۴- سوره آل عمران ، آيه ۷۶.

۱۹۵- سوره مائده ، آيه ۲۷.

۱۹۶- سوره حجرات ، آيه ۱۳.

۱۹۷- سوره يونس ، آيه ۶۳.

۱۹۸- سوره مريم ، آيه ۷۲.

۱۹۹- سوره آل عمران ، آيه ۱۳۲.

۲۰۰- نهج البلاغه ، حكمت ، ۴۱.

۲۰۱- همان ، ۹۵.

۲۰۲- همان ، ۳۷۱.

۲۰۳- همان ، ۳۸۸.

۲۰۴- همان ، رساله ۵۶.

۲۰۵- همان ، خطبه ۱۳۹.

۲۰۶- اسرار البلاغه ، ۸۹.

۲۰۷- كنزالفوائد، ج ۱، ص ۲۷۹.

۲۰۸- شرح نهج البلاغه ، ابن اءبى الحديد، ج ۲۰، ص ۳۴۷.

۲۰۹- مستدرك نهج البلاغه ، ص ۱۸۶.

۲۱۰- غررالحكم ، ص ۶۶.

۲۱۱- همان ، ص ۱۰۴.

۲۱۲- همان ، ص ۲۱۹.

۲۱۳- همان ، ص ۳۶۳.

۲۱۴- مجمع البحرين ، ج ۴، ص ۳۹۷.

۲۱۵- مستدرك الوسائل ، ج ۱، ص ۹۴.

۲۱۶- همان ، ص ۸.

۲۱۷- اصول كافى ، ج ۲، ص ۱۶.

۲۱۸- سوره كهف ، آيه ۱۱۰.

۲۱۹- سوره بقره ، آيه ۲۵.

۲۲۰- همان ، آيه ۲۴.

۲۲۱- جامع السعادات ، ج ۳، ص ۱۱۵.

۲۲۲- اصول كافى ، ج ۲، ص ۸۴.

۲۲۳- مستدرك الوسائل ، ج ۱، ص ۸.

۲۲۴- ميزان الحكمه ، ج ۱۰، ص ۲۸۷.

۲۲۵- ميزان الحكمه ، ج ۱۰، ص ۲۷۹.

۲۲۶- نهج البلاغه ، خطبه ۱۲.

۲۲۷- شرح غررالحكم ، ج ۴، ص ۳۱۶.

۲۲۸- همان ، ص ۴۶۲.

۲۲۹- ميزان الحكمه ، ج ۱۰، ص ۲۸۲.

۲۳۰- سفينه البحار، ج ۲، ص ۶۲۸.

۲۳۱- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۱۲.

۲۳۲- غرر الحكم ، ج ۲، ص ۱۶.

۲۳۳- همان ، ج ۲، ص ۴۵۹.

۲۳۴- همان ، ج ۲، ص ۵۴۲.

۲۳۵- همان ، ج ۳، ص ۳۶۷.

۲۳۶- همان ، ج ۳، ص ۳۸۲.

۲۳۷- همان ، ج ۳، ص ۳۸۴.

۲۳۸- همان ، ج ۳، ص ۱۲۵.

۲۳۹- همان ، ج ۶، ص ۳۷.

۲۴۰- همان ، ج ۲، ص ۵۳۶.

۲۴۱- همان ، ج ۳، ص ۲۷۹.

۲۴۲- همان ، ج ۶، ص ۴۳۴.

۲۴۳- همان ، ج ۶، ص ۴۰۰.

۲۴۴- همان ، ج ۶، ص ۴۰۵.

۲۴۵- مستدرك الوسائل ، ج ۱، ص ۸.

۲۴۶- سوره ملك ، آيه ۲.

۲۴۷- اصول كافى ، ج ۲، ص ۱۶.

۲۴۸- كنز العمال ، ج ۱۵، ص ۶۸۹.

۲۴۹- سوره فاطر، آيه ۱۰.

۲۵۰- تفسير صافى ، ص ۴۴۵.

۲۵۱- روضه كافى ، ص ۶۸.

۲۵۲- مجموعه ورام ، ج ۲، ص ۸۰.

۲۵۳- اصول كافى ، ج ۲، ص ۱۶.

۲۵۴- سفينه البحار، ج ۱، ص ۴۰۸.

۲۵۵- مجموعه ورام ، ج ۲، ص ۱۰۸.

۲۵۶- اصول كافى ، ج ۲، ص ۱۶.

۲۵۷- سفينه البحار، ج ۱، ص ۴۰۱.

۲۵۸- اصول كافى ، ج ۲، ص ۲۹۶.

۲۵۹- همان ، باب الرياء، ح ۱۴.

۲۶۰- جواهر الكلام ، ج ۹، ص ۱۸۸.

۲۶۱- عقاب الاءعمال ، ج ۲۴۷، ص ۲۴۷؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۹.

۲۶۲- سوره بقره ، آيه ۲۶۴.

۲۶۳- روح البيان ، ج ۸، ص ۵۲.

۲۶۴- بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۵۵.

۲۶۵- سوره زمر، آيه ۶۵.

۲۶۶- نهج البلاغه ، حكمت ۲۵۶.

۲۶۷- همان ، حكمت ۳۷۱.

۲۶۸- همان ، حكمت ۲۱۸.

۲۶۹- همان ، حكمت ۲۱۲.

۲۷۰- الاعجاز و الايجاز، ص ۳۳.

۲۷۱- اسرارالبلاغه ، ص ۸۹.

۲۷۲- كنزالفوائد، ج ۱، ص ۱۳۷.

۲۷۳- همان .

۲۷۴- ابن اءبى الحديد، ج ۲۰، ص ۲۶۷.

۲۷۵- همان ، ص ۲۸۱.

۲۷۶- غررالحكم ، ص ۵۰.

۲۷۷- همان ، ص ۶۲.

۲۷۸- همان ، ص ۳۷۵.

۲۷۹- همان ، ص ۳۰۳.

۲۸۰- نهج البلاغه ، ضمن خطبه ۱۷۸.

۲۸۱- سوره بقره ، آيه ۱۱.

۲۸۲- اصول كافى ، ج ۲، ص ۱۳۵.

۲۸۳- ميزان الحكمه ، ج ۲، ص ۱۴۰.

۲۸۴- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۷۳.

۲۸۵- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۷۳.

پى نوشت ها ۲

۲۸۶- سوره ذاريات ، آيه ۵۶.

۲۸۷- سوره تين ، آيه ۴.

۲۸۸- همان ، آيه ۵.

۲۸۹- مشكوه الانوار، ص ۵۲.

۲۹۰- نهج البلاغه ، عهدنامه مالك ، نامه ۵۳.

۲۹۱- اصول كافى ، ج ۲، ص ۱۶۴.

۲۹۲- ميزان الحكمه ، ج ۳، ص ۲۱۴.

۲۹۳- جواهر الكلام ، ج ۳۱، ص ۳۹۵.

۲۹۴- سوره بقره ، آيه ۲۶۴.

۲۹۵- اصول كافى ، ج ۴.

۲۹۶- اصول كافى ، ج ۴، ص ۲۲.

۲۹۷- دستور معالم الحكم ، ص ۶۸.

۲۹۸- ابن ابى الحديد، ج ۲۰، ص ۳۱۵.

۲۹۹- نهج البلاغه ، حكمت ۳۱.

۳۰۰- شرح ابن ابى الحديد، ج ۲۰، ص ۳۰۱.

۳۰۱- همان ، ص ۳۰۵.

۳۰۲- مستدرك نهج البلاغه ، ص ۱۶۷.

۳۰۳- همان ، ص ۱۷۲.

۳۰۴- غررالحكم ، ص ۲۷۷.

۳۰۵- همان .

۳۰۶- همان ، ص ۱۷۱.

۳۰۷- همان ، ص ۱۲۳.

۳۰۸- همان ، ص ۲۲۰.

۳۰۹- همان ، ص ۲۵۳.

۳۱۰- نهج البلاغه ، حكمت ۹۴.

۳۱۱- سفينه البحار، ج ۲، ص ۶۲۴.

۳۱۲- ارشاد مفيد، ص ۱۴۱.

۳۱۳- تحف العقول ، ص ۳۷.

۳۱۴- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۰.

۳۱۵- اصول كافى ، ج ۲، ص ۳۰۷.

۳۱۶- كنزالعمال ، ج ۶، ص ۴۹۳.

۳۱۷- جامع السعادات ، ج ۲، ص ۵۰.

۳۱۸- بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۶۱.

۳۱۹- اصول كافى ، ج ۲، ص ۱۴۱.

۳۲۰- مستدرك الوسائل ، ج ۲، ص ۴۱۵.

۳۲۱- ميزان الحكمه ، ج ۷، ص ۲۹۱.

۳۲۲- اصول كافى ، ج ۵، ص ۷۱.

۳۲۳- سوره علق ، آيه ۶.

۳۲۴- فهرست موضوعى غرر، ص ۲۹۸.

۳۲۵- نهج البلاغه ، حكمت ۳۴، اصول كافى ، ج ۸، ص ۲۳.

۳۲۶- همان ، حكمت ۳۸.

۳۲۷- همان ، حكمت ۳۴۲.

۳۲۸- همان ، حكمت ۳۷۱.

۳۲۹- همان ، رساله ۳۷۲.

۳۳۰- همان ، رساله ۳۱.

۳۳۱- الكامل فى اللغه و الادب ، ج ۱، ص ۲۰۸.

۳۳۲- شرح ابن ابى الحديد، ج ۲۰، ص ۳۰۱.

۳۳۳- غررالحكم ، ص ۹۲.

۳۳۴- غررالحكم ، ص ۵۵.

۳۳۵- همان .

۳۳۶- همان ، ص ۱۵۰.

۳۳۷- همان ، ص ۴۰۷.

۳۳۸- همان ، ص ۲۰۴.

۳۳۹- سوره آل عمران ، آيه ۱۶۹.

۳۴۰- اصول كافى ، ج ۴، ص ۱۲.

۳۴۱- مكارم الاخلاق ، فصل ۶، ص ۱۱۴.

۳۴۲- مستدرك الوسائل ، ج ۲، ص ۶۴۳.

۳۴۳- اصول كافى ، ج ۲، ص ۵۵۰.

۳۴۴- اصول كافى ، ج ۶، ص ۲۷۵.

۳۴۵- سوره طه ، آيه ۱۳۱.

۳۴۶- تفسير صافى ، ص ۳۵۰.

۳۴۷- سوره زخرف ، آيه ۳۱.

۳۴۸- نهج البلاغه ، حكمت ۱۳۷.

۳۴۹- همان ، رساله ۷۲.

۳۵۰- نهج البلاغه ، حكمت ۳۷۹.

۳۵۱- همان ، حكمت ۲۶۷.

۳۵۲- همان ، حكمت ۳۴۹.

۳۵۳- نهج البلاغه ، حكمت ۲۳۰.

۳۵۴- همان ، حكمت ۳۰۰.

۳۵۵- نثرالدر، ج ۱، ص ۲۸۲.

۳۵۶- ابن ابى الحديد، ج ۲۰، ص ۳۱۱.

۳۵۷- مستدرك نهج البلاغه ، ص ۱۷۲.

۳۵۸- غررالحكم ، ص ۲۲۵.

۳۵۹- همان ، ص ۳۸۲.

۳۶۰- همان ، ص ۱۱۵.

۳۶۱- همان ، ص ۲۳۸.

۳۶۲- سوره منافقون ، آيه ۸.

۳۶۳- فهرست موضوعى غرر، ص ۱۸۷.

۳۶۴- سوره فاطر، آيه ۱۶.

۳۶۵- ميزان الحكمه ، ج ۶، ص ۱۱.

۳۶۶- مجموعه ورام ، ج ۲، ص ۱۱.

۳۶۷- مستدرك الوسائل ، ج ۲، ص ۳۶۴.

۳۶۸- ميزان الحكمه ، ج ۶، ص ۲۸۶.

۳۶۹- غررالحكم ، ص ۳۶۱.

۳۷۰- سفينه البحار، ج ۲، ص ۹۳.

۳۷۱- لئالى الاخبار، ص ۱۲۸.

۳۷۲- رياض السالكين ، ص ۲۱۴.

۳۷۳- سفينه البحار، ج ۲، ۶۶۶.

۳۷۴- ميزان الحكمه ، ج ۱۰، ص ۵۰۴.

۳۷۵- اصول كافى ، ج ۲، ص ۲۵۹.

۳۷۶- بحارالاءنوار، ج ۹۱، ص ۲۵۹.

۳۷۷- سوره منافقون ، آيه ۸.

۳۷۸- سوره نحل ، آيه ۶۰.

۳۷۹- مفردات راغب ، ماده (عز).

۳۸۰- غرر الحكم ، ص ۶۶۹.

۳۸۱- ميزان الحكمه ، ج ۱۰، ص ۱۴۷.

۳۸۲- تحف العقول ، ص ۴۳۸.

۳۸۳- ميزان الحكمه ، ج ۸، ص ۳۶۶.

۳۸۴- نهج البلاغه ، كلمه ۴۲۱.

۳۸۵- فهرست موضوعى غرر، ص ۱۰۲.

۳۸۶- غرر الحكم ، ج ۶، ص ۳۷۴.

۳۸۷- همان ، ص ۱۸۲.

۳۸۸- همان ، ص ۴۸.

۳۸۹- حكمت ۱۱۳.

۳۹۰- دستور معالم الحكم ، ص ۱۹.

۳۹۱- حكمت ۳۷۱.

۳۹۲- ابن اءبى الحديد، ج ۲۰، ص ۳۰۹.

۳۹۳- همان ، خطبه ۱۹۱.

۳۹۴- غرر الحكم ، ج ۳، ص ۳۱۰.

۳۹۵- ابن اءبى الحديد، خطبه ۹۹.

۳۹۶- همان ، خطبه ۳۵.

۳۹۷- غرر الحكم ، ج ۱، ص ۶۶۹.

۳۹۸- ابن اءبى الحديد، خطبه ۶۵.

۳۹۹- همان ، خطبه ۱۰۹.

۴۰۰- بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۹۰، ح ۱۲.

۴۰۱- الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۸۷.

۴۰۲- سوره تكاثر، آيه ۱.

۴۰۳- همان ، آيه ۲.

۴۰۴- همان ، آيه ۳.

۴۰۵- همان ، آيه ۴.

۴۰۶- همان ، آيه ۳.

۴۰۷- مجمع البيان ، ج ۱۰، ص ۵۳۴.

۴۰۸- همان ، ص ۴۳۲.

۴۰۹- سوره تكاثر، آيه ۳.

۴۱۰- همان ، آيه ۴.

۴۱۱- همان ، آيه ۵.

۴۱۲- اصول كافى ، ج ۴، پاورقى ص ۳۲۹.

۴۱۳- سوره تكاثر، آيه ۶.

۴۱۴- همان ، آيه ۷.

۴۱۵- همان ، آيه ۸.

۴۱۶- اصول كافى ، ج ۲، ص ۲۳۶، باب كبر، ح ۱۲.

۴۱۷- سوره بقره ، آيه ۳۴.

۴۱۸- غررالحكم ، ص ۳۱۹.

۴۱۹- همان ، ص ۲۷۳.

۴۲۰- همان ، ص ۳۴۹.

۴۲۱- همان ، ص ۳۶۱.

۴۲۲- اسرار البلاغه ، ص ۸۹.

۴۲۳- دستور معالم الحكم ، ص ۲۸.

۴۲۴- شرح ابن اءبى الحديد، ج ۲۰، ص ۲۸۵.

۴۲۵- غررالحكم ، ص ۲۱۰.

۴۲۶- همان ، ص ۲۵۲.

۴۲۷- همان ، ص ۱۰۶.

۴۲۸- ابن اءبى الحديد، ج ۲۰، ص ۲۹۳.

۴۲۹- همان ، ج ۲۰، ص ۲۳۶.

۴۳۰- نهج البلاغه ، حكمت ۲۹۸؛ تحف العقول ، ص ۱۵۶.

۴۳۱- همان ، حكمت ۳۷۱؛ اصول كافى ، ج ۸، ص ۱۸.

۴۳۲- اصول كافى ، ج ۲، ص ۲۳۶.

۴۳۳- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۹۱.

۴۳۴- همان .

۴۳۵- الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۸۷.

۴۳۶- اصول كافى ، ج ۲، باب كبر، حديث ۶.

۴۳۷- محجه البيضاء، ج ۶، ص ۳۲۱.

۴۳۸- سفينه البحار، ج ۲، ص ۶۶۵.

۴۳۹- سوره مؤمنون ، آيه ۱۴.

۴۴۰- سوره تين ، آيه .

۴۴۱- سوره مؤمنون ، آيه ۱۴.

۴۴۲- ميزان الحكمه ، ج ۸، ص ۳۰۰.

۴۴۳- فهرست موضوعى غرر، ص ۳۴۱.

۴۴۴- سوره اعراف ، آيه ۱۴۶.

۴۴۵- سوره اعراف ، آيه ۱۴۶.

۴۴۶- سوره اعراف ، آيه ۱۴۶.

۴۴۷- سوره اعراف ، آيه ۱۴۶.

۴۴۸- سوره انفطار، آيه ۶.

۴۴۹- نثرالدر، ج ۱، ص ۲۸۵.

۴۵۰- كنزالفوائد، ج ۱، ص ۳۲۰.

۴۵۱- غررالحكم ، ص ۱۱۸.

۴۵۲- همان ، ص ۱۰۲.

۴۵۳- همان ، ص ۳۱۰.

۴۵۴- همان ، ص ۳۱۵.

۴۵۵- كنزالفوائد، ج ۱، ص ۲۷۸.

۴۵۶- غررالحكم ، ص ۳۴۵.

۴۵۷- همان ، ص ۲۶۷.

۴۵۸- كنزالفوائد، ص ۳۲۰.

۴۵۹- ابن ابى الحديد، ج ۲۰، ص ۲۹۶.

۴۶۰- غررالحكم ، ص ۳۰۲.

۴۶۱- ابن ابى الحديد، ج ۲۰، ص ۳۳۶.

۴۶۲- غررالحكم ، ص ۱۹۸.

۴۶۳- سوره رعد، آيه ۱۵.

۴۶۴- سوره الرحمن ، آيه ۶.

۴۶۵- اصول كافى ، ج ۸، ص ۳۸۶.

۴۶۶- سوره نساء، آيه ۱۲۵.

۴۶۷- سوره كهف ، آيه ۶۵.

۴۶۸- سوره انبياء، آيه ۱۹.

۴۶۹- همان .

۴۷۰- سوره انبياء، آيه ۱۹.

۴۷۱- عيون اخبار الرضا عليه‌السلام ، ج ۲، ص ۲۷۲.

۴۷۲- محجه البيضاء، ج ۵، ص ۴۹.

۴۷۳- مستدرك الوسائل ، ج ۲، ص ۲۷۰.

۴۷۴- ميزان الحكمه ، ج ۶، ص ۲۹۰.

۴۷۵- تفسير الميزان ، ج ۱۰، ص ۱۸۱.

۴۷۶- محجه البيضاء، ج ۲، ص ۲۸۲.

۴۷۷- سوره مريم ، آيه ۲.

۴۷۸- تفسيرالميزان ، ج ۱۰، ص ۱۸۱.

۴۷۹- نهج البلاغه ، كلمه ۴۶.

۴۸۰- اصول كافى ، ج ۲، ص ۳۱۴.

۴۸۱- عده الداعى ، ص ۹۰.

۴۸۲- همان ، ص ۱۴۰.

۴۸۳- بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۳۵۰، ح ۳۹.

۴۸۴- بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۳۵۰، ح ۳۹.

۴۸۵- مستدرك نهج البلاغه ، ص ۱۶۵.

۴۸۶- غررالحكم ، ص ۵۷.

۴۸۷- همان ، ص ۱۸۹.

۴۸۸- نثرالدر، ج ۱، ص ۲۷۹.

۴۸۹- غررالحكم ، ص ۲۹۴.

۴۹۰- همان ، ص ۴۵.

۴۹۱- همان ، ص ۲۷۲.

۴۹۲- مستدرك نهج البلاغه ، ص ۱۶۳.

۴۹۳- كنزالفوائد، ج ۱، ص ۲۹۹.

۴۹۴- غررالحكم ، ص ۲۷۹.

۴۹۵- همان ، ص ۱۴۹.

۴۹۶- همان ، ص ۶۰.

۴۹۷- همان ، ص ۹۳.

۴۹۸- ميزان الحكمه ، ج ۳، ص ۱۴۶.

۴۹۹- مشكوه الانوار، ص ۲۴۳.

۵۰۰- مستدرك الوسائل ، ج ۲، ص ۲۸۲.

۵۰۱- معانى الاخبار، ۲۵۳.

۵۰۲- تحف العقول ، ص ۳۰۵.

۵۰۳- مستدرك الوسائل ، ج ۲، ص ۲۸۳.

۵۰۴- نهج البلاغه ، نامه ۳۱.

۵۰۵- مكارم الاخلاق ، ص ۲۳۴.

۵۰۶- اصول كافى ، ج ۲، ص ۵۶.

۵۰۷- دستور معالم الحكم ، ص ۱۷.

۵۰۸- كنزالفوائد، ج ۱، ص ۳۲۰.

۵۰۹- غررالحكم ، ص ۳۴۰.

۵۱۰- همان ، ص ۳۳۷.

۵۱۱- همان ، ص ۳۴۰.

۵۱۲- العقد الفريد، ج ۲، ص ۴۲۰.

۵۱۳- غررالحكم ، ص ۱۷۵.

۵۱۴- نهج البلاغه ، حكمت ۱۱۳.

۵۱۵- همان ، ۳۸.

۵۱۶- همان ، ۴۲۴.

۵۱۷- غررالحكم ، ص ۲۷۹.

۵۱۸- همان ، ص ۶۳.

۵۱۹- همان ، ص ۳۷۲.

۵۲۰- نثرالدر، ج ۱، ص ۳۰۴.

۵۲۱- عيون اخبار الرضا عليه‌السلام ، ج ۲، ص ۱۰۱.

۵۲۲- نهج البلاغه ، خطبه ۴.

۵۲۳- تحف العقول ، ص ۳۲۱.

۵۲۴- مجموعه ورام ، ج ۲، ص ۱۱۷.

۵۲۵- امالى صدوق ، ص ۱۹۳.

۵۲۶- نهج البلاغه ، خطبه ۱۷۵.

۵۲۷- سوره اسراء، آيه ۹.

۵۲۸- سوره فتح ، آيه ۱۳.

۵۲۹- ميزان الحكمه ، ج ۸، ص ۲۸۷.

۵۳۰- سوره نحل ، آيه ۸۹.

۵۳۱- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۷؛ نهج البلاغه صبحى صالح ، ص ۲۰۴. ۵۳۲- سوره حشر، آيه ۲۴.

۵۳۳- اصول كافى ، ج ۲، ص ۳۴۰.

۵۳۴- سوره هود، آيه ۵۶.

۵۳۵- سوره انعام ، آيه ۱۵۲.

۵۳۶- تفسير برهان ، ج ۱، ذيل آيه شريفه .

۵۳۷- معانى الاخبار، ص ۳۳.

۵۳۸- تفسير صافى ، ص ۲۰.

۵۳۹- بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۵۸.

۵۴۰- الغدير، ج ۳، ص ۲۱۵ و ۲۱۶.

۵۴۱- نفس المهموم ، ص ۲۹.

۵۴۲- ارشاد مفيد، ص ۲۰۱.

۵۴۳- نهج البلاغه ، ص ۲۰۱.

۵۴۴- شرح فصوص الحكم ، ص ۲۹۶.

۵۴۵- سوره فاطر، آيه ۱۵.

۵۴۶- سوره طور، آيه ۳۵.

۵۴۷- همان ، آيه ۳۶.

۵۴۸- سوره فصلت ، آيه ۵۳.

۵۴۹- سوره بروج ، آيه ۲۰.

۵۵۰- سوره حديد، آيه ۳.

۵۵۱- دستور معالم الحكم ، ص ۱۶.

۵۵۲- كنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۷۹.

۵۵۳- مستدرك نهج البلاغه ، ص ۱۷۹.

۵۵۴- غررالحكم ، ج ۲، ص ۱۸۸.

۵۵۵- همان ، ص ۹۴.

۵۵۶- همان ، ص ۷.

۵۵۷- همان ، ص ۱۷۷.

۵۵۸- همان ، ص ۱۵۳.

۵۵۹- همان ، ص ۱۱.

۵۶۰- همان ، ج ۱، ص ۳۵۳.

۵۶۱- همان ، ج ۲، ص ۳۱۱.

۵۶۲- همان .

۵۶۳- همان .

۵۶۴- همان .

فهرست مطالب

[پيش گفتار 3](#_Toc531167544)

[فصل اول : اهميت و ماهيت دعا 6](#_Toc531167545)

[شرايط اجابت دعا 8](#_Toc531167546)

[مظان استجابت دعا 10](#_Toc531167547)

[دعا و روشن بينى 11](#_Toc531167548)

[آداب دعا 13](#_Toc531167549)

[شرايط مهم دعا 20](#_Toc531167550)

[يك لطيفه 26](#_Toc531167551)

[دعاى مكارم اخلاق 27](#_Toc531167552)

[مشروعيت اصل دعا از منظر شرع مقدس اسلام 28](#_Toc531167553)

[صلوات بر محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله 32](#_Toc531167554)

[دعاهاى مردود 33](#_Toc531167555)

[فوايد صلوات 35](#_Toc531167556)

[فصل دوم : ايمان و مراتب آن 40](#_Toc531167557)

[كامل ترين مدارج ايمان 41](#_Toc531167558)

[جواب يك سؤ ال 43](#_Toc531167559)

[ايمان سبب محبوبيت 55](#_Toc531167560)

[درجات و مراتب ايمان 57](#_Toc531167561)

[ايمان كامل و ارزش يقين 58](#_Toc531167562)

[فصل سوم : توكل و مراتب آن 63](#_Toc531167563)

[توكل به خدا 63](#_Toc531167564)

[توكل چيست ؟ 64](#_Toc531167565)

[تعريف توكل از علامه طباطبايى 65](#_Toc531167566)

[آثار توكل 66](#_Toc531167567)

[نمونه ها و اسوه هاى توكل 68](#_Toc531167568)

[چند سال زندان براى توسل به غير خدا 70](#_Toc531167569)

[تفويض 74](#_Toc531167570)

[تسليم 74](#_Toc531167571)

[رضا 75](#_Toc531167572)

[صبر 76](#_Toc531167573)

[مطلبى در مورد ايمان 77](#_Toc531167574)

[راه رسيدن به ايمان كامل 78](#_Toc531167575)

[چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام 82](#_Toc531167576)

[فصل چهارم : يقين و مراتب آن 84](#_Toc531167577)

[قدر و منزلت يقين در دين مقدس اسلام 84](#_Toc531167578)

[مراحل يقين 93](#_Toc531167579)

[سخنى پيرامون تكميل يقين 99](#_Toc531167580)

[علائم يقين 100](#_Toc531167581)

[چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام 101](#_Toc531167582)

[فصل پنجم : تقوا و مراتب آن 104](#_Toc531167583)

[معناى تقوا 104](#_Toc531167584)

[انواع تقوا 105](#_Toc531167585)

[۶ - فصل ششم : نيت و مراتب آن 107](#_Toc531167586)

[آثار و خواص تقوا در قرآن 108](#_Toc531167587)

[چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام 111](#_Toc531167588)

[فصل ششم : نيت و مراتب آن 113](#_Toc531167589)

[سخنى پيرامون نيت 113](#_Toc531167590)

[تكميل نيت 121](#_Toc531167591)

[نيت تام و كامل و آثار آن 122](#_Toc531167592)

[چهارده كلام نورانى 126](#_Toc531167593)

[فصل هفتم : عمل و مراتب آن 128](#_Toc531167594)

[سخنى در مورد عمل 128](#_Toc531167595)

[تاءثير عمل در اخلاق 130](#_Toc531167596)

[سليمان و عمل صالح 131](#_Toc531167597)

[مذمت ريا در روايات اسلامى 141](#_Toc531167598)

[عوامل نابودى ثواب عمل 142](#_Toc531167599)

[حفظ ايمان تا پايان عمر 144](#_Toc531167600)

[چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام 145](#_Toc531167601)

[فصل هشتم : اصلاح نمودن فساد و رساندن خير به مردم 147](#_Toc531167602)

[اصلاح نمودن فساد و سه خواسته امام سجاد عليه‌السلام 147](#_Toc531167603)

[رساندن خير به مردم 158](#_Toc531167604)

[چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام 168](#_Toc531167605)

[فصل نهم : غنى شدن و مراتب آن 170](#_Toc531167606)

[غنى شدن به چيست ؟ 170](#_Toc531167607)

[فقر و غناى ممدوح در اسلام 171](#_Toc531167608)

[۱۰ - غناى ممدوح 173](#_Toc531167609)

[غناى ممدوح 175](#_Toc531167610)

[غناى مذموم 176](#_Toc531167611)

[چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام 177](#_Toc531167612)

[وسعت رزق 179](#_Toc531167613)

[معيار گستردگى و تنگى روزى 181](#_Toc531167614)

[امتحان با نظر كردن به اموال مردم 184](#_Toc531167615)

[چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام 188](#_Toc531167616)

[فصل دهم : عزت و كرامت 192](#_Toc531167617)

[عزت و عزت خواهى 192](#_Toc531167618)

[حقيقت عزت چيست ؟ 193](#_Toc531167619)

[منزلت و عزت ظاهرى و كرامت باطنى 199](#_Toc531167620)

[عزت ظاهرى و ذلت باطنى 204](#_Toc531167621)

[تفاوت هاى ميان عزت باطنى و عزت ظاهرى 205](#_Toc531167622)

[كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام 211](#_Toc531167623)

[فصل يازدهم : تكبر و تواضع 213](#_Toc531167624)

[كبر و خودبرتربينى 213](#_Toc531167625)

[چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام 222](#_Toc531167626)

[سرچشمه كبر و فخر فروشى و خود برتر بينى 224](#_Toc531167627)

[كبر و غرور، سرچشمه گناهان بزرگ است 225](#_Toc531167628)

[جايگاه متكبران 226](#_Toc531167629)

[تواضع و فروتنى 227](#_Toc531167630)

[تواضع امام حسن عسکرى عليه‌السلام 227](#_Toc531167631)

[تواضع ممدوح و پسنديده 229](#_Toc531167632)

[چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام 233](#_Toc531167633)

[فصل دوازدهم : عبوديت و بندگى 236](#_Toc531167634)

[مفهوم بندگى 236](#_Toc531167635)

[حقيقت عبادت 237](#_Toc531167636)

[اقسام سجده بر خداوند 238](#_Toc531167637)

[عجب و فاسد شدن عبادت 251](#_Toc531167638)

[مراتب عجب 254](#_Toc531167639)

[چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام 258](#_Toc531167640)

[فصل سيزدهم : مكارم و محاسن اخلاق 260](#_Toc531167641)

[افتخار كردن به داشتن مكارم الاخلاق 260](#_Toc531167642)

[چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام 268](#_Toc531167643)

[فصل چهاردهم : هدايت صالح و ولايت 270](#_Toc531167644)

[هدايت صالح 270](#_Toc531167645)

[سرچشمه قانون 273](#_Toc531167646)

[قرآن بهترين و محكم ترين هدايت گر 274](#_Toc531167647)

[قرآن بهترين و محكم ترين هدايت گر 279](#_Toc531167648)

[قرآن و اسماى حسنى 280](#_Toc531167649)

[طرق معرفه الله 293](#_Toc531167650)

[برهان نظم 293](#_Toc531167651)

[برهان حركت 294](#_Toc531167652)

[برهان وجوب و امكان (فقر و غنا) 294](#_Toc531167653)

[برهان علت و معلول 296](#_Toc531167654)

[برهان صديقين 296](#_Toc531167655)

[چهارده كلام نورانى از امير بيان عليه‌السلام 297](#_Toc531167656)

[پى نوشت ها 299](#_Toc531167657)

[فهرست مطالب 320](#_Toc531167658)